

بعد از دوازده امام

نویسنده:

عبدالرزاق دیراوی

مترجم:

گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی (عج)

نام کتاب	بعد از دوازده امام
نام کتاب اصلی	ما بعد الاثني عشر إماماً
نویسنده	عبدالرزاق دیراوی
مترجم	گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام)
نوبت انتشار	اول
تاریخ انتشار	۱۴۰۴
تاریخ انتشار کتاب اصلی	۱۴۳۳ق / ۲۰۱۲م
کد کتاب	۱۴۵
ویرایش ترجمه	اول

جهت کسب اطلاعات بیشتر درباره دعوت مبارک سید **احمد الحسن** (علیه السلام) به تارنماهای زیر مراجعه کنید:

www.almahdyoon.co

www.almahdyoon.com

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست

تقدیم.....	۷
پیش‌درآمد.....	۹
مقدمه.....	۱۳
اوصیا دوازده‌امام و دوازده‌مهدی هستند.....	۱۵
مهدیون در روایات عامه و در رؤیای یوحنا.....	۲۷
اول: از طرق عامه.....	۲۷
دوم: مهدیون در رؤیای یوحنا.....	۳۷
روایات دلالت‌کننده به امامان سیزده‌گانه.....	۳۷
توجیهات آنها برای احادیث دلالت‌کننده بر امام سیزدهم.....	۵۳
شبهه‌ها و پاسخ به آنها.....	۵۹
شبهه اول.....	۵۹
شبهه دوم.....	۶۸
شبهه سوم.....	۷۹
شبهه چهارم.....	۸۴
شبهه پنجم.....	۸۶
شبهه ششم.....	۹۴
شبهه هفتم.....	۹۵
امام سیزدهم: قائم است.....	۹۷
امام سیزدهم: مهدی اول از مهدیون دوازده‌گانه و یمانی موعود است.....	۱۰۷
احادیث پرچم‌های سیاه.....	۱۱۱
امام سیزدهم مکلم موسی است.....	۱۱۷
روایات دلالت‌کننده بر ائمه دوازده‌گانه.....	۱۲۳

۱۲۳	مقدمه
۱۲۴	سخنان برخی علما
۱۲۸	وجود تعارض فقط یک توهم است
۱۳۶	خاتم اوصیا
۱۴۳	زمین ساکنانش را در خود فرو می‌برد
۱۴۶	هرج و مرج
۱۴۹	روایات رجعت با مهدیون تعارض ندارند
۱۴۹	نظرات برخی علما
۱۵۲	بررسی این نظرات
۱۸۳	دو شبهه و پاسخ به آنها
۱۸۳	شبهه اول
۱۸۹	شبهه دوم
۱۹۳	امام سیزدهم و امتحان آخرالزمان

تقديم

به سرور و مولایم قائم آل محمد ﷺ ...

آن امام مظلوم ... رانده شده ... آواره شده ...

همان که سختی‌های بیشتری نسبت به جدش رسول خدا ﷺ از مردم متحمل شد ...
و تا آخرین لحظه - به حساب خدا - بردبار باقی ماند ...

بی‌توجه به آزار و اذیتی که به او می‌رسانند ...

و هم‌وغم‌ش هدایت و نجات مردم از باتلاق ضلالتی بود که گرفتارش شده بودند.

خداوند به او بهترین پاداش‌ها را از پدری مهربان و نگهبانی صالح عطا فرماید.

پیش درآمد

الحمد لله رب العالمين

وصلی الله علی محمد و آل محمد الأئمة والمهدیین و سلم تسليماً كثيراً

اوضاع شیعیان این روزها همانند چیزی است که خداوند متعال می فرماید: ﴿وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ كَأَنَّهِمْ خَشَبٌ مُسْتَنْدَةٌ يَخْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرْهُمْ قَاتِلْهُمْ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ﴾^۱ (و چون آنها را ببینی، جسم و ظاهرشان تو را به شگفتی وامی دارد؛ و اگر سخن گویند، به گفتارشان گوش فرامی دهی؛ [ولی] گویی آنان چوب‌هایی خشک‌اند که به دیوار تکیه داده شده‌اند. هر فریادی را به زیان خود می‌پندارند؛ آنان دشمن‌اند، پس از آنان بپرهیز. خدا آنان را بکشد، چگونه [از حق] منحرف می‌شوند؟).

و محل شاهد این قسمت از فرمایش حق تعالی است: ﴿يَخْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ﴾ (هر فریادی را به زیان خود می‌پندارند). پس آنها را می‌بینی که به سرعت هر چیزی را که به نظرشان برسد خطری برای اعتقاداتشان است رد می‌کنند، بدون این که مجال برای دقت و تأمل بگذارند، و بدون این که فرصت لازم را برای تدبر و تحقیق فراهم کنند. آنها را غرور حرکت می‌دهد و کندی و حماقت به زمین می‌نشانند، و تقریباً هیچ آرامشی ندارند تا زمانی که از خیال‌پردازی‌ها و توهمات شیخ‌گونه‌ای که خواب‌هایشان را آشفته می‌کند رهایی یابند.

واقعاً تأسف بار است که آنها به نتایج ناشی از ضربات کور و بی هدف و ناکارآمد تیشه‌های خود توجه نمی‌کنند، و این که چقدر با روایات وارد شده از آل محمد (علیهم السلام) فساد و ویرانی به بار آورده‌اند، و اعتقادات حقیقی چه درد و رنج‌هایی از آنها تحمل کرده است. این‌ها آثار و نتایجی است که در تلاش‌های بی‌وقفه و نومیدانه‌شان برای رد روایات مربوط به مهدیون (علیهم السلام) - علی‌رغم کثرت و تواتر معنوی واضحشان - مشاهده می‌کنید، و همچنین تلاش‌های نومیدانه‌شان برای رد روایاتی که به روشنی نشان می‌دهند «امامان» سیزده نفر هستند.

این مشکل شاید قابل تحمل‌تر می‌شد اگر مصیبت فقط به آشفتگی در سطح تصور نظری از عقاید محدود می‌شد؛ چرا که چنین بلایی در این سطح را می‌توان امید داشت که روزی روزگاری به‌نوعی اصلاح شود، اما امید به اصلاح چگونه ممکن خواهد بود وقتی سیل از حد بگذرد و بیماری به درجه‌ای از پیشرفت برسد که حتی پزشک حاذق هم نتواند درمانش کند، مگر این که رحمت پروردگارم - که همه چیز را در بر می‌گیرد - آن را دریابد.

امروز امور به کلی واژگونه شده است، و آنچه در میان مردم معروف بود منکر شده و آنچه منکر بود معروف گردیده است؛ و همه این‌ها با دست‌های گناه‌آلود راهزنان راه خدا، که به عقاید مردم دست‌درازی کرده و پاکی و خلوص آنها را با تاریکی ادعاهای بی‌پایه و اساس آلوده کرده‌اند، انجام شده است.

براساس ادعای آنان، معصوم باید مطابق معیارهای «سببویه» عمل کند، و از ارسطو درس بیاموزد، و بر زبانش عباراتی از قبیل: «این قابل قبول است و آن قابل قبول نیست، این قابل پذیرش است و آن قابل پذیرش نیست، این را عقلانی می‌دانیم و آن را عقلانی نمی‌دانیم»^۱ جاری شود؛ و عقیده صحیح - به‌زعم آنها - همانی است که ما از پدران و

۱. در کتاب کافی، شیخ کلینی، ج ۱، ص ۱۷۱ تا ۱۷۳ آمده است: علی بن ابراهیم، از پدرش، از کسی که او را نام برده، از یونس بن یعقوب نقل کرده است، گفت: نزد امام صادق (علیه السلام) بودم. مردی شامی وارد شد و گفت: به‌راستی

اجدادمان می‌شناسیم، و گفته‌های فلان عالم و بهمان فقیه است، نه آنچه متون مقدس بیانش می‌کند: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئاً وَلَا يَهْتَدُونَ﴾^۱ (و هنگامی که به آنان گفته شود، از آنچه خدا نازل کرده است پیروی کنید، می‌گویند: بلکه ما از آنچه پدران خود را بر آن یافته‌ایم پیروی می‌کنیم؛ آیا حتی اگر پدرانشان چیزی نمی‌فهمیدند و هدایت نیافته بودند؟).

بله، عقاید منحرف واقعاً در ذهن‌های مردم جا خوش کرده و همه‌جا را پر کرده است، و حتی تبدیل به گلوله‌ای شده که سینه یاران امام مهدی (علیه السلام) را نشانه رفته است، و کلماتی که زبان بدترین و فاسدترین افراد هم از بیان آنها ابا دارد، در حق یمانی آل محمد (علیهم السلام) گفته می‌شود. پس هیچ نیرو و توانی نیست جز به خداوند بلندمرتبه و عظیم؛ و کسانی که به آل محمد (علیهم السلام) ستم کردند به زودی خواهند دانست به کدام بازگشتگاه بازخواهند گشت.

بنابراین، صحبت درباره «بعد از امامان دوازده‌گانه»، صحبت درباره واقعیت تلخی است که بدیهیات و واضحات آن را از پوشش زیبا و شفافش برهنه کرده و آن را با پوشش مبهم و سنگین اوهام و تخیلات ناشی از ذهن‌های خاکی پوشانده است.

من مردی صاحب کلام و فقه و فرائض هستم و آمده‌ام با اصحاب تو مناظره کنم. امام صادق (علیه السلام) فرمود: «کلام تو از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است یا از خودت؟» گفت: از کلام رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و از خودم. امام صادق (علیه السلام) فرمود: «پس تو شریک رسول خدا هستی؟» گفت: نه. امام (علیه السلام) فرمود: «پس آیا از خدای عزوجل وحی شنیده‌ای و او به تو خبر داده است؟» گفت: نه. فرمود: «آیا اطاعت از تو همانند اطاعت از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) واجب است؟» گفت: نه. امام صادق (علیه السلام) به من رو کرد و فرمود: «ای یونس بن یعقوب، این [شخص] قبل از شروع به صحبت، خودش را محکوم کرد.» و سپس فرمود: «ای یونس، اگر خوب سخن می‌گفتی، با او تکلم می‌کردی.» یونس گفت: چه حسرت بزرگی است. عرض کردم: فدایت شوم، من از شما شنیدم که از تکلم کردن نهی می‌کردید و می‌فرمودید: «وای بر اصحاب کلام که می‌گویند این به‌قاعده است و این به‌قاعده نیست، و این به سیاق درمی‌آید و این به سیاق در نمی‌آید، این را معقول می‌دانیم و این را معقول نمی‌دانیم.» امام صادق (علیه السلام) فرمود: «من فقط گفته‌ام وای بر آنها، اگر سخن مرا رها کنند و به چیزی قائل شوند که خودشان می‌خواهند!»

وگرنه، چه نیازی به این همه بحث و جدل علمی درباره مسئله‌ای است که روایات آل محمد (علیهم السلام) به روشن‌ترین شکل ممکن آن را بیان کرده‌اند؟ چرا این همه سردرگمی و بی‌ملاحظگی در تعامل با قضیه‌ای که ده‌ها متن صریح، آن را تأیید می‌کنند؟ هیچ دلیل واقعی در کار نیست، جز عقل‌های ناقصی که مردم، آنها را در جایگاه نادرستی قرار داده، و ذهن‌هایی را که جز لباس بنده‌ای مطیع براننده‌شان نیست، کسوت سروری پوشانده‌اند.

این تحقیق با پیش‌درآمدی کوتاه آغاز خواهد شد که ابعاد این مسئله را روشن می‌کند و آن را در جایگاه درستش قرار می‌دهد؛ و پس از آن، فصل‌هایی خواهد آمد که عهده‌دار تفصیلات و استدلال‌ها خواهند بود. و بخش عمده‌ای از این کتاب، به رد ادعاها و گمانه‌زنی‌ها و شبهات این جماعت اختصاص خواهد داشت، به یاری خداوند متعال.

از خداوند متعال می‌خواهم توفیق و یاری را به بنده ارزانی دارد و این [تلاش] را خالصانه برای رضای وجه کریمش قرار دهد. او سرپرست توفیق است؛ والحمدلله وحده وحده وحده.

﴿قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾^۱ (گفت:

پروردگارا، من به خود ستم کردم؛ پس مرا ببامرز. پس او را بخشید، زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان است).

ابومحمد الانصاری

مقدمه

برخی تلاش می‌کنند سخن گفتن دربارهٔ امام سیزدهم علیه السلام را به گونه‌ای کفرآمیز جلوه دهند که گوینده‌اش شایستهٔ چیزی جز لعن و طرد از رحمت خداوند متعال نیست. پس علی‌رغم وجود متونی که به این مسئله دلالت می‌کنند، اما مؤسسهٔ دینی می‌خواهد این موضوع را از پیش به نفع اعتقاد نادرستی که براساس ظنّیات و گمانه‌زنی‌های عقلی بنا شده و خلفای خدا بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله را به تعداد «دوازده نفر» محدود کرده است حل شده بداند.

هدف و منظور از صحبت دربارهٔ امام سیزدهم علیه السلام، اثبات وجود این امام همام نیست، زیرا این منظور - یعنی اثبات آن - هدف و غایت نهایی است. و شاید محدود کردن این مسئله در این حیطه، همان چیزی باشد که مغالطه‌گران می‌خواهند؛ تا این گفته را به‌صورت یک عقیدهٔ شاذ و نامتعارف که به آن توجه نمی‌شود، نشان دهند.

بلکه هدف واقعی - که باید در نظر داشت - این است که صحبت دربارهٔ امام سیزدهم، صحبتی دربارهٔ خلفای بعد از رسول خداست؛ این که آیا آنها - به آن صورتی که عده‌ای گمان می‌کنند - فقط دوازده خلیفه هستند، یا - طبق آنچه متون بیان می‌کنند - بعد از امامان دوازده‌گانه علیهم السلام خلفای دیگری نیز وجود دارند؟

به این معنا، صحبت دربارهٔ امام سیزدهم، تبدیل به صحبتی می‌شود که منظور از آن نقض قاعده‌ای کلی است که آنها ادعایش کرده‌اند؛ این که خلفای بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله فقط دوازده نفر هستند، نه چیز دیگر.

طبیعتاً نقض این قاعده، تنها با یک مصداق، آن را به‌طور کلی فرو می‌ریزد و باب را برای ورود مصادیق دیگر باز می‌کند. و همان‌طور که خودشان می‌گویند، اثبات یک چیز غیر از آن را نفی نمی‌کند.

بله، روایاتی که به دوازده امام دلالت دارند و همانند آنها روایاتی که به سیزده امام دلالت می‌کنند، هر دو به معنایی دلالتی دارند که در صفحات آینده این کتاب به آن خواهیم پرداخت. اما معنای اشاره‌شده - همان‌طور که خواهیم دید - ارتباطی به تعداد اوصیای بعد از رسول خدا ﷺ ندارد.

بنابراین، اکنون روشن شد صحبت دربارهٔ امام سیزدهم (عج) دو جنبه دارد: اولین و مهم‌ترین این دو جنبه، اثبات این نکته است که بعد از امامان دوازده‌گانه (عج) نیز حجت‌هایی وجود دارند. و دومین بُعد آن، بیان حقیقت امام سیزدهم (عج) و ویژگی به‌خصوصی است که او را از دیگر حجت‌هایی که بعد از امامان دوازده‌گانه (عج) می‌آیند، متمایز می‌گرداند.

ممکن است در اینجا گفته شود نتیجهٔ موردنظر - یعنی اثبات وجود خلفای بعد از امامان دوازده‌گانه (عج) - مسئله‌ای است که حکمش مشخص شده است، چراکه روایات مربوط به مهدیون این مسئله را به‌طور کامل پوشش داده‌اند و نیازی به بیش از آن نیست. و فراوانی این روایات بسیار بیش از حد تواتر است، و دلالت آنها بر مطلوب روشن‌تر از خورشید در میان روز است. حال که نتیجه در دسترس است، پس چرا باید به زحمت افتاد؟

حقیقت این است که این گفته درست است، اما این جماعت ما را مجبور به تحمل این سختی‌ها کرده‌اند، زیرا مسئلهٔ امام سیزدهم (عج) را به‌دلیل وجود حدیثی شاذ و نادر که، ان‌شاءالله، به آن خواهیم پرداخت، به یک معضل پیچیده تبدیل کرده‌اند.

بنابراین، اثبات اصل - یعنی وجود خلفا بعد از امامان دوازده‌گانه (عج) - راهی برای اثبات فرع - یعنی امام سیزدهم - خواهد بود؛ و همهٔ این‌ها تنها با توفیق خداوند عزوجل امکان‌پذیر است.

پروردگارا، بر تو توکل کردم و به‌سوی تو بازگشتم؛ و فرجام به‌سوی توست.

اوصیا دوازده امام و دوازده مهدی هستند

روایات بسیاری وارد شده‌اند که دلالت می‌کنند بر این که اوصیای رسول خدا ﷺ دوازده امام هستند، و این که بعد از این دوازده امام ﷺ دوازده مهدی خواهند بود. اکنون برخی از این روایات را نقل می‌کنم:

۱- وصیت رسول خدا ﷺ در شب وفاتش: از امام باقر، از امام سجاد، از امام حسین ﷺ نقل شده است که امیرمؤمنان علی ﷺ فرمود: «رسول خدا ﷺ در شبی که از دنیا رفت به علی ﷺ فرمود: ای ابالحسن! صحیفه و دواتی آماده کن. حضرت ﷺ وصیتش را به امیرالمؤمنین ﷺ املا فرمود تا به اینجا رسید: ای علی، پس از من دوازده امام خواهند بود و بعد از آنها دوازده مهدی؛ و تو ای "علی" اولین نفر از دوازده امام هستی. خداوند تبارک و تعالی تو را در آسمانش، علی مرتضی و امیرمؤمنان و صدیق اکبر [تصدیق‌کننده بزرگ پیامبر] و فاروق اعظم [به‌وسیله تو، بین حق و باطل فرق گذاشته می‌شود] و مأمون و مهدی نامیده است و این اسامی برای احدی جز تو شایسته نیست. ای علی، تو وصی من و سرپرست اهل‌بیتم هستی -چه زنده و چه مرده ایشان- و نیز وصی من بر زنانم خواهی بود؛ پس هرکدام را که در عقد ازدواج من باقی گذاری فردای قیامت مرا ملاقات می‌کند و هرکدام را که تو طلاق دهی من از او بیزارم و در قیامت نه او مرا می‌بیند و نه من او را می‌بینم. تو پس از من جانشین و خلیفه‌ام بر امتم هستی. زمانی که وفات تو فرارسید وصایت و جانشینی مرا به پسر من "حسن" که نیکوکار و رسیده به حق است تسلیم کن. زمانی که وفات او فرارسید آن را به فرزندم "حسین" پاک و شهید بسپارد؛ وقتی وفات او فرارسید آن را به فرزندش سرور عبادت‌کنندگان و صاحب ثقات (دارای پینه‌های عبادت) "علی" واگذار نماید؛ هرگاه زمان وفات او رسید آن را به فرزندش "محمد" باقر تسلیم کند؛ زمانی که وفات او رسید آن را به پسرش "جعفر" صادق بسپارد؛ آنگاه که وفات او فرارسید به فرزندش "موسی" کاظم واگذار کند؛ وقتی وفات او فرارسید به فرزندش "علی" رضا تسلیم کند؛

زمانی که وفات او رسید آن را به فرزندش "محمد" ثقه تقی بسپارد؛ زمانی که وفات او فرارسید آن را به فرزندش "علی" ناصح واگذار کند؛ زمانی که وفات او رسید آن را به پسرش "حسن" فاضل بسپارد؛ زمانی که وفات او فرارسید آن را به فرزندش "محمد" که مستحفظ از آل محمد (عج) است بسپارد. این دوازده امام بود و بعد از آن دوازده مهدی خواهد بود. پس وقتی زمان وفات او رسید [وصایت و جانشینی مرا] به فرزندش که اولین مقربین است تسلیم کند، و او سه نام دارد؛ یک نامش مانند نام من، نام دیگرش مثل نام پدرم است و آن عبدالله و "احمد" است و سومین نام او مهدی است؛ او اولین مؤمنان است.^۱

۲- از ابوبصیر نقل شده است که گفت: به صادق جعفر بن محمد (عج) عرض کردم: ای پسر رسول خدا، من از پدر شما شنیدم که می فرمود: بعد از قائم دوازده امام هستند. امام (عج) فرمود: «ایشان فقط فرمود دوازده مهدی و نفرمود دوازده امام؛ ولی آنها قومی از شیعیان ما هستند که مردم را به دوستی و شناخت حق ما دعوت می کنند.»^۲

۳- ابوعبدالله امام صادق (عج) فرموده است: «از ما، بعد از قائم (عج)، دوازده مهدی از فرزندان حسین (عج) هستند.»^۳

۴- از ابوجعفر (عج) نقل شده است، [راوی] گفت: از حضرت پرسیدم: کدام بقعه زمین بعد از حرم خدا و رسولش (صلی الله علیه و آله) برتر است؟ فرمود: «ای ابابکر، سرزمین کوفه که جایگاهی پاک و طاهر است، و در آن قبرهای پیامبران مرسل و غیرمرسل و اوصیای صادق قرار دارد، و در آن مسجد سهیل قرار دارد که خداوند پیامبری را مبعوث نکرد، مگر این که در آن مسجد نماز خوانده است، و از آنجا عدل خداوند پدیدار می شود. و

۱. غیبت طوسی، ص ۱۵۰؛ بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۱۴۷.

۲. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۳۵۸؛ مختصر فی بصائر الدرجات، ص ۲۱۲، و در آن آمده است: «بعد از قائم، دوازده امام خواهند بود» و این شاید به سیاق نزدیک تر باشد.

۳. منتخب الأنوار المصیئنه، ص ۳۵۴؛ مختصر بصائر، ص ۱۸۲.

در آن قائمش و قائمان پس از او خواهند بود و آنجا منزلگاه انبیا و اوصیا و صالحان است.»^۱

در این روایت، امام باقر (علیه السلام) مهدیون (علیهم السلام) را با لفظ «و قائمان بعد از او» ذکر می فرماید؛ یعنی بعد از قائم (علیه السلام). پس ایشان (علیهم السلام) آنها را «قوام» (قائمان) می نامد.

۵- از حبه عرنی نقل شده است که گفت: امیرالمؤمنین (علیه السلام) به سوی حیره خارج شد، فرمود: «این به این متصل می شود - و با دستش به سوی کوفه و حیره اشاره فرمود - تا [جایی که] ذراع میان این دو به دینارها فروخته شود و در حیره مسجدی بنا خواهد شد که پانصد در دارد و در آن، جانشین قائم عجل الله تعالی فرجه نماز می گذارد، چرا که مسجد کوفه برای آنها تنگ می شود و در آن دوازده امام عدل نماز می گذارند.» گفتیم: ای امیرالمؤمنین، مسجد کوفه به وسعتی است که مردم امروز آن را ذکر می کنند؟! فرمود: «برای او چهار مسجد بنا می شود که مسجد کوفه کوچک ترینشان است، و این و دو مسجد در دو طرف کوفه، از این طرف و این طرف» و با دستش به سوی بصرین و غرین اشاره فرمود.^۲

در این روایت، امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید، در حیره مسجدی ساخته می شود که در آن خلیفه قائم نماز می خواند. سپس می فرماید: «و در آن، دوازده امام عدل نماز می گذارند.» این امامان در مسجدی که توسط قائم (علیه السلام) ساخته می شود نماز می خوانند؛ یعنی آنها همان امامان دوازده گانه (علیهم السلام) نیستند، بلکه همان کسانی هستند که در روایات دیگر به عنوان «مهدیون» نامیده شده اند.

۶- از ابو حمزه، از ابوعبدالله (علیه السلام) در حدیثی روایت شده است، فرمود: «ای اباحمزه،

۱. کامل الزیارات، ص ۷۶؛ تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج ۶، ص ۳۱.

۲. تهذیب الاحکام، ج ۳، ص ۲۵۴.

از ما، بعد از قائم (علیه السلام)، یازده مهدی از فرزند حسین (علیه السلام) هستند.»^۱

۷- از علی بن حسین امام سجاد (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «قائم از ما قیام

می کند و سپس بعد از او دوازده مهدی هستند.»^۲

۸- دعای ضراب که در آن آمده است: «... بارخدایا، صلوات فرست بر محمد

مصطفی، و علی مرتضی، و فاطمه زهرا، (و) حسن رضا، و حسین مصطفی، و تمام

اوصیا، آن چراغ های تاریکی و پرچم های هدایت و مناره های تقوا، و دستاویز استوار و

ریسمان محکم و راه مستقیم؛ و صلوات فرست بر والیان عهدش و امامان از

فرزندانش؛ و عمر آنها را طولانی کن و آجل های آنان را زیاد گردان، و آنها را به

دورترین آرزوهای دینی و اخروی شان برسان که تو بر همه چیز

توانایی.»^۳ در این دعا، امام مهدی (علیه السلام) بر پدرانش صلوات می فرستد، و پس از آن

صلوات بر مهدیون را می آورد.

و در اینجا نیز دعایی برای ولی خدا امام مهدی (علیه السلام) است، و به دنبال آن، دعایی برای

والیان عهدش آورده شده است؛ و همه این ها پس از به پایان رسیدن دعا برای رسول

خدا (صلوات الله علیه) و فاطمه و علی (علیه السلام)، و تمامی اوصیا از فرزندان ایشان می آید. این دعا از جانب زنی از

امام مهدی (علیه السلام) نقل شده است، و امام (علیه السلام) در دعای خود برای مهدیون (علیه السلام) می فرماید: «و

آجل های آنان را زیاد گردان» و می دانیم امامان (علیه السلام) از پدران امام مهدی (علیه السلام) فوت کرده اند؛

پس این دعا برای افزایش عمر، به آنها تعلق ندارد.

۹- آنچه از امام عسکری (علیه السلام) درباره دعای سوم شعبان المعظم در بزرگداشت

مهدیون (علیه السلام) بعد از امام مهدی (علیه السلام) آمده، امام (علیه السلام) بیان می دارد آنها حجت های خلق

۱. غیبت طوسی، ص ۴۷۸ و ۴۷۹؛ و در فصل های بعدی این کتاب، توضیح این روایت خواهد آمد و خواهیم دید

این روایت - به آن شکلی که ممکن است عده ای گمان کنند - با روایات مشابهش تناقض ندارد.

۲. شرح الاخبار، ج ۳، ص ۴۰۰.

۳. غیبت طوسی، ص ۲۸۰.

بعد از او علیه السلام هستند. در این دعا، از زبان امام عسکری علیه السلام آمده است که به ابوالقاسم بن علا همدانی - که وکیلش بود - می فرماید: **مولایمان حسین علیه السلام در پانزدهم ماه شعبان به دنیا آمدند. پس، آن روز را روزه بگیر و این دعا را بخوان: «وَسَيِّدُ الْأُسْرَةِ الْمَمْدُودِ بِالنُّصْرَةِ يَوْمَ الْكَرَّةِ الْمُعَوِّضِ مِنْ قَتْلِهِ أَنَّ الْأَيْمَةَ مِنْ نَسْلِهِ وَ الشِّفَاءَ فِي تَرْبَتِهِ وَ الْقُوَّةَ مَعَهُ فِي أَوْتِيهِ وَ الْأَوْصِيَاءَ مِنْ عِتْرَتِهِ بَعْدَ قَائِمِهِمْ وَ غَيْبَتِهِ حَتَّى يَذَرِكُوا الْأَوْتَارَ وَ يَثَارُوا الثَّارَ وَ يَرْضُوا الْجَبَّارَ وَ يَكُونُوا خَيْرَ أَنْصَارٍ»** "سرور خاندان، مددیافته به یاری در روز بازگشت؛ پاداش شهادتش این است که امامان از نسل اویند، و شفا در تربت اوست و پیروزی با اوست در هنگام بازگشتش، و اوصیا از خاندانش پس از قائمشان و غیبت او، تا انتقام گیرند و خون خواهی نمایند، و جبار را خشنود سازند و بهترین یاران دین حق شوند."^۱

در این دعا، به وجود اوصیای قائم علیه السلام تصریح شده است، آنجا که می فرماید: «و اوصیا از خاندانش پس از قائمشان و غیبت او.»

۱۰- دعای وارد شده از امام رضا علیه السلام: «بسم الله الرحمن الرحيم. خدایا، بر محمد آقای فرستادگان و خاتم نبیین و حجت پروردگار جهانیان درود فرست. همان فردی که در میثاق، برگزیده شده و در سایه انتخاب شده است و از هر آفت، پاک است و از هر عیبی، بیزار است و آرزوی نجات و امید شفاعت دارد و دین خداوند به او واگذار شده است ... تا آنجا که فرمود: خدایا، در خودش و ذریه اش و شیعیانش و رعیتش و خاصش و عامش و دشمنش و تمام اهل دنیا چیزی را به او عطا کن که چشمش را به آن روشن کنی، و وجودش را به آن مسرور فرمایی، و او را به بالاترین آرزویش در دنیا و آخرت برسان که تو بر هر چیز توانایی ... (سپس می فرماید:) و صلوات فرست بر ولی ات و والیان عهدت و امامان از فرزندانش؛ و عمر آنها را طولانی کن و

۱. بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۹۴، و ج ۹۸، ص ۴۴۷، الإقبال، سید بن طاووس، ج ۳، ص ۳۰۳؛ المصباح، کفعمی، ص ۵۴۳؛ مصباح المتعجد، شیخ طوسی، ص ۸۲۶؛ مختصر بصائر الدرجات، ص ۳۵.

آجل‌های آنان را زیاد گردان، و آنها را به دورترین آرزوهای دینی و دنیوی و اخروی‌شان برسان که تو بر همه چیز توانایی^۱ که در دعا برای قائم و والیان عهدش و زیاد کردن عمر واجل‌هایشان واضح است.

سیدبن طاووس این دعا را در جمال‌الأسبوع به شرح زیر روایت کرده است:

جماعتی که پیش‌تر در چند بخش از این کتاب ذکرشان را گفته‌ام با سندهایشان از جدم ابوجعفر طوسی (که خداوند در روز حساب با امان و رضوان پذیرایش شود)، برایم نقل کرده‌اند: ابن ابوالجید به ما خبر داد: از محمدبن حسن بن سعیدبن عبدالله و حمیری و علی بن ابراهیم و محمدبن حسن صفار، همه‌شان از ابراهیم بن هاشم، از اسماعیل بن مولد و صالح بن سندی، و او از یونس بن عبدالرحمن نقل کرده است، و جدم ابوجعفر طوسی به او درباره آنچه یونس بن الرحمن به واسطه‌هایی نقل می‌کند با طرق متعدد، که ما آنها را به خاطر طولانی نشدن بیش از حد ذکر نمی‌کنیم، روایت کرده است: امام رضا (علیه السلام) دستور می‌داد برای صاحب‌الامر (علیه السلام) به این شکل دعا کنند: «خدایا، دفع کن از ولی‌ات و خلیفه‌ات و حجت خود بر آفریدگانت ... خداوندا، به او عطا کن در وجودش و اهلس و فرزندش و نسلش و امتش و همه رعیتش، چیزی که چشمش را به آن روشن کنی، و وجودش را به آن شادمان نمایی، و برای او فرمانروایی همه مملکت‌ها را، نزدیک و دورش، و نیرومند و خوارش را مهیا بفرما ... خدایا، بر متولیان عهدش، و پیشوایان پس از او درود فرست، و آنان را به آرزوهایشان برسان، و بر عمرشان بیفز، و پیروزی‌شان را عزیز بدار، و برای آنان کامل کن آنچه از دستورات به آنان مستند کردی، و پایه‌های حکومتشان را ثابت بدار و ما را از مددکاران آنان و از یاوران دینت قرار بده. به درستی که آنان‌اند معادن کلمات، و خزانه‌داران دانش، و پایه‌های توحیدت، و ستون‌های دینت، و خالص‌ها از بندگانت،

۱. مصباح‌المتجهّد، شیخ طوسی، ص ۴۰۵ تا ۴۱۱؛ غیبت طوسی، ص ۲۷۳ و بعد از آن؛ جمال‌الأسبوع، سیدبن طاووس، ص ۳۰۱ و بعد از آن؛ الزام‌الناصب فی اثبات الحجة الغائب، شیخ علی یزدی حائری، ج ۱، ص ۳۳۱.

و برگزیدگان از آفریدگانت، و اولیایت و گزیده‌های دوستانت، و انتخاب‌شده فرزندان فرستادگانت، و سلام و رحمت و برکات خدا بر او و بر آنان باد.»^۱

۱۱- علامه مجلسی در بحارالأنوار نقل کرده است: از اصلی قدیمی از مؤلفات قُدمای ما: هنگامی که نماز صبح روز جمعه را خواندی، ابتدا با این شهادت آغاز کن و سپس با صلوات بر محمد و آلش (علیه السلام) به صورت زیر: «خدایا، تو پروردگار من و پروردگار هر چیزی، و خالق همه چیز هستی. به تو و به فرشتگانت و به کتاب‌هایت و به فرستادگانت ایمان آوردم؛ و به ساعت و رستاخیز و برانگیختن ایمان آوردم، و به لقای تو و حساب و وعده و وعیدت، و به بخشش و عذاب ایمان آوردم، و به تقدیر و قضای تو؛ و تو را به عنوان پروردگار پذیرفتم، و اسلام را به عنوان دین، و محمد (صلی الله علیه و آله) را به عنوان پیامبر، و قرآن را به عنوان کتاب و حکم، و کعبه را به عنوان قبله، و حجت‌هایت بر خلقت را به عنوان حجت و امامان، و مؤمنان را به عنوان برادران پذیرفتم؛ و به جبت و طاغوت، و لات و عزی، و هرچه غیر تو پرستیده شود کافر شدم؛ و به آن دستاویز محکم که هیچ گسستی ندارد چنگ زدم؛ و خداوند شنوا و داناست.» (... تا آنجا که فرمود): «خداوند، برای ولیّات در خلقت، ولیّ و حافظ و پیشوا و یار و راهنما و یاور باش؛ تا این که زمین را به اطاعت او درآوری، و او را در طول و عرض آن بهره‌مند سازی؛ او و نسلش را از امامان وارث در زمین قرار دهی؛ و جمعش را برایش جمع کن و امرش را برایش کامل کن، و رعیتش را اصلاح نما، و ستونش را استوار کن، و از جانب خود صبر بر او فرو ریز تا انتقام بگیرد و آلام دل‌های زخمی بازماندگان را شفا دهد، و حرارت سینه‌ها و حسرت‌های نفس‌های غمگین از خون‌های ریخته‌شده و رحم‌های قطع شده را آرام کند، و [اطاعت] ناشناخته‌ای که به او احسان کرده‌ای، و نعمت‌هایت را بر او گسترده‌ای، و نعمت‌ها را بر او تمام کرده‌ای، در حفاظتی نیکو از سوی تو برای او باشد.

خدایا، او را از ترس دشمنش کفایت کن، و ذکر او را از یاد دشمنان ببر، و هرکه را

قصد او کند بازگردان، و هرکه را با او مکر کند مکر کن، و دایره سوء را بر آنان قرار بده. خدایا، جمع آنان را پراکنده کن، و تیزی آنان را بشکن، و دل‌های آنان را به وحشت انداز، و قدم‌های آنان را لرزان گردان، و وحدتشان را بشکن، و امرشان را پراکنده کن، که آنها نماز را تباه کردند و از شهوات پیروی کردند، و اعمال بد انجام دادند، و از اعمال نیک دوری کردند. پس آنان را با کیفرها بگیر و حسرت‌ها را به آنان نشان بده؛ که تو بر هر چیز توانایی ...»^۱

۱۲- فقه‌الرضا، علی‌بن بابویه: دعا در وتر، و آنچه در آن ذکر شده است؛ و این دعایی است که ما اهل بیت به آن مداومت داریم: «... اللهم صل علیه وعلی اله من آل طه ویس، و اخصص ولیک، ووصی نبیک، و اخا رسولک، و وزیره، و ولی عهده، امام المتقین، و خاتم الوصیین لخاتم النبیین محمد (ص)، وابنته البتول، و علی سیدی شباب اهل الجنة من الاولین و الاخرین، و علی الائمة الراشدين المهدیین السالفین الماضین، و علی النقباء الاتقیاء البررة الائمة الفاضلین الباقین، و علی بقیتک فی ارضک، القائم بالحق فی الیوم الموعود، و علی الفاضلین المهدیین الامناء الخزنة» "خدایا، بر او و اهل بیتش از آل طه و یس درود فرست، و ولی خود و وصی پیامبرت، و برادر رسالت، و وزیرش، و ولی عهدش، آن امام متقین و خاتم اوصیا برای خاتم پیامبران محمد (ص)، و دخترش بتول، و دو سرور جوانان اهل بهشت از اولین و آخرین، و بر امامان هدایت‌یافته مهدی پیشینیان گذشته، و بر نقیبان پرهیزگار نیکوکار، آن امامان فاضل باقی‌مانده، و بر باقی‌مانده‌ات در زمینت، آن قیام‌کننده به حق در روز موعود، و بر مهدی‌های فاضل، آن امانت‌داران خزائن درود فرست".

در این دعا، بعد از این که بر قائم (علیه السلام) درود فرستاده است، بر مهدیون (علیهم السلام) درود می‌فرستد و آنها را به عنوان امانت‌داران خزائن توصیف می‌فرماید.

۱۳- بحار الأنوار: می‌گوییم: در دعا‌های روز عرفه، از کتاب إقبال الأعمال، زیارت جامعه‌ای از راه دور، روایت شده از امام صادق (علیه السلام) دیدم که شایسته است هر روز

آنها علیهم السلام زیارت شوند ... (و در آن می فرماید): «... سلام بر تو، ای مولای من، ای حجت بن حسن، صاحب الزمان. درود و سلام خدا بر تو و بر عترت طیب و طاهر. ای آقایان من، در ریختن بار گناه و خطاهایم شفیعان من باشید. به خدا ایمان آوردم و به آنچه به شما نازل شد، و آخرین شما را دوست دارم، همان گونه که اولین شما را دوست می دارم، و از جبت و طاغوت و لات و عزری دوری جستم. ای آقایان من، در صلح با آن که با شما صلح کند و در جنگ با آن که با شما بجنگد، دشمنم با آن که با شما دشمنی ورزید و دوستم با آن که با شما دوستی کند، تا روز قیامت. خداوند ستم کنندگان بر شما و غاصبان حق شما را لعنت کند و شیعیان و پیروان و اهل مذهب آنان را لعنت کند؛ من از آنان به پیشگاه خدا و به سوی شما بیزار می جویم.»^۱

در این دعا، از امام صادق علیه السلام، به عترت قائم سلام می کند و با آنها طلب شفاعت می کند و برایشان اظهار دوستی می کند، و این به جایگاه رفیع آنها دلالت می کند.

۱۴- در شرح الاخبار آمده است: ... از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است: ایشان علیهم السلام مهدی علیه السلام و خیرات و فتوحاتی را که به دست او انجام خواهد شد ذکر کرد. گفته شد: ای رسول خدا، همه این ها را خداوند برای او جمع می کند؟ فرمود: «بله؛ و آنچه به دست خود او در زندگی اش و روزهایش انجام نشود، در ایام امامان بعدش از ذریه اش خواهد بود.»^۲

۱۵- مجلسی در بحار روایت کرده است: کتاب المحتضر، نوشته حسن بن سلمان، شاگرد شهید (رحمت الله علیهما)، گفت: روایت کرده است نوشته ای به خط مولایمان امام محمد عسکری علیه السلام یافته است: «ما با قدم های نبوت و ولایت بر فراز قله های حقایق بالا رفتیم. ما راه های هفت آسمان را با نشانه های جوانمردی روشن

۱. بحار الأنوار، ج ۹۸، ص ۳۷۵؛ إقبال الأعمال، ج ۹۸، ص ۳۷۵.

۲. شرح الاخبار، قاضی نعمان مغربی، ج ۲، ص ۴۲.

نموده‌ایم. ما شیرهای میدان جنگ و بارانهای پربرکت و سرزنش‌کنندگان دشمنان هستیم. شمشیر و قلم در دنیا، و پرچم حمد و علم در آخرت در میان ماست. نوادگان ما خلفای دین و هم‌پیمان‌های یقین و چراغ‌های امت و مفاتیح کرم‌اند. موسای کلیم به درجه نبوت رسید، چون ما او را وفادار می‌دانستیم؛ و روح القدس در بهشت از میوه‌های نارس ما چشید، و شیعیان ما گروه نجات‌یافته و فرقه پاک‌اند؛ آنها همکار و نگهبان ما هستند و در مبارزه با ستمگران متحد و هم‌دوش‌اند. و به‌زودی برای آنها چشمه‌های زندگی می‌جوشد، پس از لهیب آتش بعد از سال‌ها به‌مقدار الم و حم و طه و طواسین.^۱

موضع شاهد، این فرمایش است: «**نوادگان ما خلفای دین**»، و «نوادگان» (اسباط) به فرزند فرزند گفته می‌شود؛ و فرزند امام عسکری (علیه السلام)، امام مهدی (علیه السلام) و نوادگان ایشان مهدیون (علیهم السلام) هستند.

۱۶- در [کتاب] اصل محمد بن مثنی بن قسم حضرمی آمده است: جعفر [جعفر بن محمد بن شریح حضرمی]، از ذریح [ذریح محاربی]، از ابو عبد الله (علیه السلام) نقل کرده است، گفت: از حضرت درباره ائمه (علیهم السلام) بعد از پیامبر (صلی الله علیه و آله) پرسیدم، فرمود: «بله، امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) امام بعد از پیامبر بود (صلوات خدا بر او و اهل بیتش)، سپس علی بن حسین بود، سپس محمد بن علی بود، و سپس امام امروز شماست. هرکس آنان را انکار کند همانند کسی است که معرفت خدا و رسولش را انکار کرده است.» عرض کردم: فدایتان شوم، شما نیز امروز هستید؟ ... تا آنجا که فرمود: «سپس بعد از قائم، یازده مهدی از فرزندان حسین هستند.»^۲

این روایات، برای اثبات وجود خلفایی بعد از امامان دوازده‌گانه (علیهم السلام) کاملاً کافی هستند، و از اوصافی که بر آنها اطلاق می‌شود روشن است که آنها وصی و امام هستند.

۱. بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۵۲، ص ۱۲۱ و ج ۷۵، ص ۳۷۸.

۲. اصول الستة عشر، عدة محدثین، ص ۸۹ تا ۹۱.

هنگامی که این اصل اثبات شود - یعنی وجود خلفا بعد از امامان دوازده گانه علیهم السلام - صحبت درباره وجود امام سیزدهم به منزله نتیجه ای از پیش تعیین شده خواهد بود. حال، اگر روایاتی که بر امام سیزدهم دلالت می کنند بسیار و برای اثبات این موضوع به خودی خود کافی باشند، وضعیت به چه صورت خواهد بود؟

از ابو جارود، از ابو جعفر علیه السلام نقل شده است، فرمود: «قائم علیه السلام سیصد و نه سال، به مقدار خواب اصحاب کهف در غارشان، حکومت می کند و سراسر زمین را از عدل و داد پر می کند، همان طور که از ظلم و جور پر شده است. خداوند شرق و غرب زمین را برای او فتح می نماید، و او دشمنان را می کشد، به طوری که جز دین محمد باقی نماند، و با سیره سلیمان بن داوود سیر می کند.»^۱

بنابراین، قائم در این روایت، محمد بن حسن عسکری علیه السلام نیست، بلکه یکی از مهدیون از ذریه اش است، همان طور که از روایت زیر مشخص می شود:

از جابر بن یزید جعفی نقل شده است، گفت: شنیدم ابو جعفر محمد بن علی علیه السلام می فرمود: «به خدا مردی از اهل بیت ما سیصد سال بر زمین حکومت می کند و نه سال بر آن اضافه می شود.» به ایشان گفتم: و این چه وقت خواهد بود؟ فرمود: «بعد از مرگ قائم.» عرض کردم: و قائم در دنیای خود چقدر باقی است تا فوت کند؟ فرمود: «نوزده سال از روز قیامت تا روز وفاتش.»^۲

* * *

۱. غیبت، شیخ طوسی، ص ۴۷۴.

۲. غیبت، نعمانی، ص ۳۵۴.

مهدیون در روایات عامه و در رؤیای یوحنا

اول: از طرق عامه

علی‌رغم وجود اختلاف در محتوای روایاتی که در ادامه آورده خواهد شد، همه آنها بر یک معنای کلی توافق دارند؛ به این مضمون که بعد از مهدی، حاکمان یا امامانی خواهند بود. همچنین باید به خواننده یادآور شویم ممکن است ما با جزئیات محتوایی برخی روایات موافق نباشیم، اما آنچه برای ما اهمیت دارد جزئیات آنها نیست، بلکه «مفهوم کلی» است که از آنها برداشت می‌شود؛ یعنی تفکر و ایده وجود دولت، حکومت و حاکمانی بعد از امام مهدی، و این که به‌طور خاص این حاکمان از ذریه ایشان (علیه السلام) هستند. روایات تقدیم حضور می‌شود:

۱- در عیون الأخبار ابن قتیبه آمده است: «محمد بن عبید به من گفت: ابواسامه به ما گفت: از زائده، از سماک، از سعید بن جبیر، از ابن عباس، که روزی شنیده است آنها می‌گفتند: در این امت، دوازده خلیفه خواهد بود. گفت: چقدر شما احمق هستید. بعد از این دوازده نفر، سه نفر از ما هست: سفاح، منصور، و مهدی؛ که آن را به دجال تسلیم می‌کند. ابواسامه گفت: تأویلش از نظر ما این است که فرزندان مهدی بعد از وی تا خروج دجال خواهند بود.»^۱

۲- در تفسیر ابن ابی حاتم، از «کعب الاحبار» نقل شده است، گفت: «آنها دوازده نفر هستند. وقتی مهلتشان به پایان می‌رسد، به جای این دوازده نفر، دوازده نفر همانندشان جایگزین می‌شوند، و خداوند این امت را این چنین وعده داده است.» سپس این آیه را قرائت کرد: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ﴾ (خداوند به کسانی از شما

۱. عیون الأخبار، ابن قتیبه، ج ۱، ص ۳۰۲؛ به نقل از معجم احادیث امام مهدی (علیه السلام)، ج ۱، ص ۱۸۶.

که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند وعده داده است آنها را در زمین جانشین گرداند، همان‌گونه که کسانی را که پیش از آنها بودند خلیفه گرداند؛ و خداوند با بنی اسرائیل نیز چنین کرد.

در کتاب‌های «الخصال» و «العیون» شیخ صدوق، آمده است، و لفظ از «الخصال» آورده شده است: ابوالقاسم به ما گفت، ابوعبدالله به ما گفت، حسن بن علی به ما گفت، ولید بن مسلم به ما گفت، صفوان بن عمرو به ما گفت، شریح بن عبید، از عمرو بکائی، از کعب الاحبار نقل کرده است که دربارهٔ خلفا گفته است: «آنها دوازده نفر هستند. وقتی زمان آنها به پایان می‌رسد و طبقهٔ صالح دیگری می‌آید، خداوند عمر آنها را طولانی می‌کند. خداوند این امت را این چنین وعده داده است.» سپس این آیه را قرائت کرد: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ﴾ (خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند، وعده داده است آنها را در زمین جانشین گرداند، همان‌گونه که کسانی را که پیش از آنها بودند خلیفه گرداند). گفت: «و خداوند با بنی اسرائیل این چنین کرد، و از این که این امت را در یک روز یا نصف روز جمع کند ناتوان نیست. ﴿وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ﴾ (و به راستی یک روز نزد پروردگار ت مانند هزار سال است از آنچه شما می‌شمارید).»^۱

۳- در کتاب «فتح الباری»، ضمن کلامی طولانی آمده است: ابوالحسن بن منادی در مجلدی که دربارهٔ مهدی جمع‌آوری کرده، گفته است: «دربارهٔ معنای حدیث "دوازده خلیفه خواهد بود" احتمال دارد بعد از آن مهدی باشد که در آخرالزمان ظهور می‌کند. در کتاب دانیال، آمده است وقتی مهدی می‌میرد، پس از او پنج مرد از فرزندان سبط اکبر (بزرگ‌تر) و سپس پنج مرد از فرزندان سبط اصغر (کوچک‌تر) حکومت خواهند کرد؛ و سپس آخرین آنها برای خلافت به مردی از فرزندان سبط اکبر وصیت می‌کند. سپس بعد از او، فرزندش حکومت خواهد کرد، و این‌گونه دوازده

۱. الخصال، شیخ صدوق، ص ۴۷۴ و ۴۷۵؛ عیون اخبار الرضا (علیه السلام)، شیخ صدوق، ج ۲، ص ۵۵ و ۵۶.

پادشاه کامل خواهند شد؛ و هریک از آنها امامی مهدی است. ابن منادی گفته است: در روایت ابوصالح از ابن عباس آمده است، مهدی اسمش محمد بن عبدالله است، و او مردی با قامت متوسط و گندمگون است. خداوند به وسیله او هر سختی و مشکلی را از این امت برطرف می کند، و با عدالت او هر ظلمی را از بین می برد. سپس بعد از او دوازده مرد حکومت می کنند، شش نفر از فرزندان حسن، پنج نفر از فرزندان حسین و یکی نیز از دیگران. سپس او می میرد، و زمان فاسد می شود.^۱

۴- در کتاب «العرف الوردی»، نوشته سیوطی آمده است: ابن منادی گفت: «در کتاب دانیال، آمده است سفیانی ها سه نفر و مهدیون سه نفر خواهند بود. سفیانی اول خروج می کند؛ و وقتی او ظهور کرد و ذکرش آشکار شد، مهدی اول بر او خروج خواهد کرد. سپس سفیانی دوم خروج می کند و مهدی دوم بر او خروج خواهد کرد. سپس سفیانی سوم خروج می کند و مهدی سوم بر او خروج خواهد کرد؛ و خداوند به وسیله او هر چه را قبل از او فاسد شده بود اصلاح می کند و خداوند با او اهل ایمان را نجات می دهد، و به وسیله او سنت را احیا و آتش بدعت را خاموش می کند. مردم در زمان او عزیز و بر مخالفان غالب می شوند، و بهترین زندگی را خواهند داشت. خداوند بارانهای فراوان بر آنها می فرستد، و زمین گیاهان و گل های خود را می رویاند و هیچ چیزی از گیاهانش را نگه نمی دارد. او به مدت هفت سال بر این وضعیت حکومت خواهد کرد و سپس خواهد مرد.»^۲

۵- در کتاب العرف الوردی، آمده است: ابوالحسین بن منادی در کتاب «الملاحم»، از سالم بن ابی جعد نقل کرده است، گفت: «مهدی ۲۱ یا ۲۲ سال خواهد بود. سپس فرد دیگری پس از او خواهد بود که [از نظر مقام] پایین تر از اوست و فردی صالح است، به مدت ۱۴ سال. سپس فرد دیگری بعد از او خواهد بود که پایین تر از اوست و

۱. فتح الباری شرح صحیح بخاری، ابن حجر، ج ۱۳، ص ۱۸۴.

۲. العرف الوردی، سیوطی، ج ۱، ص ۱۴۹، حدیث شماره ۲۵۰.

صالح است و ۹ سال خواهد بود.^۱

همچنین در کتاب «العرف الوردی» آمده است: سپس گفت: ابوبکر بن احمد بن محمد بن عبدالله بن صدقه به ما گفت: محمد بن ابراهیم ابوامیه طرسوسی، به ما گفت: ابونعیم فضل بن دکین به ما گفت: شریک بن عبدالله، [از] عمار بن عبدالله دهنی به ما گفت: سالم بن ابی جعد، گفت: «مهدی ۲۱ یا ۲۲ سال خواهد بود. سپس فرد دیگری پس از او خواهد بود که پایین تر از اوست و فردی صالح است، به مدت ۱۴ سال. سپس فرد دیگری بعد از او خواهد بود که پایین تر از اوست و صالح است و ۹ سال خواهد بود.»^۲

۶- در «فتن» مروزی، آمده است: ابن وهب به ما گفت: از عبدالرحمن بن زیاد بن انعم، از ابوعبدالرحمن حبلی، از عبدالله بن عمرو بن عاص (رضی الله عنهما) روایت کرده است، گفت: «خلفایی که همه شان صالح هستند امر این امت را به دست خواهند گرفت و زمین ها به دست آنها فتح خواهد شد. اولین آنها جابر است.» ابن انعم گفت: «خداوند مردم را به دست او اصلاح می کند. دومی "مفرح" است که همچون پرنده ای برای جوجه هایش است. سومی "ذوالعصب" است که چهل سال حکومت خواهد کرد؛ و بعد از آنها خیری در دنیا نخواهد بود.» گفت: «چیزی را که درباره ذوالعصب گفت فراموش کردم؛ فقط این که او مرد صالحی است.»^۳ این گفته او، «و زمین ها به دست آنها فتح خواهند شد»، به مهدیون دلالت می کند.

۷- در فتن مروزی، آمده است: ولید به ما گفت: از ابوعبدالله مولای بنی امیه، از محمد بن حنفیه، روایت کرده است، گفت: «خلیفه ای از بنی هاشم در بیت المقدس نزول می کند. او زمین را پر از عدل و داد می کند، و بیت المقدس را چنان می سازد که هرگز همانندش ساخته نشده است. او چهل سال حکومت داری می کند. پیمان صلح

۱. العرف الوردی، ج ۱، ص ۱۴۸، حدیث شماره ۲۴۷.

۲. العرف الوردی فی أخبار المهدی، سیوطی، ج ۱، ص ۱۵۱، حدیث شماره ۲۵۱.

۳. فتن مروزی، ج ۱، ص ۱۱۷، حدیث شماره ۲۷۳.

با رومیان در هفت سال باقی‌مانده از خلافت او به دست او منعقد می‌شود؛ سپس به او خیانت می‌کنند؛ در نتیجه، برای مقابله با او در "عمق" جمع می‌شوند و او در غم و اندوه می‌میرد. سپس بعد از او مردی از بنی‌هاشم می‌آید، و شکست آنها و فتح قسطنطنیه به دست او انجام می‌گیرد. سپس به‌سوی روم رهسپار می‌شود و آنجا را فتح می‌کند و گنج‌هایش و مائده سلیمان بن داوود را بیرون می‌آورد. سپس به بیت‌المقدس بازمی‌گردد و در آنجا ساکن می‌شود. دجال در زمان او خروج می‌کند و عیسی بن مریم نازل می‌شود و پشت‌سر او به نماز می‌ایستد.^۱

۸- در فتن مروزی، آمده است: یحیی بن سعید عصار، از سلیمان بن عیسی - که در «فتن» علامه‌ای بوده است - به ما گفت: «به من رسیده است مهدی چهارده سال در بیت‌المقدس می‌ماند و سپس می‌میرد. پس از وی، شخص شریف‌الذکری از قوم تبع که به او منصور گفته می‌شود، در بیت‌المقدس بیست و یک سال می‌ماند، که پانزده سالش عدالت، و سه سالش ظلم و ستم است، و سه سال از آن محروم شدن از اموال است، به‌طوری که به هیچ‌کسی درهمی داده نمی‌شود. اهل ذمه را بین جنگجویانش تقسیم می‌کند و اوست که موالی را در ژرفای اعماق باقی می‌گذارد و اوست که - همان‌طور که گاو رم کرده لگدمال می‌کند - فرزندان اسماعیل را لگدمال می‌کند. او کسی است که یکی از موالی علیه او خروج می‌کند، که اسمش اسم پیامبر و کنیه‌اش کنیه پیامبر است. از اعماق به‌سوی او حرکت می‌کند تا این‌که در اریحا با منصور دیدار می‌کند، و با او می‌جنگد و او را می‌کشد. سپس آن‌مولا پادشاهی می‌کند و فرزندان قحطان و فرزندان اسماعیل را به دو شهر که گنج عرب هستند یعنی مدینه و صنعا تبعید می‌کند. او کسی است که ترک و روم در برابرش خروج می‌کنند تا این‌که از عمق انطاکیه تا کوه کربل در فلسطین در مرز شهر عکا را تصرف می‌کنند. این‌مولا سه سال حکومت می‌کند و سپس کشته می‌شود. سپس بعد از آن، مهدی دوم حکومت می‌کند. او همان کسی است که با روم می‌جنگد و

آنان را شکست می‌دهد و قسطنطنیه را فتح می‌کند، و در آنجا سه سال و چهار ماه و ده روز اقامت می‌کند. سپس عیسی بن مریم (علیه السلام) فرود می‌آید و حکومت را به او می‌دهد.»^۱

۹- احمد بن حنبل در مسند خود روایت کرده است: از عباس بن عبدالمطلب، گفت: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «دوازده خلیفه از فرزندان من حکومت می‌کنند. سپس مهدی بعد از من خروج می‌کند؛ خداوند کار او را در یک شب اصلاح می‌کند.»^۲

۱۰- کتاب المهدی ۴۲۷۹: عمرو بن عثمان به ما گفت، مروان بن معاویه به ما گفت، از اسماعیل یعنی پسر ابوالخالد، از پدرش، از جابر بن سمره، گفت: شنیدم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می‌فرمود: «این دین همیشه استوار است تا وقتی بر شما دوازده خلیفه باشد که امت بر همه آنها جمع گردد.» سپس سخنی از نبی (صلی الله علیه و آله) شنیدم که نفهمیدم. به پدرم گفتم: چه فرمود؟ گفت: فرمود: «همه آنها از قریش اند.»^۳ این فرمایش «امت بر همه آنها جمع گردد»، جز بر مهدیون (علیهم السلام) منطبق نمی‌شود.^۴

۱. فتن مروزی، ج ۱، ص ۳۹۳، حدیث شماره ۱۱۸۱.

۲. کتاب اربعین، شیخ ماحوزی، ص ۳۹۰.

۳. سنن ابوداود، ابن اشعث سجستانی، ج ۲، ص ۳۰۹.

۴. این حدیث از طرق بسیاری، از جابر بن سمره، نقل شده و با الفاظی که اختلافاتی در آنها هست، همان طور که در روایاتی که در ادامه خواهیم آورد، ملاحظه خواهید کرد. اگر برخی معتقدند این حدیث فقط به امامان دوازده گانه (علیهم السلام) اشاره دارد و به مهدیون (علیهم السلام) اشاره‌ای ندارد، احتمالاً به دلیل عدم حضور مسئله مهدیون در ذهن آنهاست. از روایات چنین برمی‌آید که این حدیث در برخی عباراتش به مهدیون اشاره دارد، به دلایلی که بنده در متن ذکر کردم، و نیز به دلیل وجود عباراتی مانند «سپس هرج و مرج خواهد شد»، «این دین همواره بر پا خواهد بود»، «دین همواره بر پا خواهد بود تا ساعت بر پا شود»، «این امر به پایان نخواهد رسید»، «اسلام همواره عزیز خواهد بود»، «امر امت من همواره صالح خواهد بود» و عبارت‌های مشابه که کسی که اهل تأمل است متوجه می‌شود اطلاق آنها بر زمان امامان دوازده گانه (علیهم السلام) ممکن نیست.

این روایات، همان طور که از سایت «الدرر السنیه» نقل شده است، تقدیم حضور می‌گردد:

http://www.dorar.net/enc/hadith?skeys=%D۹%۸۳%D۹%۸۴%D۹%۸۷%D۹%۸۵+%D۹%۸۶+%D۹%۸۲%D۸%B۱%D۹%۸A%D۸%B۴&exclude=°ree_cat=۱

۱. «این دین همواره بر پا خواهد بود تا زمانی که دوازده خلیفه بر شما حکومت کنند، و امت بر همه‌شان اجتماع

می‌کنند.» از پیامبر ﷺ سخنی شنیدم که نفهمیدم. به پدرم گفتم: چه می‌فرماید؟ گفت: «همه آنها از قریش هستند». حکم شیخ برای عبارت: «امت بر همه‌شان متحد می‌شوند» منکر است. مراجعه کنید به: ضعیف‌الجامع، شماره ۶۳۴۷.

راوی: جابر بن سمره، محدث: **ابوداود**، منبع: **سنن ابوداود**، صفحه یا شماره ۴۲۷۹، خلاصه حکم محدث: سکوت کرده است (و در نامه‌اش به اهل مکه گفته هرچه درباره‌اش سکوت کرده باشد، صالح است).

۲. «این دین همواره بر پا خواهد بود تا زمانی که دوازده خلیفه بر شما حکومت کنند، و امت بر همه‌شان متحد شوند.» از پیامبر ﷺ سخنی شنیدم که نفهمیدم. به پدرم گفتم: چه می‌فرماید؟ گفت: «همه آنها از قریش هستند». حکم شیخ برای عبارت: «همه آنها امت را متحد می‌کنند» منکر است. مراجعه کنید به: ضعیف‌الجامع، شماره ۶۳۴۷.

راوی: جابر بن سمره، محدث: **الالبانی**، منبع: **صحیح ابوداود**، صفحه یا شماره ۴۲۷۹، خلاصه حکم محدث: صحیح.

۳. «این دین همواره بر پا خواهد بود تا زمانی که دوازده خلیفه بر شما حکومت کنند، و امت بر همه‌شان متحد شوند. سپس هرج‌ومرج خواهد بود.» حکم شیخ برای عبارت: «امت بر همه‌شان متحد شوند» و «سپس هرج‌ومرج خواهد بود» منکر است.

راوی: جابر بن سمره، محدث: **الالبانی**، منبع: **صحیح الجامع**، صفحه یا شماره ۷۷۰۳، خلاصه حکم محدث: صحیح.

۴. «این دین همواره بر پا خواهد بود تا زمانی که دوازده خلیفه بر شما حکومت کنند، و امت بر همه‌شان متحد شوند.» از پیامبر ﷺ چیزی شنیدم که نفهمیدم. به پدرم گفتم: چه می‌فرماید؟ گفت: «همه آنها از قریش هستند».

راوی: جابر بن سمره، محدث: **الالبانی**، منبع: **تخریج کتاب السنة**، صفحه یا شماره ۱۱۲۳، خلاصه حکم محدث: صحیح.

۵. «این دین همواره بر پا خواهد بود تا زمانی که دوازده خلیفه بر شما حکومت کنند، و امت بر همه‌شان متحد شوند. همه آنها از قریش اند. سپس هرج‌ومرج خواهد بود.»

راوی: جابر بن سمره، محدث: **الالبانی**، منبع: **ضعیف‌الجامع**، صفحه یا شماره ۶۳۴۷، خلاصه حکم محدث: ضعیف.

۶. «این دین همواره بر پا خواهد بود تا زمانی که دوازده خلیفه بر شما حکومت کنند، و امت بر همه‌شان متحد شوند. همه آنها از قریش اند.»

راوی: جابر بن سمره، محدث: **الالبانی**، منبع: **السلسلة الصحيحة**، صفحه یا شماره ۷۲۰/۱، خلاصه حکم

محدث: سندش ضعیف است.

۷. «بعد از من دوازده خلیفه‌اند که همه‌شان از قریش‌اند.» سپس به منزلش بازگشت و قریش به دنبالش رفتند و گفتند: سپس چه می‌شود؟ فرمود: «سپس هر جومرج می‌شود.»

راوی: جابر بن سمره، محدث: **الالبانی**، منبع: **السلسلة الصحيحة**، صفحه یا شماره ۶۳/۳، خلاصه حکم محدث: سندش حسن است.

۸. شنیدم رسول خدا ﷺ در روز جمعه، عصر روز رجم اسلامی، می‌فرمود: «دین همواره پا بر جا خواهد بود تا ساعت بر پا شود، یا دوازده خلیفه بر شما باشند. همه آنها از قریش هستند.» و شنیدم می‌فرمود: «گروهی از مسلمانان کاخ سفید، کاخ کسری یا آل کسری را فتح می‌کنند.» و شنیدم می‌فرمود: «پیش از ساعت، دروغ‌گویی خواهند بود، از آنها بپرهیزید.» و شنیدم می‌فرمود: «اگر خداوند به یکی از شما خیری داد، باید با خودش و خانواده‌اش آغاز کند.» و شنیدم می‌فرمود: «من پیش‌گام در حوض هستم.»

راوی: جابر بن سمره، محدث: **مسلم**، منبع: **صحیح مسلم**، صفحه یا شماره ۱۸۲۲، خلاصه حکم محدث: صحیح.

۹. «پس از من، دوازده امیر خواهند بود.» سپس چیزی فرمود که نفهمیدم. از کسی که کنارم بود پرسیدم: «چه فرمود؟» گفت: «همه آنها از قریش هستند.»

راوی: جابر بن سمره، محدث: **ترمذی**، منبع: **سنن ترمذی**، صفحه یا شماره ۲۲۲۳، خلاصه حکم محدث: حسن صحیح.

۱۰. با پدرم به مسجد رفتیم و رسول خدا ﷺ خطبه می‌خواند. شنیدم می‌فرمود: «پس از من دوازده خلیفه خواهند بود.» سپس صدایش را پایین آورد و نفهمیدم چه می‌فرمود. از پدرم پرسیدم: چه فرمود؟ گفت: «همه آنها از قریش‌اند.»

راوی: جابر بن سمره، محدث: **ابونعیم**، منبع: **حلیة الأولیاء**، صفحه یا شماره ۳۶۸/۴، خلاصه حکم محدث: غریب از احادیث سعید، تفرد به سفیان.

۱۱. «پس از من دوازده خلیفه خواهند بود. همه آنها از قریش‌اند.» سپس به خانه‌اش بازگشت. گفتم: سپس چه می‌شود؟ گفت: «سپس هر جومرج خواهد بود.»

راوی: جابر بن سمره، محدث: **ابن القطان**، منبع: **الوهیم والإیهام**، صفحه یا شماره ۳۵۸/۴، خلاصه حکم محدث: [در آن] الأسود بن سعید الهمدانی هست که وضعیتی شناخته شده نیست.

۱۲. «پس از من دوازده امیر خواهند بود. همه آنها از قریش‌اند.»

راوی: جابر بن سمره، محدث: **الالبانی**، منبع: **صحیح الجامع**، صفحه یا شماره ۸۱۵۷، خلاصه حکم محدث: صحیح.

۱۳. «پس از من دوازده امیر خواهند بود.» سپس چیزی فرمود که نفهمیدم. از کسی که کنارم بود پرسیدم: چه فرمود؟ گفت: «همه آنها از قریش اند.»

راوی: جابر بن سمره، محدث: **الالبانی**، منبع: **صحیح الترمذی**، صفحه یا شماره ۲۲۲۳، خلاصه حکم محدث: صحیح.

۱۴. «دوازده امیر خواهند بود.» سپس کلمه‌ای فرمود که نشنیدم. پدرم گفت: فرمود: «همه آنها از قریش هستند.»

راوی: جابر بن سمره، محدث: **بخاری**، منبع: **صحیح بخاری**، صفحه یا شماره ۷۲۲۲، خلاصه حکم محدث: [صحیح].

۱۵. «این امر پایان نمی‌پذیرد تا دوازده خلیفه از آنها بگذرند.» سپس کلامی فرمود که بر من پنهان ماند. به پدرم گفتم: چه فرمود؟ گفت: «همه آنها از قریش هستند.»

راوی: جابر بن سمره، محدث: **مسلم**، منبع: **صحیح مسلم**، صفحه یا شماره ۱۸۲۱، خلاصه حکم محدث: صحیح.

۱۶. «امور مردم همواره برقرار خواهد بود مادام که دوازده نفر بر آنها حکمرانی کنند.» سپس پیامبر ﷺ کلمه‌ای فرمود که برایم مبهم بود. از پدرم پرسیدم: رسول خدا ﷺ چه فرمود؟ گفت: «همه آنها از قریش اند.» و در روایت دیگری: پیامبر ﷺ با همین حدیث، و ذکر نکرد «امور مردم همواره برقرار خواهد بود.»

راوی: جابر بن سمره، محدث: **مسلم**، منبع: **صحیح مسلم**، صفحه یا شماره ۱۸۲۱، خلاصه حکم محدث: صحیح.

۱۷. «اسلام همواره عزیز خواهد بود تا دوازده خلیفه.» سپس کلمه‌ای فرمود که نفهمیدم. به پدرم گفتم: چه فرمود؟ گفت: «همه آنها از قریش اند.»

راوی: جابر بن سمره، محدث: **مسلم**، منبع: **صحیح مسلم**، صفحه یا شماره ۱۸۲۱، خلاصه حکم محدث: صحیح.

۱۸. «این امر همواره عزیز خواهد بود تا دوازده خلیفه.» سپس کلمه‌ای فرمود که نفهمیدم. به پدرم گفتم: چه فرمود؟ گفت: «همه آنها از قریش اند.»

راوی: جابر بن سمره، محدث: **مسلم**، منبع: **صحیح مسلم**، صفحه یا شماره ۱۸۲۱، خلاصه حکم محدث: صحیح.

۱۹. «این دین همواره عزیز و مستحکم خواهد بود تا دوازده خلیفه.» سپس کلمه‌ای فرمود که مردم آن را نشنیدند. به پدرم گفتم: چه فرمود؟ گفت: «همه آنها از قریش اند.»

راوی: جابر بن سمره، محدث: **مسلم**، منبع: **صحیح مسلم**، صفحه یا شماره ۱۸۲۱، خلاصه حکم محدث:

صحیح.

۲۰. «این دین همواره عزیز خواهد بود تا دوازده خلیفه.» مردم تکبیر گفتند و شور و شوق نشان دادند. سپس کلمه‌ای با صدای آرام فرمود. به پدرم گفتم: پدر جان، چه فرمود؟ گفت: «همه آنها از قریش‌اند.»
 راوی: جابر بن سمره، محدث: **ابوداوود**، منبع: **سنن ابوداوود**، صفحه یا شماره ۴۲۸۰، خلاصه حکم محدث: درباره اش سکوت کرده است (و در نامه اش به اهل مکه گفته است هرچه درباره اش سکوت کرده ام صالح است).
 ۲۱. «پس از من دوازده خلیفه خواهند بود. همه آنها از قریش هستند.» سپس به خانه ام بازگشتم. گفتند: سپس چه خواهد شد؟ فرمود: «سپس هرج و مرج خواهد بود.»

راوی: جابر بن سمره، محدث: **البغوی**، منبع: **شرح السنة**، صفحه یا شماره ۴۲۲/۷، خلاصه حکم محدث: صحیح.

۲۲. پیامبر ﷺ فرمود: «همه آنها از قریش هستند.»

راوی، محدث: **ابن العربی**، منبع: **عارضة الأحوذی**، صفحه یا شماره ۶۷/۵، خلاصه حکم محدث: ثابت.
 ۲۳. «امور امت من همواره صالح خواهد بود تا دوازده خلیفه بگذرند.» صدایش را پایین آورد و به عموم که جلوتر از من بود، گفتم: چه فرمود؟ گفت: «همه آنها از قریش هستند.»
 راوی: ابوجحیفه، محدث: **الهیثمی**، منبع: **مجمع الزوائد**، صفحه یا شماره ۱۹۳/۵، خلاصه حکم محدث: رجالش صحیح است.

۲۴. «این دین همواره عزیز خواهد بود تا دوازده خلیفه.» مردم تکبیر گفتند و شور و شوق نشان دادند. سپس کلمه‌ای خفیف فرمود. به پدرم گفتم: پدر جان، چه فرمود؟ گفت: «همه آنها از قریش هستند.»
 راوی: جابر بن عبدالله، محدث: **ابن حجر عسقلانی**، منبع: **فتح الباری لابن حجر**، صفحه یا شماره ۲۲۴/۱۳، خلاصه حکم محدث: اصلش در مسلم است.

۲۵. «شنیدم رسول خدا ﷺ می فرمود: «پس از من دوازده امیر خواهند بود.» سپس کلمه‌ای فرمود که نفهمیدم. از مردم یا کسی که نزدیکم بود پرسیدم: چه فرمود؟ گفت: «همه آنها از قریش‌اند.»
 راوی: جابر بن سمره، محدث: **سفارینی حنبلی**، منبع: **شرح ثلاثیات المسند**، صفحه یا شماره ۵۴۴/۲، خلاصه حکم محدث: [در آن] سماک بن حرب هست، او ثقه است، حافظه اش بد است، و ابن مبارک و شعبه و دیگران او را ضعیف دانسته‌اند.

۲۶. «این دین همواره عزیز خواهد بود، تا دوازده خلیفه.» مردم تکبیر گفتند و شور و شوق نشان دادند. سپس کلمه‌ای خفیف فرمود. به پدرم گفتم: پدر جان، چه فرمود؟ گفت: «همه آنها از قریش هستند.»
 راوی: جابر بن سمره، محدث: **الالبانی**، منبع: **صحیح ابو داوود**، صفحه یا شماره ۴۲۸۰، خلاصه حکم محدث: صحیح.

دوم: مهدیون در رؤیای یوحنا

«۱ پس از این دیدم ناگاه دروازه‌ای در آسمان باز شد و آن آواز اوّل را که چون گُرنا شنیده بودم با من سخن می‌گفت، دیگر باره می‌گوید: به اینجا صعود کن تا اموری را که پس از این باید واقع شود به تو بنمایم. ۲ فی‌الفور در روح شدم و دیدم تختی در آسمان است و بر آن تخت نشیننده‌ای. ۳ و آن نشیننده، در صورت، مانند سنگ یشم و عقیق است و رنگین‌کمانی گرداگرد تخت که به‌منظر شباهت به زمرد دارد. ۴ و گرداگرد تخت، بیست و چهار تخت است؛ و بر آن تخت‌ها بیست و چهار پیر که جامه‌های سفید در بر دارند نشسته دیدم، درحالی‌که بر سر ایشان تاج‌های زرّین بود.»^۱

این «بیست و چهار پیر»، همان امامان دوازده‌گانه و مهدیون دوازده‌گانه از نسل رسول خدا محمد ﷺ هستند.

* * *

روایات دلالت‌کننده به امامان سیزده‌گانه

۱- کلینی، در کتاب کافی، روایت کرده است: از محمد بن یحیی، از عبداللّه بن محمد خشاب، از ابن‌سماعه، از علی بن حسن بن رباط، از ابن‌اذینه، از زراره، گفت: شنیدم اباجعفر علیه‌السلام می‌فرمود: «دوازده‌امام از آل محمد ﷺ همه از رسول خدا ﷺ سخن می‌گیرند، و از نسل علی علیه‌السلام هستند، و رسول و علی علیه‌السلام هر دو پدران [آنان] هستند.»^۲

۱. رؤیای یوحنا، اصحاح ۴

۲. کافی، شیخ کلینی، ج ۱، ص ۵۳۱، تصحیح و تعلیق: علی اکبر غفاری، پنجم ۱۳۶۳؛ غیبت طوسی، ص ۱۵۱

از این روایت، به وضوح می‌توان فهمید ائمه سیزده نفرند، زیرا ائمه دوازده‌گانه مذکور در روایت از نسل علی (علیه السلام) هستند؛ یعنی خود علی (علیه السلام) خارج از عدد دوازده ائمه‌ای است که روایت به آن اشاره کرده است، و به همراه ایشان (علیهم السلام) تعداد به سیزده می‌رسد.

۲- محمدبن یحیی، از محمدبن حسین، از مسعدة بن زیاد، از ابوعبدالله و محمدبن حسین، از ابراهیم، از ابویحیی مدائنی، از ابوهارون عبدی، از ابوسعید خدری، گفت: «وقتی ابوبکر درگذشت و عمر به خلافت رسید، من حضور داشتم. یکی از بزرگان یهودیان یشرب آمد و یهودیان مدینه ادعا می‌کردند او داناترین مردم زمان‌هاش است، تا این‌که نزد عمر برده شد و به او گفت: ای عمر، من به قصد اسلام آمده‌ام. اگر بتوانی به سؤالاتم پاسخ دهی، پس تو داناترین یاران محمد به کتاب و سنت و هرآنچه می‌خواهم بپرسم هستی. عمر گفت: من آن شخص نیستم، اما تو را به کسی راهنمایی می‌کنم که او داناترین امت ما به کتاب و سنت و تمام چیزهایی است که می‌خواهی از او بپرسی، و او این شخص است - و به علی (علیه السلام) اشاره کرد - . یهودی به عمر گفت: ای عمر، اگر به این صورت است که تو می‌گویی، پس چرا مردم با تو بیعت کردند درحالی‌که او داناترین شماست! عمر او را منع کرد. سپس آن یهودی نزد علی (علیه السلام) رفت و پرسید: آیا تو همان‌گونه‌ای که عمر گفت؟ علی (علیه السلام) گفت: «عمر چه گفت؟» و ماجرا را تعریف کرد. یهودی گفت: اگر تو همان‌طور باشی که او گفته است، از تو درباره چیزهایی می‌پرسم که می‌خواهم بدانم آیا کسی از شما از آنها اطلاع دارد تا بدانم شما در ادعیاتان که بهترین و داناترین امت‌ها هستید صادق هستید؛ و اگر این‌طور باشد، به دین شما اسلام وارد می‌شوم. امیرالمؤمنین (علیه السلام) گفت: «بله، من همان‌طورم که عمر به تو گفت، هرچه می‌خواهی بپرس، ان شاء الله به تو خبر می‌دهم.» یهودی گفت: مرا از سه و سه و یکی خبر بده. علی (علیه السلام) پرسید: «ای یهودی، چرا نمی‌گویی، از هفت چیز به من خبر بده؟» یهودی گفت: اگر از سه

به من خبر بدهی درباره بقیه از تو می‌پرسم، وگرنه دست می‌کشم. اگر درباره این هفت چیز به من پاسخ بدهی، پس تو داناترین مردم زمین و شایسته‌ترین مردم نسبت به مردم هستی. گفت: «هرچه به نظرت می‌رسد بپرس، ای یهودی.» یهودی پرسید: به من از اولین سنگی که روی زمین گذاشته شد خبر بده؟ و اولین درختی که روی زمین کاشته شد؟ و اولین چشمه‌ای که روی زمین جاری شد؟ امیرالمؤمنین (علیه السلام) به او پاسخ داد. سپس یهودی گفت: به من درباره این امت خبر بده که چند امام هدایت دارد؟ و درباره پیامبرتان محمد خبر بده که منزل او در بهشت کجاست؟ و به من خبر بده چه کسانی با او در بهشت هستند؟ امیرالمؤمنین (علیه السلام) به او گفت: «این امت دوازده امام هدایت از نسل پیامبرش دارد و آنها از من هستند؛ و اما منزل پیامبرمان در بهشت در بهترین و شریف‌ترین آن، در بهشت عدن است؛ و اما کسانی که با او در منزلش در آنجا هستند، این دوازده نفر از نسل او و مادرشان و مادر بزرگشان و مادر مادر بزرگشان و نسل‌هایشان هستند و کسی با آنها در آن شریک نیست.»^۱

این روایت از نظر دلالت به سیزده امام، مثل روایت قبلی است. دوازده امام از نسل پیامبر (صلی الله علیه و آله) هستند و علی (علیه السلام) برادر پیامبر (صلی الله علیه و آله) است و از نسلش نیست. از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) روایت شده است که فرمود: «ای علی، تو برادر من و وارث علم من هستی؛ و تو جانشین من پس از من هستی؛ و تو اداکننده دین من هستی؛ و تو نسبت به من مانند هارون نسبت به موسی هستی، جز این که پس از من پیامبری نیست.»^۲

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «ای علی، تو برادر من در دنیا و آخرت هستی.»^۳

از علی (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «ده چیز از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به من عطا شد که به هیچ کس قبل از من داده نشده است، و بعد از من نیز به هیچ کس داده نمی‌شود.

۱. کافی، شیخ کلینی، ج ۱، ص ۵۳۱ و ۵۳۲؛ غیبت، شیخ طوسی، ص ۱۵۲ تا ۱۵۴.

۲. جواهر الفقه، ص ۲۴۹.

۳. منهاج الصالحین، شیخ وحید خراسانی، ج ۱، ص ۱۵۹.

[رسول خدا] به من فرمود: ای علی، تو برادر من در دنیا و آخرت هستی ...»^۱
در کتاب عیون اخبار الرضا (علیه السلام) آمده است: رسول خدا (ص) فرمود: «ای علی، تو برادر من و وزیر من و صاحب لوای من در دنیا و آخرت هستی؛ و تو صاحب حوض من هستی. کسی که تو را دوست داشته باشد مرا دوست داشته است، و کسی که با تو دشمنی کند با من دشمنی کرده است.»^۲
در بحار الأنوار آمده است: رسول خدا (ص) فرمود: «ای علی، تو برادر من و وارث من وصی و جانشین من در خانواده و امت من در زندگی و پس از مرگم هستی؛ دوستدار تو دوستدار من است، و دشمن تو دشمن من است. ای علی، من و تو پدران این امت هستیم.»^۳

و این که مادرشان، مادر بزرگشان و مادرِ مادر بزرگشان - یعنی فاطمه زهرا و خدیجه کبری و فاطمه بنت اسد (سلام خدا بر آنان) - را ذکر کرده است آن را تقویت می کند. رابطه علی (علیه السلام) با آنها با رابطه ائمه (علیهم السلام) متفاوت است، زیرا فاطمه زهرا (علیها السلام) به عنوان مثال - همسرش است، نه مادرش؛ و همچنین خدیجه (علیها السلام) مادر بزرگ او نیست، و فاطمه بنت اسد (علیها السلام) نیز مادر بزرگ او نیست. از اینجا قرینه ای به دست می آید که مخاطب این خطاب، فرزندان علی (علیه السلام) به طور خاص هستند.

۳- روایت کرده است از: محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از ابن محبوب، از ابوجارود، از ابوجعفر (علیه السلام) که جابر بن عبدالله انصاری گفت: «به محضر فاطمه (علیها السلام) وارد شدم و در مقابلش لوحی بود که در آن نام های اوصیا از فرزندان او نوشته شده بود. دوازده نفر را شمردم که آخرینشان قائم (علیه السلام) بود. سه نفر از آنها محمد و سه نفر از آنها

۱. الخصال، شیخ صدوق، ص ۴۲۹.

۲. عیون اخبار الرضا (علیه السلام)، ج ۲، ص ۲۶۴.

۳. بحار الأنوار، ج ۲۳، ص ۱۲۸.

علی بودند.»^۱

این دوازده وصی که جابر انصاری آنها را شمرده است، فرزندان فاطمه علیها السلام هستند، و می‌دانیم علی علیه السلام شوهرش است و در این تعداد وارد نمی‌شود، بلکه با ایشان علیهم السلام تعداد به سیزده می‌رسد؛ و این که گفته است «سه نفر از آنها علی بودند»، این گفته را تأیید می‌کند؛ یعنی: علی سجاد، علی رضا و علی هادی علیهم السلام؛ و اگر علی بن ابی طالب علیه السلام در میانشان بود، چهار نفر به نام علی می‌شدند.^۲

۴- از انس بن مالک، روایت شده است که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله، درباره حواریون عیسی علیه السلام پرسیدم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «آنها از برگزیدگان و بهترین‌هایش بودند و آنها دوازده نفر بودند ...» و ادامه حدیث به اینجا رسید که فرمود: «امامان بعد از من، دوازده نفرند که از نسل علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام هستند، و آنان حواریون و یاران من هستند؛ به آنان از جانب خداوند سلام و درود باد.»^۳

امامان دوازده‌گانه طبق این روایت از پشت علی و فاطمه علیهم السلام هستند؛ پس تعدادشان با علی علیه السلام می‌شود سیزده تا.

۵- در کتاب سلیم، آمده است: ابان، از سلیم، از سلمان نقل کرده است که گفت: روش قریش این بود که هرگاه دور هم می‌نشستند اگر یکی از اهل بیت علیهم السلام را می‌دیدند، سخنان خود را قطع می‌کردند. در یکی از نشست‌هایشان یکی از آنان گفت: مَثَل محمد در اهل بیتش، همانند مَثَل درخت نخلی است که از زباله‌دانی رویده است. این سخن به گوش رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید. حضرت خشمگین شد. به مسجد رفت و بر منبر نشست تا مردم جمع شدند. رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از حمد و ثنای

۱. کافی، شیخ کلینی، ج ۱، ص ۵۳۲.

۲. تحقیق این عبارت خواهد آمد.

۳. کفایة الاثر، خزاز قمی، ص ۶۹؛ مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۲۵۸ و ۲۵۹؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۳۶، ص ۲۷۱.

خداوند فرمودند: «ای مردم، من چه کسی هستم؟» گفتند، شما فرستاده خدا هستید. فرمود: «من رسول الله هستم؛ و محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم هستم.» سپس نسب خود را ادامه داد تا به «نزار» رسید. سپس فرمود: «بدانید من و اهل بیتم همچون نوری در پیشگاه خداوند دو هزار سال قبل از این که خداوند آدم (علیه السلام) را خلق کند، در جنبش بودیم، و آن نور هنگامی که تسبیح می گفت ملائکه با تسبیح او تسبیح می گفتند. هنگامی که آدم خلق شد، آن نور در صلب او قرار گرفت. سپس در صلب آدم به زمین فرود آمد. سپس در کشتی حمل شد، و سپس در آتش در صلب ابراهیم (علیه السلام) پرتاب شد. سپس پیوسته ما در نجیب ترین صلب ها حمل می شدیم تا این که از بهترین معادن و نجیب ترین بسترها در میان پدران و مادران خارج شدیم، به طوری که هیچ کدام از آنها هرگز از طریق نامشروع با یکدیگر ملاقات نکردند. آگاه باشید ما بنی عبدالمطلب سروران اهل بهشت هستیم: من و علی و جعفر و حمزه و حسن و حسین و فاطمه و مهدی. خداوند محمد و علی و ائمه (علیهم السلام) را به عنوان حجت ها برگزید. آگاه باشید خداوند به اهل زمین نگاه کرد و از میان آنها دو نفر را انتخاب کرد: یکی من که مرا به عنوان رسول و پیامبر فرستاد، و دیگری علی بن ابی طالب؛ و به من وحی کرد او را به عنوان برادر، دوست، وزیر، وصی و جانشین خودم انتخاب کنم. آگاه باشید او ولی هر مؤمنی پس از من است. هرکس او را دوست داشته باشد خدا او را دوست دارد، و هرکس با او دشمنی کند خدا با او دشمنی می کند. جز مؤمن او را دوست نمی دارد و جز کافر او را دشمن نمی دارد. او پس از من "زر" (میخ و تکیه گاه) و مایه آرامش زمین است؛ و او کلمه تقوای خدا و عروة الوثقی (دستاورز محکم) است. ﴿يُرِيدُونَ أَن يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَن يُنِيرَ نُّورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾^۱ (آنها می خواهند نور خداوند را با دهانهایشان خاموش کنند، ولی خداوند جز این نمی خواهد که نور خود را کامل کند، هرچند کافران را خوش نیاید). آگاه باشید خداوند نگاهی دوباره انداخت و پس از ما، دوازده

وصی از اهل‌بیتم را برگزید، پس آنها را بهترین امتم قرار داد، یکی پس از دیگری، همچون ستارگان در آسمان، که هرگاه یک ستاره غروب کند، ستاره‌ای دیگر طلوع می‌کند. آنها امامان هدایت‌شده هدایت‌کننده هستند که نه حیلۀ حیلۀ‌گران به آنها زیانی می‌رساند و نه یاری نرساندن کسانی که آنها را یاری نمی‌کنند. آنها حجت‌های خدا در زمین، و شاهدان او بر خلقش، و خزانه‌داران علم او، و ترجمان وحی او، و معادن حکمت او هستند. هرکس آنها را اطاعت کند خدا را اطاعت کرده، و هرکس آنها را نافرمانی کند خدا را نافرمانی کرده است. آنها با قرآن‌اند، و قرآن با آنهاست، و آنها از قرآن جدا نمی‌شوند تا در [کنار] حوض بر من وارد شوند. پس شاهد به غایب برساند. خدایا شاهد باش، خدایا شاهد باش. (سه مرتبه).»^۱

این‌که فرموده است: «**بعد از ما دوازده وصی از اهل‌بیتم برگزید**»، یعنی بعد از رسول خدا ﷺ و علی علیه السلام. پس علی علیه السلام جزو دوازده تایی موردنظر در این روایت نیست؛ پس با ایشان علی علیه السلام تعدادشان سیزده نفر می‌شود.

۶- در کفایت الاثر، روایت شده است: محمد بن وهاب بصری به من گفت، داوود بن هیشم بن اسحاق نحوی به من گفت، جدم اسحاق بن بهلول بن حسان به من گفت، طلحة بن زید رقی، از زیرین عطا، از عمیر بن هانی عیسی، از جنادة بن ابی‌امیه نقل کرده است، گفت: در آن بیماری که حسن بن علی علیه السلام از دنیا رفت نزد ایشان وارد شدم، درحالی‌که برابر ایشان تشتی قرار داشت که خون و کبدش از سمی که معاویه (لعنه الله علیه) به ایشان خورانده بود، قطعه‌قطعه‌شده بیرون می‌افتاد. گفتم: ای مولای من، چرا خود را درمان نمی‌کنید؟ فرمود: «**ای عبدالله، با چه چیزی مرگ را درمان کنم؟!**» گفتم: انا لله و انا الیه راجعون. سپس به‌سوی من برگشت و فرمود: «**به خدا سوگند، این عهدی است که رسول خدا ﷺ از ما ستانده است؛ این‌که این امر به دوازده امام از نسل علی و فاطمه علیهما السلام خواهد رسید؛ و هیچ‌کدام از ما نیست، مگر**

این که مسموم یا کشته می شود!»^۱

در اینجا نیز، امامان دوازده گانه از فرزندان علی و فاطمه (ع) هستند.

۷- نعمانی، در کتاب غیبت، روایت کرده است: ابوسلیمان بن هوذة ابوهراسه باهلی به ما خبر داد: ابراهیم بن اسحاق نهاوندی در سال ۲۹۳ به ما گفت، ابومحمد عبدالله بن حماد انصاری در سال ۲۲۹ به ما گفت، عمرو بن شمر به ما گفت، از مبارک بن فضاله، از حسن بن ابوالحسن بصری به صورت مرفوع گفت: «جبرئیل (ع) به سوی پیامبر (ص) فرود آمد و گفت: "ای محمد، خداوند به تو امر می کند فاطمه (ع) را به همسری برادرت علی (ع) درآوری." رسول خدا (ص) به دنبال علی (ع) فرستاد و به ایشان فرمود: "ای علی، من دخترم فاطمه سرور زنان دو عالم را به عقد نکاح تو درمی آورم، که بعد از تو نزد من عزیزترین است؛ و از شما دو نفر، دو سرور جوانان اهل بهشت خواهند بود، و شهیدانی که پس از من روی زمین خونین و مغلوب خواهند بود، و برگزیدگان پاکی که خداوند با آنها ظلم را خاموش و با آنها حق را زنده می کند و با آنها باطل را می میراند. شمار آنها به تعداد ماه های سال است. آخرینشان [کسی است که] عیسی بن مریم (ع) پشت سرش نماز خواهد خواند."»

متن این روایت درباره ائمه (ع) واضح است. این که فرموده: «شمار آنها به تعداد ماه های سال است»، یعنی آنها دوازده تا هستند؛ و آنها از علی و فاطمه (ع) هستند، یعنی فرزندان آن دو هستند؛ پس تعداد اوصیا به همراه علی (ع) سیزده تا می شود.

۸- از ابوجعفر (ع) روایت شده است که فرمود: «رسول خدا (ص) فرمود: من و دوازده تن از فرزندانم و تو ای علی، میخ های زمین یعنی نگهدارنده ها و کوه هایش- هستیم. خداوند به وسیله ما زمین را استوار کرده است تا ساکنانش را در خود فرو نبرد. وقتی دوازده فرزندم از روی زمین بروند، زمین ساکنانش را در خود فرو می برد، و به آنها

مهلت داده نمی‌شود.»^۱

همان‌طور که پیش‌تر گفته شد، علی (علیه السلام) برادر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است. پس دوازده تا از فرزندان رسول خدا غیر از علی (علیه السلام) هستند. حتی این فرمایش: «و تو، ای علی»، دلالت می‌کند بر این که ایشان (علیه السلام) را از تعداد دوازده تا خارج کرده است. پس تعداد ائمه با ایشان (علیه السلام) سیزده تا می‌شود.

۹- از ابوجعفر (علیه السلام) نقل شده است، فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «از فرزندان من، دوازده نقیب (پیشوا)، نجیب (نیک‌نژاد و خوش‌گوهر)، فهمیده و محدث هستند که آخرین آنها قائم به حق است؛ کسی که زمین را از عدل و داد پر می‌کند، همان‌طور که از ظلم و ستم پر شده است.»^۲

این حدیث نیز، نشان می‌دهد ائمه سیزده نفر هستند؛ زیرا علی (علیه السلام) برادر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است و فرزندش نیست.

۱۰- روایتی که کلینی در کافی نقل کرده است، آنچه را پیش‌تر گفتیم تقویت می‌کند: علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی بن عبید، از محمد بن فضیل، از ابو حمزه، از ابوجعفر (علیه السلام) نقل کرده است، فرمود: «خداوند محمد (صلی الله علیه و آله) را به سوی جن و انسان فرستاد و بعد از او دوازده وصی مقرر داشت؛ بعضی از آنها آمده‌اند و بعضی از آنها باقی مانده‌اند. هر وصی سنتی دارد؛ و اوصیای بعد از محمد (صلی الله علیه و آله) بر سنت اوصیای عیسی (علیه السلام) هستند و آنها دوازده نفر بودند؛ و امیرالمؤمنین (علیه السلام) بر سنت مسیح (علیه السلام) بود.»^۳

در این روایت، اوصیای پس از رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، دوازده نفرند، و هر وصی سنتی دارد، و

۱. کافی، ج ۱، ص ۵۳۴.

۲. کافی، ج ۱، ص ۵۳۴.

۳. کافی، شیخ کلینی، ج ۱، ص ۵۳۲.

این اوصیا سنت اوصیای حضرت عیسی (علیه السلام) را دارند که به معنای دوازده نفر بودند نشان است، ولی امیرالمؤمنین (علیه السلام) نیز بر سنت عیسا است. بنابراین او خودش جزو دوازده وصی نیست، بلکه به همراهش تعداد اوصیا به سیزده نفر می‌رسد. این روایت، در واقع علی (علیه السلام) را از بقیه جدا کرده و مثل روایت قبلی او را از دوازده نفر استثنا کرده است.

۱۱- حسین بن حمدان خصیبی با سند خود از صادق (علیه السلام)، از پدرش باقر (علیه السلام) روایت کرده است که فرمود: «سلمان فارسی، مقداد بن اسود کندی، ابوذر غفاری، عمار بن یاسر، حذیفه بن یمان، ابوهیثم مالک بن تیهان، خزیمه بن ثابت و ابوطفیل عامر، خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله) رسیدند و نزدش نشستند درحالی که اندوه در چهره‌هایشان نمایان بود. گفتند: پدر و مادرمان فدایت شوند، ای رسول خدا، ما درباره برادرت علی چیزهایی می‌شنویم که ما را ناراحت می‌کند و از شما اجازه می‌خواهیم به آنها پاسخ دهیم. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: درباره برادرم علی چه می‌توانند بگویند؟ گفتند: ای رسول خدا، آنها می‌گویند: او چه فضیلتی در پیشی گرفتن به اسلام دارد؛ او اسلام را درحالی که یک کودک بود درک کرد، و این ما را ناراحت می‌کند. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: آیا این شما را ناراحت می‌کند؟ گفتند: بله، ای رسول خدا. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: به خدا قسم، آیا شما از کتاب‌های پیشین نمی‌دانید ابراهیم از سوی مادرش در دوران کودکی، از دشمن خدا و دشمن خودش در زمان خودش نمرود فراری داده شد. و [مادرش] او را بین سه درخت در کرانه رودی که به آن حوران گفته می‌شد و بین غروب آفتاب و شب قرار داشت، گذاشت. وقتی مادرش او را گذاشت و ابراهیم روی زمین قرار گرفت، بلند شد و سر و صورت و بدنش را لمس کرد و به شهادت یکتایی خداوند مشغول شد. سپس لباسی گرفت و با آن خود را پوشاند، درحالی که مادرش می‌دید او چه می‌کند و به خاطر او بسیار ترسید. ابراهیم از دستان مادرش گریخت و چشمانش را به آسمان دوخت، و خداوند عزوجل سخن او را این گونه حکایت می‌کند: ﴿فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي﴾ (پس چون شب بر او پوشانید، ستاره‌ای دید، گفت: این پروردگار من است) و داستان ستاره

و ماه و خورشید را تا این که گفت: ﴿وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾^۱ (و من از مشرکان نیستم).

شما می‌دانید فرعون در طلب موسی (علیه السلام) و شکم زنان حامله را می‌شکافت و کودکان را سر می‌برد تا موسی را به قتل برساند. وقتی مادر موسی (علیه السلام) او را به دنیا آورد، خداوند به او وحی کرد، او را از زیر خود بگیرد و در تابوتی قرار دهد و به رود نیل بیندازد. او همچنان متحیر بود تا این که موسی با او سخن گفت و به او گفت: "ای مادر، مرا در تابوت بینداز." او گفت: "ای پسر، می‌ترسم غرق شوی." موسی گفت: "ترس، خداوند مرا به تو بازمی‌گرداند." او این کار را کرد و تابوت در دریا بود تا این که رود آن را به ساحل رساند و به مادرش بازگردانده شد؛ درحالی که مدتی چیزی نمی‌خورد و نوشیدنی نمی‌نوشید. روایت شده است مدت‌زمان این واقعه هفتاد روز بود، و روایت شده است نه ماه بود. خداوند درباره دوران کودکی او فرموده است: "و تا زیر نظر من پرورش یابی؛ آنگاه که خواهرت می‌آمد و می‌گفت: آیا شما را به خانواده‌ای راهنمایی کنم که کفالتش را بر عهده بگیرند..."

این عیسی بن مریم (علیه السلام) است که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا...﴾^۲ (از زیر او ندا داد: غمگین نباش؛ به‌راستی پروردگارت زیر تو نه‌ری روان ساخت ...). او هنگام تولد با مادرش صحبت کرد و به او گفت: ﴿فَكُلِّي وَاشْرَبِي وَقَرِّي عَيْنًا فَإِمَّا تَرِينِ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا فَقُولِي إِنَّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا﴾^۳ (پس بخور و بنوش و خرسند باش؛ و اگر کسی از انسان‌ها را دیدی، به او بگو من برای رحمان روزه نذر کرده‌ام و امروز با هیچ انسانی سخن نمی‌گویم) و گفت:

۱. سوره انعام، آیه ۷۶ تا ۷۹

۲. سوره مریم، آیه ۲۴

۳. سوره مریم، آیه ۲۶

﴿فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا﴾ * قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا * وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا * وَبَرًّا بِوَالِدَتِي وَلَمْ يَجْعَلْ لِي جَبَّارًا شَقِيًّا﴾^۱ (پس به او اشاره کرد. گفتند: چگونه با کسی که در گهواره کودک است سخن بگوییم * او گفت: من بنده خدا هستم؛ به من کتاب داده، و مرا پیامبر قرار داده است * و مرا هر جا باشم مبارک قرار داده، و به نماز و زکات سفارش کرده است تا زمانی که زنده‌ام * و مرا نسبت به مادرم نیکوکار قرار داده، و مرا جبار و شقی قرار نداده است). پس عیسی بن مریم (علیه السلام) هنگام ولادتش صحبت کرد و کتاب و نبوت به او داده شد، و در ساعت ولادتش به نماز و زکات سفارش شد، و مردم در روز سوم با او صحبت کردند. شما دانسته‌اید من و علی از یک نور هستیم، و نور من و نور او یکی است، و ما قبل از این که ملائکه و آسمان‌ها و زمین‌ها و هوا خلق شوند خدا را تسبیح می‌گفتیم و تقدیس می‌کردیم و تمجید می‌کردیم و تهللیل می‌گفتیم و بزرگ می‌داشتیم. سپس عرش ساخته شد و اسم‌های ما با نور روی آن نوشته شد. سپس ما در صلب آدم جای گرفتیم و پیوسته در صلب‌های مردان مؤمن و در رحم‌های زنان صالح انتقال می‌یافتیم و تسبیح ما در تمام دوران‌ها و زمان‌ها تا به عبدالمطلب شنیده می‌شد؛ به این صورت که نور ما در گشادگی چهره‌های پدران و مادران ما ظاهر می‌شد، تا آنجا که نام‌های ما با نور روی پیشانی‌هایشان نوشته شد.

آن هنگام که ما دو نیم شدیم، نیمی در عبدالله و نیمی در ابوطالب عموی من بود، تسبیح ما در ظهور آن دو شنیده می‌شد. وقتی عمو و پدرم در جمعی از مردم می‌نشستند، نور من از صلب پدرم با نور علی از صلب پدرش نجوا می‌کرد، تا این که از صلب والدین خود و شکم مادرانمان خارج شدیم. جبرئیل هنگام ولادت علی مرا مطلع کرد و گفت: این ابتدای ظهور نبوت تو و اعلام وحی و

پیام توسل؛ چراکه خداوند تو را با برادرت، وزیرت، جانشینت و کسی که پشت تو را محکم کرده و نام تو را بالا برده - علی بن ابی طالب - یاری کرده است. پس من به سرعت برخاستم و فاطمه بنت اسد، مادر علی بن ابی طالب را که وقت زایمانش رسیده بود پیدا کردم؛ درحالی که زنان و قابله‌ها دورش بودند. حبیبم جبرئیل به من گفت: "بین او و زنان پرده‌ای بزن، و وقتی علی را به دنیا آورد، با دست راست او را بگیر." همان‌طور که به من دستور داده شده بود عمل کردم و دست راستم را به‌سوی مادر او دراز کردم و ناگاه علی را حاضر روی دستم یافتم که دست راستش را در گوشش گذاشته بود و اذان می‌گفت و به یکتایی خداوند عزوجل و رسالت من شهادت می‌داد.

سپس به من اشاره کرد و گفت: "ای رسول خدا، بخوان." گفتم: "[تو] بخوان؛" و قسم به خدایی که جان محمد در دست اوست، او با صحیفه‌هایی که خداوند بر آدم و پسرش شیث نازل کرده بود آغاز کرد و آنها را از اولین حرف تا آخرین حرف خواند، به‌گونه‌ای که اگر شیث حضور داشت، اعتراف می‌کرد او آنها را بهتر از او می‌خواند. سپس صحیفه‌های نوح را خواند، به‌گونه‌ای که اگر نوح حضور داشت، اعتراف می‌کرد او آنها را بهتر از او می‌خواند. سپس صحیفه‌های ابراهیم را خواند، به‌گونه‌ای که اگر ابراهیم حضور داشت، اعتراف می‌کرد او آنها را بهتر از او می‌خواند. سپس زبور داوود را خواند، به‌گونه‌ای که اگر داوود حضور داشت، اعتراف می‌کرد او آنها را بهتر از او می‌خواند. سپس تورات موسی را خواند، به‌گونه‌ای که اگر موسی حضور داشت، اعتراف می‌کرد او آنها را بهتر از او می‌خواند. سپس انجیل عیسی را خواند، به‌گونه‌ای که اگر عیسی حضور داشت، اعتراف می‌کرد او آنها را بهتر از او می‌خواند. سپس با من سخن گفت و من با او سخن گفتم، همان‌طور که پیامبران با هم سخن می‌گویند. سپس به کودکی‌اش بازگشت.

و همین رویه برای دوازده امام از نسل او در هنگام تولدشان خواهد بود، و آنها همان کاری را خواهند کرد که او انجام داد. پس شما درباره‌ی چه صحبت می‌کنید و چه اهمیتی دارد که اهل شک و شرک به خدا چه می‌گویند. آیا

می‌دانید من بهترین پیامبران هستم؟ و وصی من علی بهترین اوصیاست؟ و این که آدم پدرم، اسم من و اسم برادرم علی و اسم دخترم فاطمه و اسم دو پسر حسن و حسین را که با نور روی سراقق عرش نوشته شده بود تمام کرد؛ آن زمانی که آدم گفت: "پروردگارا، آیا قبل از من مخلوقی را خلق کرده‌ای که نزد تو گرامی‌تر از من باشد؟" خدا فرمود: "ای آدم، اگر این نام‌ها نبودند، آسمان برافراشته، و زمینی گسترش‌یافته، و ملائکه مقرب، و پیامبر فرستاده خلق نمی‌کردم، و تو را ای آدم خلق نمی‌کردم." آدم گفت: "معبود من و آقای من، به حق آنها گناهم را ببخشای." ما همان کلماتی بودیم که آدم از پروردگارش دریافت کرد و خداوند او را بخشید و گفت: "ای آدم، تو را بشارت می‌دهم که این نام‌ها از نسل و فرزندان تو هستند." آدم خدا را سپاس گفت و با ما بر ملائکه افتخار کرد.

این از فضل ما نزد خدا و فضل خدا بر ماست. و چیزی به ابراهیم و موسی و عیسی داده نشده است مگر به واسطه ما. پس سخنان اهل باطل و اسراف‌کاران چه زبانی به ما می‌رساند و چرا باید شما را ناراحت کند؟ سلمان و کسانی که با او بودند برخاستند و گفتند: "ای رسول خدا، آیا ما رستگاریم؟" فرمود: "بله، شما رستگار هستید. به خدا سوگند، به خاطر شما بهشت آفریده شد، و برای دشمنان شما و دشمنان ما جهنم خلق شد."^۱

۱۲- در کتاب «المجدی فی أنساب الطالبین» آمده است: اصبع بن نباته گفت: از علی امیرالمؤمنین (ع) درباره منتظر از آل محمد (ع) پرسیدم. فرمود: «او دهمین نفر از نسل دومین است؛ زمین را از عدل و داد پر می‌کند، پس از آن که از ظلم و جور پر شده است. او غیبتی طولانی خواهد داشت که برای منتظرانش طولانی خواهد شد.» گفتم: آیا ما او را درک می‌کنیم؟ فرمود: «کسی که خدا بخواهد و برای او بازگرداند او را درک می‌کند؛ هرکدام از بندگان

خدا را که خدا بخواهد در رجعتی حتمی، که جز شقی به آن کفر نمی‌ورزد.»^۱

منظور از «دومین» در این فرمایش «دهمین نفر از نسل دومین»، نمی‌تواند به امام حسن (علیه السلام) اشاره داشته باشد، زیرا می‌دانیم منتظر از نسل او نیست. بنابراین باید منظور امام حسین (علیه السلام) باشد. اما مسئله غیبت، به نظر می‌رسد طولانی بودنش، برای منتظرانش چنین به نظر می‌رسد، نه این که خود غیبت ذاتاً طولانی باشد؛ و خدا عالم‌تر و حکیم‌تر است.

۱۳- شیخ طوسی در کتاب غیبت نقل کرده است، گفت: و حنان بن سدید به من گفت: از ابواسماعیل ابرص، از ابوبصیر نقل کرده است که امام صادق (علیه السلام) فرمود: «در رأس هفتمین از ما، فرج خواهد بود.»^۲

روشن است منظور امام صادق (علیه السلام) از کلمه «ما» (از ما) به خودش اشاره دارد، همان‌طور که شیخ طوسی در توضیح خود برای این حدیث بیان کرده است:

«احتمال دارد منظور از "هفتمین" از خود ایشان (علیه السلام) باشد، زیرا ظاهر از این فرمایش ایشان "ما" اشاره‌ای به خودش است. و همچنین ما می‌گوییم هفتمین نفر از ایشان، همان قائم به امر است؛ و در خبر نیامده است "هفتمین نفر از اول ما".»^۳

اما در اینجا باید بگوییم منظور از کلمه «ما» براساس ظاهر، «ذریتنا» (نسل ما) است؛ به این معنی که خودِ امام صادق (علیه السلام) نمی‌تواند جزء مراد از «ما» باشد. بنابراین اولین نفر از «ما» امام کاظم (علیه السلام) است، دومین نفر امام رضا (علیه السلام)، سومین نفر امام جواد (علیه السلام)، چهارمین نفر امام هادی (علیه السلام)، پنجمین نفر امام عسکری (علیه السلام)، ششمین نفر امام مهدی (علیه السلام)، و هفتمین نفر پسرش احمد است که در وصیت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ذکر شده است.

۱. المجدی فی أنساب الطالبین، علی بن محمد علوی، ص ۱۳۳ و ۱۳۴.

۲. غیبت، شیخ طوسی، ص ۵۳ و ۵۴.

۳. غیبت، شیخ طوسی، ص ۵۴.

۱۴ و ۱۵- در کتاب «الصراف المستقیم»، دو حدیث از طریق ابوهریره آمده که در اینجا به عنوان شاهد تقویت کننده ادله قبلی آورده می شوند:

ابن نجار نحوی، از ابوهریره نقل کرده است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) درباره علی (علیه السلام) فرمود: «آگاه باشید او ابلاغ کننده از جانب من است، و امام بعد از من، و پدر ائمه دوازده گانه نورانی است که از جمله آنها مهدی این امت است؛ همان کسی که زمین را از قسط و عدل پر می کند، همان طور که از ظلم و جور پر شده است. زمین هیچ گاه از آنها خالی نمی شود؛ و اگر خالی شود، اهلش را در خود فرو می برد.»

و محمد بن وهبان، از ابوهریره نقل کرده است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «هر کس می خواهد مثل من زندگی کند و مثل من بمیرد، باید ولایت علی بن ابی طالب (علیه السلام) را بپذیرد، و به ائمه پس از او - که به تعداد اسباط هستند - اقتدا کند.»^۱

و این که ائمه دوازده گانه فرزندان علی (علیه السلام) هستند به این معناست که تعداد آنها به همراه علی (علیه السلام) سیزده نفر می شود.

* * *

توجیهات آنها برای احادیث دلالت‌کننده بر امام سیزدهم

در این مبحث، به بررسی توجیهات مطرح‌شده دربارهٔ احادیث دلالت‌کننده بر امام سیزدهم در قالب نکاتی می‌پردازیم؛ به صورت زیر:

۱- برخی^۱ گفته‌اند منظور از واژهٔ دوازده نفر از فرزندان رسول خدا ﷺ یا فرزندان علی و فاطمه علیهما السلام، فقط از باب «تغلیب» بوده است؛ یعنی از آنجا که همهٔ آنها به‌جز علی علیه السلام از فرزندان رسول خدا ﷺ یا فرزندان علی و فاطمه علیهما السلام هستند، بنابراین از «کل یا همه» استفاده شده، درحالی‌که منظور «اغلب» بوده است.

پاسخ به این نظر: ایدهٔ «تغلیب» برخلاف «ظاهر» است، زیرا این نوع تفسیر به معنای حمل لفظ به مجاز است و نمی‌توان به آن روی آورد، مگر به‌دلیل وجود ضرورتی، که در اینجا ضرورتی وجود ندارد. اگر گفته شود، این احادیث با احادیث دلالت‌کننده بر دوازده امام علیهم السلام تناقض دارند و در نتیجه باید تأویل شوند، در جای دیگری خواهیم دید این تناقض مورد ادعا چیزی بیش از یک «تصور نادرست» نبوده است.

دلیل دیگری که نظریهٔ «تغلیب» را رد می‌کند، حدیثی است که از امام باقر علیهما السلام روایت شده و فرموده است: «رسول خدا ﷺ فرمود: من و دوازده تن از فرزندانم و تو ای علی، میخ‌های زمین - یعنی نگه‌دارنده‌ها و کوه‌هایش - هستیم. خداوند به‌وسیلهٔ ما زمین را استوار کرده است تا ساکنانش را در خود فرو نبرد. وقتی دوازده فرزندم از روی زمین بروند، زمین ساکنانش را در خود فرو می‌برد، و به آنها مهلت داده نمی‌شود.»

روشن است عبارت «من و دوازده تن از فرزندانم و تو ای علی»، به‌وضوح نشان می‌دهد علی علیه السلام از تعداد دوازده نفر استثنا شده است، و این استثنا نشان‌دهندهٔ عدم ارادهٔ

۱. علامه مجلسی در مرآة العقول، ج ۶، ص ۲۲۳ و عده‌ای دیگر چنین نظری داشته‌اند.

«تغلیب» است.

علامه مجلسی در توضیح این حدیث احتمال داده منظور از دوازده نفر، فاطمه (علیها السلام) و یازده نفر از فرزندان ایشان باشد، با این ادعا که این حدیث به امامت آنها اشاره نکرده، بلکه فقط آنها را به عنوان میخ‌ها و نگه‌دارنده‌های زمین معرفی کرده است.^۱

این گفته وی رد می‌شود، زیرا احادیث دیگر گواهی می‌دهند منظور امامان (علیهم السلام) بوده است.

کلینی روایت کرده است: محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از ابن محبوب، از ابوجارود، از امام باقر (علیه السلام)، از جابر بن عبدالله انصاری نقل کرده است، گفت: «به محضر فاطمه (علیها السلام) وارد شدم و در مقابل ایشان لوحی بود که نام‌های اوصیا از فرزندان ایشان در آن نوشته شده بود. دوازده نفر را شمردم که آخرین آنها قائم (علیه السلام) بود؛ سه نفر از آنها محمد و سه نفر از آنها علی بودند.»

این حدیث نشان می‌دهد «تغلیب» در کار نبوده، زیرا علی بن ابی طالب (علیه السلام) را استثنا کرده است؛ زیرا در غیر این صورت تعداد افرادی که نامشان «علی» است چهار نفر می‌شد، نه سه نفر.

۲- کاظم حائری در کتاب خود «اصول الدین» گفته است:

«و به هر حال، بیا باید از توضیحات گذشته صرف‌نظر کنیم و بگوییم: اگر برخی از این اخبار درست باشد، این اخبار در مقابل اخبار دوازده امام که پیش‌تر گفته شد و بیش از حد شمارش هستند فقط خبر واحد نادر محسوب می‌شوند.»

پاسخ به وی: این نوع استدلال، زمانی معتبر است که تعارض وجود داشته باشد - اما همان‌طور که خواهیم دید - تعارضی وجود ندارد. این ادعا که تمامی این اخبار صرفاً یک

خبر نادر هستند بسیار عجیب است، بلکه در واقع می‌توان گفت، این اخبار در این معنا «متواتر» هستند، و تأیید آن در ادامه خواهد آمد.

۳- سید مرتضی عسکری در کتاب «معالم المدرستین»^۱ ادعا کرده است مطالب روایت‌شده در کتاب، چیزی بیش از اشتباهات نسخه‌برداران نبوده است.

پاسخ به او: این ادعای او، صرفاً ادعایی در مقابل یک ادعایی دیگر است، و ترجیح یکی از این دو ادعا بر دیگری بدون دلیل، تحکم محض است و در برابر بحث علمی تاب نمی‌آورد.

به‌علاوه اگر این اتفاق برای کتاب کافی افتاده باشد، پس برای کتاب‌های دیگری که این احادیث را نقل کرده‌اند - مثل کتاب غیبت و کتاب‌های دیگر - چه باید گفت؟ آیا همان خطا در آنها نیز رخ داده است؟

کسانی که نوشته‌های عسکری را در کتاب مذکور مطالعه کنند می‌بینند که او فرض کرده بین این روایات و روایاتی که به دوازده‌امام اشاره می‌کنند تعارض وجود دارد، و این مسئله او را به ظن اشتباه نسخه‌بردارها در نقل آنها کشانده است. ما قبلاً اشاره کردیم ادعای تعارض مورد ادعا واقعیت ندارد؛ و با رد این تعارض، هیچ دلیلی برای شک در نقل نسخه‌بردارها باقی نمی‌ماند و ادعای او از پایه و اساس ساقط می‌شود. روشن است اصل ادعای او شک و تردید در صحت مضامین روایاتی است که به امام سیزدهم اشاره دارند، با ادعای تعارض داشتشان با روایاتی که به دوازده‌امام دلالت می‌کنند. و با روشن شدن این که این تعارض صرفاً وهم و گمان بوده است، این قضیه برای او (یعنی عسکری) دیگر باقی نخواهد ماند.

البته عسکری تلاش کرده است با چیزی شبیه تحقیق در الفاظ روایات از قضیه

۱. مراجعه کنید به معالم المدرستین، ج ۳، ص ۲۶۱ و بعد از آن.

خودش دفاع کند، اما - همان طور که در محل خود مشخص خواهد شد - تحقیق او شتابزده بوده و از جدیت کافی برخوردار نبوده است.

۴- برخی^۱ ادعا کرده اند اعتقاد به امام سیزدهم با آنچه او - طبق تعبیر خودش - ضرورت و اجماع کل از زمان معصومین (علیهم السلام) تا زمان ما نامیده، در تضاد است، و این «اجماع و ضرورت» دلیل قطعی برای عدم اراده ظاهر آن است.

پاسخ به او: منظور از آنچه او «ضرورت» نامیده است مشخص نیست. اگر منظور او اعتقاد به دوازده امام باشد، در این صورت هیچ مخالفتی وجود ندارد و این - همان طور که وعده داده ایم - به زودی روشن خواهد شد. اما درباره اجماع مورد ادعا باید گفت، منظور از آن، اجماع بر عدم وجود خلفا پس از امامان دوازده گانه (علیهم السلام) است، و چنین اجماع مورد ادعایی وجود ندارد، بلکه از برخی از علما جواز وجود خلفا پس از امامان روایت شده است، مانند آنچه از سید مرتضی (رحمته الله علیه) نقل شده که گفته است: از او (رحمته الله علیه) درباره وضعیت امامت بعد از امام زمان (علیه السلام) سؤال شده و وی گفته است:

«وقتی در مذهب ما مشخص است جایز نیست هیچ زمانی خالی از امامی باشد که اقدام به اصلاح دین و مصالح مسلمین کند، و ما دلیل صحیحی در دست نداریم که خروج قائم برابر با از میان رفتن تکلیف باشد، پس زمان بعد از ایشان (علیه السلام) خالی از امام واجب الاطاعه نخواهد بود؛ آیا چنین نیست؟ حال اگر بگوییم بعد از او (علیه السلام) امامی هست، این ما را از دوازده امامی بودن خارج می کند و اگر نگوییم بعد از ایشان (علیه السلام) امامی هست ما اصلی را باطل کرده ایم که ستون مذهب است، یعنی قبح خالی بودن زمان از امام را باطل کرده ایم.»

او به این سؤال پاسخ می دهد و می گوید:

۱. مراجعه کنید به: لمحات، لطف الله صافی، ص ۲۳۵.

«ما مطمئن نیستیم با خروج صاحب‌الزمان محمد بن حسن (علیه السلام) تکلیف از میان برداشته شود؛ بلکه جهان می‌تواند بعد از ایشان زمانی طولانی باقی باشد، و جایز نیست زمان بعد از او (علیه السلام) خالی از ائمه باشد. و می‌تواند پس از ایشان (علیه السلام) امامانی باشند که به حفظ دین و مصالح اهل آن اقدام کنند، و این در راه‌هایی که ما از طریق ائمه (علیه السلام) پیموده‌ایم به ما آسیبی نمی‌رساند؛ زیرا آنچه ما مکلف به آن هستیم و باید به آن ملتزم و متعبد باشیم این است که امامت این دوازده تن را بدانیم و بشناسیم و ما آن را با بیانی کافی و شافی توضیح دهیم؛ چراکه موضع نیاز و اختلاف همین مسئله است؛ و این ما را از این که شیعه دوازده‌امامی نامیده شویم خارج نمی‌کند، زیرا ما مکلف هستیم امامت آنها را بشناسیم، و ما این را به‌صورت کامل بیان کردیم، و با این خصوصیت از دیگران متمایز می‌شویم.»^۱

به‌علاوه، این اجماع مورد ادعا - حتی با فرض وجود داشتن - با متون مخالف است و در نتیجه ارزشی ندارد.

۵- لطف‌الله صافی گفته است:

«ظاهر این است که همه کسانی که این احادیث را نقل کرده‌اند - مثل شیخ کلینی (قدس سره) و مشایخ و شاگردانش - آنها را در باب آنچه درباره دوازده‌امام و نصوص بر آنان آمده است روایت کرده‌اند؛ زیرا آنان دیده‌اند این متون با دیگر روایات قابل جمع هستند، و با این کار منافات میان آنها رفع می‌شود؛ حتی اگر فرض شود چنین منافاتی وجود داشته باشد.»^۲

سخن او از این جهت که این روایات با دیگر روایات قابل جمع هستند بی‌هیچ شک و تردیدی صحیح است، زیرا همان‌طور که می‌دانیم هیچ تعارضی وجود ندارد. اما اگر او از

۱. رسائل مرتضی، شریف مرتضی، ج ۳، ص ۱۴۵ و ۱۴۶.

۲. لمحات، لطف‌الله صافی، ص ۲۳۶ تا ۲۵۶.

این گفته‌اش قصد دارد بگوید این روایات بر وجود امام سیزدهم دلالت ندارند، در این صورت:

پاسخ به او: آوردن این روایات در باب مذکور از سوی آنها از یک سو نشان نمی‌دهد آنان همان چیزی را از این روایات فهمیده‌اند که لطف‌الله صافی درک می‌کند، و از سوی دیگر هیچ تناقضی میان فهم وجود امام سیزدهم از این روایات و قرار دادن آنها در باب مخصوص به متون واردشده درباره دوازده امام وجود ندارد؛ زیرا متونی که بر وجود امام سیزدهم دلالت می‌کنند به‌طور ضروری بر دوازده امام نیز دلالت دارند. اما این که بر دوازده امام و بیشتر دلالت داشته باشند، با «اصل مشترک» تعارضی ندارد.

بلکه، همان‌طور که برادریم «ابواحسان انصاری» (وفقه‌الله) به بنده یادآور شده است، شاید آوردن آنها در باب مذکور نشان می‌دهد که آنان این تنافی مورد ادعا را نمی‌دیدند.

* * *

شبهه‌ها و پاسخ به آنها

این جماعت شبهه‌هایی را دربارهٔ روایاتی که به امام سیزدهم دلالت دارند مطرح کرده‌اند، که برخی از این شبهات به متن این روایات، و برخی دیگر به اسناد آنها مربوط می‌شود. در این مبحث، به این شبهات در قالب نکاتی جداگانه خواهیم پرداخت؛ به شرح زیر:

شبههٔ اول

که به حدیث زیر مربوط می‌شود:

محمد بن یحیی، از عبدالله بن محمد خشاب، از ابن سماعه، از علی بن حسن بن رباط، از ابن اذینه، از زرارہ نقل کرده است، گفت: از اباجعفر علیه السلام شنیدم می‌فرمود: «دوازده امام از آل محمد علیهم السلام همه محدث، و از رسول خدا و از فرزندان علی هستند؛ و رسول خدا و علی علیهما السلام پدران [آنها] هستند.»

سید مرتضی عسکری گفته است:

«شیخ مفید این روایت را در کتاب "الإرشاد" خود از "کافی" نقل کرده، و طبرسی نیز آن را در کتاب "اعلام‌الوری" نقل کرده است، و الفاظ هر دو به این شکل است: دوازده امام از آل محمد همه محدث‌اند: علی بن ابی طالب، و یازده نفر از فرزندان، و رسول خدا و علی دو پدر هستند. شیخ صدوق نیز آن را در کتاب "عیون أخبار الرضا" و "الخصال" با این الفاظ از کلینی نقل کرده است: دوازده امام از آل محمد هستند که همه بعد از رسول خدا محدث‌اند، و علی بن ابی طالب از آنهاست.

نتیجهٔ تحقیق و مقایسهٔ آنها چنین می‌شود: با قرار دادن حدیث «کافی» در برابر آنچه شیخ صدوق و مفید و طبرسی از آن نقل کرده‌اند به این نتیجه می‌رسیم که نسخه‌بردارها بعد از عصر شیخ مفید در نوشتن حدیث در کتاب «کافی» دچار اشتباه

شده‌اند؛ و بنده نگفتم بعد از عصر طبرسی، زیرا طبرسی اخبار خود را در "إعلام‌الوری" از کتاب "الإرشاد" مفید می‌گرفت، و بر منوال آن می‌نوشت.^۱

«سید سامی بدری» در کتاب «شبهات و ردود» از استادش عسکری پیروی کرده است.^۲

اما شیخ لطف‌الله صافی گفته است:

«به نظر می‌رسد در این متن تحریفی صورت گرفته، زیرا شیخ مفید (رحمه الله) این حدیث را از کلینی نقل کرده و متن آن چنین است: "دوازده امام از آل محمد همه محدث‌اند: علی بن ابی طالب، و یازده تن از فرزندان؛ و رسول خدا و علی دو پدر این امامان‌اند." همچنین شیخ صدوق (رحمه الله) آن را از محمد بن علی ماجیلویه (رحمه الله)، از کلینی (رضوان الله تعالی علیه) با این لفظ نقل کرده است: "دوازده امام از آل محمد (علیهم السلام) که همه بعد از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) محدث‌اند، و علی بن ابی طالب از آنهاست." پس در اینجا به روایت مفید و صدوق تکیه می‌کنیم.»^۳

جواب شبهه:

آنچه شیخ صدوق در «عیون أخبار الرضا» و «الخصال» نقل کرده، به صورت زیر است:

محمد بن علی بن ماجیلویه (رحمه الله) به ما گفت، محمد بن یعقوب کلینی به ما گفت، ابوعلی اشعری به ما گفت، از حسین بن عبیدالله، از حسن بن موسی خشاب، از علی بن سماعه، از علی بن حسن رباط، از پدرش، از ابن اذینه، از زرارة بن اعین نقل کرده است، گفت: از امام محمد باقر (علیه السلام) شنیدم می‌فرمود: «ما دوازده امام از

۱. معالم المدرستین، ج ۳، ص ۲۶۲.

۲. شبهات و ردود، سید سامی بدری، ج ۱، ص ۶۵ و ۶۶.

۳. لمحات، شیخ لطف‌الله صافی، ص ۲۲۸ و ۲۲۹.

آل محمدیم که همه بعد از رسول خدا ﷺ محدث‌اند، و علی بن ابی طالب از آنهاست.»^۱

اما روایت شیخ مفید به صورت زیر است:

ابوالقاسم به من خبر داد: از محمد بن یعقوب، از علی اشعری، از حسن بن عبیدالله، از حسن بن موسی خشاب، از علی بن سماعه، از علی بن حسن رباط، از عمر بن اذینه، از زرارہ نقل کرده است، گفت: از امام محمد باقر (علیه السلام) شنیدم می‌فرمود: «دوازده امام از آل محمد که همه محدث‌اند؛ علی بن ابی طالب و یازده نفر از فرزندان؛ درحالی که رسول خدا و علی بن ابی طالب دو پدر هستند؛ درود خدا بر آن دو باد.»^۲

اما روایت شیخ طبرسی:

و از او، از محمد بن یحیی، از عبدالله بن محمد، از خشاب، از حسن بن سماعه، از علی بن حسین رباط، از ابن اذینه، از زرارہ نقل کرده است، گفت: از امام محمد باقر (علیه السلام) شنیدم می‌فرمود: «از آل محمد دوازده امام هستند که همه محدث‌اند، و از فرزندان رسول خدا ﷺ و علی بن ابی طالب‌اند؛ پس رسول خدا ﷺ و علی بن ابی طالب (علیه السلام) دو پدر هستند.»^۳

چند نکته را باید در نظر گرفت:

۱- روایتی که صدوق و مفید نقل می‌کنند با روایتی که کلینی در «کافی» نقل کرده متفاوت است، و اختلاف سند بر این مدعا دلالت می‌کند. آنچه کلینی در کافی نقل می‌کند از محمد بن یحیی است، ولی صدوق و مفید این روایت را از کلینی از ابوعلی اشعری نقل می‌کنند، و - اگر بخواهیم روایت‌های نوشته‌شده در «خصال» و «عیون»

۱. عیون أخبار الرضا (علیه السلام)، شیخ صدوق، ج ۲ ص ۶۰؛ الخصال، شیخ صدوق، ص ۴۸۰.

۲. الإرشاد، شیخ مفید، ج ۲، ص ۳۴۷.

۳. إعلام الوری بأعلام الهدی، شیخ طبرسی، ج ۲، ص ۱۷۱.

کنونی را بپذیریم - نتیجه این می‌شود که کلینی روایت را یک مرتبه از ابوعلی اشعری شنیده است، و یک مرتبه از محمدبن یحیی، و هرکدام از طریقی روایت را نقل می‌کنند که با دیگری تفاوت دارد؛ و شاید کلینی قرینه‌ای یافته و به همان سبب روایت محمدبن یحیی را در کتابش آورده، ولی روایت دیگر را نیاورده است.

بنابراین، عسکری و صافی دچار توهم شده‌اند، زیرا واضح است هر دو گمان کرده‌اند روایت نقل‌شده توسط صدوق و مفید همان روایت موجود در «کافی» است. پس اعتراضشان ساقط می‌شود و ارزش قابل‌ذکری نخواهد داشت؛ زیرا اعتراض آنها زمانی ارزش داشت که صدوق و مفید این روایت را از کتاب «کافی» نقل کرده باشند، و در نتیجه نقل‌قول‌های مختلف دلیلی می‌شد برای این که به سبب اشتباه نسخه‌بردارها در «کافی» اشتباه واقع شده است؛ با توجه به این که می‌دانیم عسکری گفته‌اش را به عنوان شاهی برای وقوع اشتباه در «کافی» بیان می‌کند، و قبل از آن گفته است:

«در نسخه‌برداری کتاب‌های حدیثی، اشتباهاتی پیش آمده است، و با این که - طبق آنچه دیده‌ایم - سندها در جوامع حدیثی در مکتب اهل‌بیت تا خود رسول خدا پی‌درپی آمده است، اما فقهای این مکتب برخلاف مدارس اهل تسنن که بعضی کتاب‌های حدیثی خود را صحیح نامیدند، هیچ جامع حدیثی را صحیح نشمردند، و با این کار عقل‌هایشان را محدود نکردند و در هیچ عصری باب بحث علمی را نبستند، بلکه هر حدیث را در کتاب‌های جامعشان به قواعد درایة‌الحديث عرضه داشته‌اند و به نتایج آن مطالعات پایبند بوده‌اند؛ زیرا می‌دانند راویان آن احادیث معصوم از خطا و فراموشی نیستند؛ همان خصوصیتی که برای هر بشری که خداوند او را معصوم نساخته است عارض می‌شود؛ و عملاً خطا در مشهورترین کتاب‌های حدیثی مکتب اهل‌بیت - یعنی کتاب کافی - رخ داده است ...»^۱

ولی آنچه طبرسی نقل کرده از کتاب «کافی» است و دقیقاً با همان لفظی است که در آن آمده است. بنده متوجه نمی‌شوم عسکری چگونه از این مطلب غافل شده و چنین سخنی از او صادر شده است؟

۲- اگر ناچار به شک و تردید باشیم، شک و تردید در روایت کتاب‌های شیخ صدوق و شیخ مفید به‌خصوص بعد از دقت در اختلاف متن روایاتی که آنها نقل کرده‌اند، سزاوارتر است، زیرا این معنا را به ذهن شک‌کننده القا می‌کند که نسخه‌بردارها - و شاید روایت‌کننده‌ها - متوجه دلالت این روایت بر امام سیزدهم شده‌اند، و چون در ذهنشان ثابت شده بود امامان دوازده نفر هستند، پس هرکسی به روش خودش عبارت موجود در روایت را تغییر داده و در نتیجه اختلاف روایت پدید آمده است. مسئله دیگری که نسخه‌بردارها در ذهن داشته‌اند و سخن ما را تأیید می‌کند این نکته است که راویان حدیث، آن را نقل به معنی می‌کنند؛ به همین دلیل گمان می‌کردند عباراتشان معنا را اشتباه رسانده است، و در نتیجه، انگیزه‌شان برای اصلاح آنچه گمان می‌کردند اشتباه است قوت می‌یافت.

و به عبارت دیگر: ادعای عسکری و صافی می‌تواند برعکس شود. اگر آنها می‌گویند خطایی از سوی نسخه‌نویسان در کتاب «کافی» رخ داده است و دلیلشان برای این ادعا این باشد که آنچه مفید روایت می‌کند به‌طور خاص با آنچه در کتاب «کافی» آمده تفاوت دارد، ما نیز می‌توانیم قضیه را به این شکل معکوس کنیم: این که اختلاف روایت مفید با آنچه در کتاب «کافی» موجود است نشان می‌دهد دست‌کاری در کتاب شیخ مفید انجام شده و تغییراتی در آن ایجاد شده است. بنابراین ادعای آنها در مقابل ادعای ما قرار می‌گیرد، و بدیهی است ترجیح یکی بر دیگری نیازمند دلیل خواهد بود. بنابراین نتیجه می‌گیریم ادعای آنها چیزی جز یک ادعای بدون دلیل نیست.

ممکن است گفته شود: دلیل ما این است که آنچه در ذهن ما ثابت شده است و حتی آنچه تقریباً همه بر آن اتفاق نظر دارند این است که امامان دوازده‌ام هستند و هرچه

مخالف آن باشد بی تردید باطل خواهد بود.

و پاسخ آن چنین خواهد بود که باید منشأ امر ثابت شده در ذهن و آنچه مورد اجماع است «متون» باشد؛ بنابراین «اصل» چیزی است که «متون» به آن دلالت می کنند، درحالی که متون فقط به دوازده امام دلالت ندارد، بلکه به آن و به غیر آن دلالت دارند، و اگر این «دیگری» یا «این زیادی» از بسیاری از مردم پنهان مانده باشد، پنهان ماندنش به معنی نبودنش نخواهد بود، بلکه معنای حقیقی اش چنین خواهد بود: این ذهن ها هستند که غافل شده اند و روایات را در نظر نمی گیرند. آیا دلیل ما برای وجود نداشتن یک چیز این است که از آن اطلاع نداریم؟!

بدیهی است نقش نبستن در ذهن یا مورد اجماع قرار نگرفتن «این زیادی» دلیلی نمی شود که ما را وادار به رد آن کند. چگونه می شود رد کرد، درحالی که روایات دلالت کننده بر «این زیادی»، نه «ارتکاز» (آنچه در ذهن نقش بسته) را نقض می کنند و نه اجماع را؛ بلکه هر دو را به حال خود می گذارند، و فقط چیز جدیدی به آن اضافه می کنند؛ و بدیهی است تعارض یا تناقض میان دو چیز با محدوده تنگتر و محدوده وسیعتری که تنگتر را در بر می گیرد و به آن اضافه می کند، وجود نخواهد داشت.

۳- آنچه شیخ صدوق و شیخ مفید نقل می کنند بازگوکننده دو روایت متفاوت با حدیث موجود در «کافی» است، و اشتراک برخی مضامین چیزی را تغییر نمی دهد، به ویژه بعد از دقت در اختلاف سند این روایات؛ همچنان که تفاوت مضمون در برخی جزئیات دلیلی برای دست شستن از بعضی روایات نمی شود، البته تا جایی که تعارضی قوی وجود نداشته باشد، و با توجه به آنچه اشاره کردیم چنین تعارضی در اینجا وجود ندارد.

شاید یکی از شواهدی که تأیید می کند این ها روایات مختلفی هستند این نکته باشد که «اربلی» در کتاب «کشف الغمّة» هر دو خبر را با هم آورده است؛ یعنی روایت کلینی در کتاب «کافی» و روایتی که مفید ذکر کرده است. وی روایت کرده است: از زراره نقل شده

است، گفت: شنیدم امام باقر (ع) می‌فرمود: «از آل محمد دوازده امام هستند که همه محدث‌اند؛ و رسول خدا (ص) و علی دو پدر هستند.»^۱

همچنین روایت کرده است: از زراره نقل شده است که گفت: شنیدم امام محمد باقر (ع) می‌فرمود: «دوازده امام همه از آل محمد و همه محدث‌اند، علی بن ابی طالب و یازده تن از فرزندان؛ و رسول خدا و علی دو پدر هستند.»^۲

۴- این که روایت کافی در منابع معتبر آمده از جمله شواهد تأییدکننده روایت کافی است، به‌طوری که برخی از این منابع از کتاب «کافی» قدمت بیشتری دارند، مثل کتاب «بصائر الدرجات»، که روایت کرده است: عبدالله به ما گفت: از حسن بن موسی خشاب، از ابن سماعه، از علی بن حسین رباط، از ابن اذینه، از زراره نقل کرده است، گفت: شنیدم ابوجعفر امام باقر (ع) می‌فرمود: «دوازده امام از آل محمد همه محدث‌اند، و از فرزندان رسول خدا (ص) و علی (ع) هستند؛ پس رسول خدا (ص) و علی (ع) دو پدر هستند.» عبدالرحمن بن زید درحالی که از طرف مادر، برادر علی بن حسین (ع) محسوب می‌شد، این حدیث را نقل کرده و گفته است، ابوجعفر امام محمد باقر (ع) بر ران او زد و فرمود: «بدان برادرِ مادری‌ات یکی از آنهاست.»^۳

یکی دیگر از منابع معتبری که این حدیث را نقل کرده کتاب «غیبت» نوشته شیخ طوسی است. و در آن آمده است: جماعتی به من خبر داد: از عده‌ای از اصحابمان، از محمد بن یعقوب، از ابوعلی اشعری، از حسین بن عبدالله، از حسن بن موسی خشاب، از حسن بن سماعه، از علی بن حسن رباط، از ابن اذینه، از زراره نقل کرده است، گفت: شنیدم ابوجعفر امام محمد باقر (ع) می‌فرمود: «دوازده امام از آل محمد که همه محدث‌اند [از] فرزندان رسول خدا (ص)

۱. کشف الغمّة، ابن ابی الفتح إربلی، ج ۳، ص ۳۱۱.

۲. همان، ج ۳، ص ۲۴۶.

۳. بصائر الدرجات، محمد بن حسن صفار، ص ۳۴۰.

و فرزندان علی بن ابی طالب (علیه السلام) هستند؛ پس رسول خدا و علی (علیه السلام) دو پدر هستند.»^۱

و طوسی - همان طور که مشاهده کردید - از اشعری روایت می کند، و هم صدوق و هم مفید از او روایت می کنند، و روایت او با روایتی که در کافی آمده است مطابقت دارد. بنابراین به احتمال زیاد دست کاری بر کتاب های صدوق و مفید انجام شده است، نه بر کافی.

به علاوه در روایت شیخ صدوق اختلالی آشکار مشاهده می شود، زیرا در ابتدای آن به دوازده امام (علیه السلام) تصریح شده است و بدیهی است امام علی (علیه السلام) یکی از آنهاست، پس چه نیازی به عبارت «و علی بن ابی طالب از آنهاست» وجود دارد؟ آیا این تحصیل حاصل نیست؟ در اینجا - بدون شک - این احتمال به وجود می آید که دستی در این روایت دخالت کرده، اما نتوانسته است کار خودش را به طور کامل و صحیح انجام دهد!

از نظر سند، شیخ صافی روایت کلینی را ضعیف شمرده، و همچنین سند دیگری را نیز ضعیف شمرده که به صورت زیر است:

از ابوعلی اشعری، از حسین بن عبدالله، از حسن بن موسی خشاب، از علی بن سماعه، از علی بن حسن بن رباط، از ابن اذینه، از زراره نقل کرده است که گفت: شنیدم ابو جعفر امام محمد باقر (علیه السلام) می فرمود: «دوازده امام از آل محمد که همه محدث اند، از فرزندان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و فرزندان علی بن ابی طالب (علیه السلام) هستند؛ پس رسول خدا و علی (علیه السلام) دو پدر هستند.»^۲

گفته شیخ صافی:

«اما سند اول ... تا آنجا که گفته است: و مشکل سند در "علی بن سماعه" است؛

۱. غیبت، شیخ طوسی، ص ۱۵۱ و ۱۵۲.

۲. کافی، شیخ کلینی، ج ۱، ص ۵۳۳.

زیرا او در کتاب‌های رجال ذکر نشده است و کسی که ذکر شده برادرش "حسن بن سماعه" است. بنابراین ممکن است در این خصوص تصحیف رخ داده باشد، و در نسخه چاپی که در حاشیه مرآة العقول آمده و نسخه‌ای که ما از آن حدیث را استخراج کرده‌ایم "ابن سماعه" نوشته شده است و بر این اساس ممکن است او "حسن بن سماعه بن مهران" باشد، که واقفی بوده و وثاقتش ثابت نشده است، و ممکن است "حسن بن محمد بن سماعه" باشد، زیرا او نیز از علی بن حسن بن رباط روایت کرده است، و او نیز از شیوخ واقفیه بوده است، ثقة است، بحث در ترجیح این احتمالات بر یکدیگر به (واقفیه) بسیار سرسخت و متعصب بوده است؛ و احتمال دارد این ابن سماعه، محمد بن سماعه بن موسی بن روید، یا محمد بن سماعه بن مهران باشد، که وجود دومین نفر را صاحب "تنقیح المقال" انکار کرده است. بحث در ترجیح این احتمالات بر یکدیگر به نتیجه‌ای که قابل اطمینان باشد نمی‌رسد و سند را از مجهول بودن خارج نمی‌کند. بنابراین در این خصوص بیش از این سخن نمی‌گوییم. پس معلوم شد مشکل این سند، ناشناخته بودن روایت‌کننده از علی بن حسن بن رباط است، و مشخص نیست او علی بن سماعه است، یا حسن بن سماعه، یا حسن بن محمد بن سماعه، یا محمد بن سماعه. اما علی بن حسن بن رباط، ثقة و از اصحاب مورد اعتماد مولای ما امام رضا علیه السلام بوده است. و ابن اذینه شیخی از اصحاب بصری و بزرگ آنهاست، و از اباعبدالله علیه السلام روایت کرده است؛ و جلالت و بزرگی جایگاه زراره نیز معلوم است.

اما سند دوم: ظاهر این است که ابوعلی الاشعری، همان احمد بن ادریس قمی است، ثقة فقیه است، و بسیار حدیث نقل کرده است، و در سال ۳۰۶ هجری قمری در قراء وفات یافته است. اما حسن بن عبدالله یا عبیدالله، او نیز قمی است، اما به غلو متهم شده است؛ و علی بن سماعه - همان طور که بیان کردیم - در کتاب‌های رجال ذکر نشده است، اما شیخ (قدس سره) "حسن بن سماعه" را به جای "علی بن سماعه" ذکر کرده، و همان طور که خواندید او واقفی بوده و وثاقتش ثابت نشده است، درحالی که مفید نیز آن را از علی بن سماعه نقل کرده است و این احتمال تحریف را ضعیف، و مجهول بودن سند را تقویت می‌کند. چنین سندی نیز معتبر نیست و به آن اعتماد

نمی شود.»^۱

می‌گوییم: از بررسی روایات پیشین معلوم شد آنها به درجهٔ تواتر معنوی می‌رسند، همان‌طور که شیخ طوسی و دیگران نیز این روایت را از حسن بن سماعه نقل کرده‌اند، و او ثقة است، و نجاشی او را با شمارهٔ ۸۴ این‌گونه توثیق کرده است:

«حسن بن محمد بن سماعه ابو محمد کندی صیرفی از شیوخ واقفیه، بسیار حدیث نقل کرده و فقیه و ثقة است.»^۲

و علامه حلی در خلاصة الاقوال^۳ و ابن داوود در رجال خود^۴ و سید خوبی در معجم رجال الحديث^۵ نیز او را توثیق کرده‌اند.

بنابراین روایت شیخ طوسی برای ما کافی است، اگرچه ما برای علم رجال بدعت‌گذاری شدهٔ آنها ارزشی قائل نیستیم، و بر این باوریم عدم ذکر برخی راویان - بلکه بیشتر راویان - به نقص علم رجال مورد ادعای آنها و ساقط شدن آن دلالت می‌کند.

شبههٔ دوم

به روایت زیر که کلینی روایت کرده است تعلق دارد:

محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از ابن محبوب، از ابو جارود، از اباجعفر، از جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده است که گفت: «به حضور فاطمه (علیها السلام) وارد شدم و در مقابلش لوحی بود که در آن نام‌های اوصیا از فرزندان او نوشته شده بود. دوازده

۱. لمحات، ص ۲۲۲ و بعد از آن.

۲. رجال نجاشی، نجاشی، ص ۴۰.

۳. خلاصة الاقوال، علامه مجلسی، ص ۳۳۳.

۴. رجال ابن داوود، ابن داوود حلی، ص ۲۱۰.

۵. معجم رجال الحديث، سید خوبی، ج ۶، ص ۱۲۶.

نفر شمردم که آخرین آنها قائم علیه السلام بود؛ سه نفر از آنها محمد و سه نفر از آنها علی بودند.»

سید عسکری درباره این روایت گفته است:

«و مفهوم حدیث با این لفظ در کتاب‌های سه‌گانه این است که تعداد امامان اوصیای پیامبر صلی الله علیه و آله سیزده نفر هستند: امام علی علیه السلام به همراه دوازده نفر از فرزندان او نسل فاطمه علیها السلام؛ درحالی که می‌بینیم صدوق که همان حدیث را با سند خود روایت می‌کند و از کافی نقل نمی‌کند، آن را در عیون أخبار الرضا با دو سند و در اکمال الدین با یک سند از محمدبن حسین روایت می‌کند، و سپس سندش با سند کافی به جابر می‌رسد و سپس از او روایت می‌کند که گفته است: نزد فاطمه علیها السلام رفتم و در مقابلش لوحی بود که در آن نام‌های اوصیا نوشته شده بود. دوازده نفر شمردم که آخرین آنها قائم علیه السلام بود، سه نفر از آنها محمد و چهار نفر علی بودند.

نتیجه تحقیق و مقایسه: مشخص شد در نسخه کافی "از نسل او" آمده که زائد است، و "سه نفر از آنها" تحریف شده است، و شیخ مفید نیز در الإرشاد همین گونه نقل کرده است؛ و صحیح آن چیزی است که در لفظ روایت شیخ صدوق در عیون و خصال آمده است: "چهار نفر از آنها علی" بدون قسمت اضافه "از نسل او".^۱

پاسخ به شبهه:

تحقیق مسائل نباید به روش «بز است حتی اگر پرواز کند» انجام شود؛ و مشخص است سید عسکری این روش را انتخاب کرده است.

به نظر او، وارد شدن این روایت به شکلی که با آنچه در ذهن او شکل گرفته است همخوانی دارد، دلیلی برای صحت آن است. و اگر این روایت با آن ذهنیت مخالف باشد، حتماً دست‌کاری شده است! به این ترتیب، روایت صدوق برای او صحیح می‌شود و روایت

کافی ناصحیح. مشکل اینجاست که صحیح از نظر او برای هر چیزی که شیخ صدوق نقل کرده است نیست و فقط به روایاتی که صدوق در الخصال و عیون آورده است محدود می‌شود؛ گویی ما می‌خواهیم از بازار هندوانه بخیریم و از میان هندوانه‌ها آنچه را از فلان جا دوست داریم انتخاب می‌کنیم!

برای تحقیق درباره این مسئله، روایاتی را که با روایت کافی مخالف است از مهم‌ترین منابع می‌آوریم و آنها را بررسی می‌کنیم:

۱- آنچه در الخصال وارد شده است: پدرم علیه السلام به ما گفت: سعد بن عبدالله به ما گفت: محمد بن حسین بن ابوالخطاب به ما گفت: از حسن بن محبوب، از ابوجارود، از ابوجعفر امام محمد باقر علیه السلام، از جابر بن عبدالله انصاری نقل کرده است که گفت: «به حضور فاطمه علیها السلام وارد شدم، درحالی که مقابلش لوحی بود که در آن نام اوصیا نوشته شده بود. شمردم، دوازده تن بودند که یکی از آنان قائم بود؛ سه تن از آنان محمد و سه تن علی بودند.»^۱

۲- آنچه در عیون أخبار الرضا وارد شده است: حسین بن احمد بن ادریس علیه السلام به ما گفت: پدرم به ما گفت: از احمد بن محمد بن عیسی و ابراهیم بن هاشم، همه از حسن بن محبوب، از ابوجارود، از ابوجعفر امام محمد باقر علیه السلام، از جابر بن عبدالله انصاری نقل کرده است که گفت: «به حضور فاطمه علیها السلام وارد شدم، درحالی که در مقابلش لوحی بود که در آن اسم اوصیا نوشته شده بود. شمردم، دوازده تن بودند که آخرین آنان قائم بود؛ سه تن از آنان محمد و چهار تن از آنها علی بودند.»^۲

۳- آنچه در کمال الدین در دو جا وارد شده است:

أ: محمد بن موسی بن متوکل علیه السلام به ما گفت: محمد بن یحیی عطار، و عبدالله بن

۱. الخصال، شیخ صدوق، ص ۴۷۷ و ۴۷۸.

۲. عیون أخبار الرضا علیه السلام، شیخ صدوق، ج ۲، ص ۵۲.

جعفر حمیری به من گفتند: از محمد بن حسین بن ابوالخطاب، از ابن محبوب، از ابوجارود، از ابوجعفر امام محمد باقر علیه السلام، از جابر بن عبدالله انصاری نقل کرده است که گفت: «به حضور فاطمه علیها السلام وارد شدم، درحالی که در مقابلش لوحی بود که در آن اسم اوصیا از فرزندانش نوشته شده بود. شمردم، دوازده تن بودند که آخرین آنان قائم علیه السلام بود؛ سه تن از آنان محمد و چهار تن از آنان علی بودند، صلوات خدا بر همه شان.»^۱

ب: احمد بن محمد بن یحی عطار رحمته الله به ما گفت: پدرم به من گفت: از محمد بن حسین بن ابوالخطاب، از حسن بن محبوب، از ابوجارود، از ابوجعفر امام محمد باقر علیه السلام، از جابر بن عبدالله انصاری نقل کرده است که گفت: «به حضور فاطمه علیها السلام وارد شدم، درحالی که مقابلش لوحی بود که در آن اسم اوصیا نوشته شده بود. شمردم، دوازده تن بودند که آخرین آنان قائم علیه السلام بود؛ سه تن از آنان محمد و چهار تن از آنان علی بودند؛ صلوات خدا بر همه شان.»^۲

۴- آنچه در کتاب «من لا یحضره الفقیه» وارد شده است: حسن بن محبوب، از ابوجارود، از ابوجعفر امام محمد باقر علیه السلام، از جابر بن عبدالله انصاری نقل کرده است که گفت: «بر فاطمه علیها السلام وارد شدم، درحالی که در مقابلش لوحی بود که در آن اسم اوصیا از فرزندانش نوشته شده بود. شمردم، دوازده تن بودند که یکی از آنان قائم علیه السلام بود؛ سه تن از آنان محمد و چهار تن از آنان علی بودند؛ صلوات خدا بر همه شان.»^۳

۵- آنچه در الإرشاد مفید وارد شده است: از ابوجارود، از امام محمد باقر علیه السلام، از جابر بن عبدالله انصاری نقل شده است که گفت: «بر فاطمه علیها السلام دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شدم، درحالی که مقابلش لوحی بود که در آن اسم اوصیا و ائمه از فرزندانش نوشته شده بود. شمردم، دوازده تن بودند که آخرین آنان قائم علیه السلام بود؛ سه تن از آنان

۱. کمال الدین و تمام النعمة، شیخ صدوق، ص ۲۶۹.

۲. همان، ص ۳۱۱ و ۳۱۲.

۳. من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج ۴، ص ۱۸۰.

محمد و چهار تن از آنان علی بود.»^۱

چند نکته:

۱- با تأمل در این احادیث روشن می‌شود در بعضی از آنها عبارت «مِنْ وَلَدِهَا» (از فرزندان) آمده است؛ یعنی اوصیایی که در حدیث به آنها اشاره شده، از فرزندان فاطمه (علیها السلام) هستند، به استثنای روایت عیون و روایت خصال و یکی از دو روایت کمال الدین (روایت قسمت ب)، روشن است این عبارت باعث آشفتگی و به هم ریختن فهم آنها شده است، چون احادیث به دوازده نفر دلالت می‌کنند و با در نظر داشتن این که علی (علیه السلام) همسر فاطمه (علیها السلام) است و از فرزندانش نیست، پس دوازدهمین نفر از فرزندان فاطمه (علیها السلام) امام سیزدهم می‌شود.

۲- درباره روایت خصال - که در آن عبارت «مِنْ وَلَدِهَا» وارد نشده - در ادامه حدیث آمده است: «سه تن از آنها محمد، و سه تن از آنها علی بودند.» این گفته «سه تن از آنها علی بودند» امیرالمؤمنین (علیه السلام) را از تعداد مورد نظر خارج می‌کند، زیرا با ایشان (علیهم السلام)، عدد به چهار نفر می‌رسد نه سه نفر؛ به شکل زیر:

۱. علی بن ابی طالب (علیه السلام).
۲. علی بن حسین سجاد (علیه السلام).
۳. علی بن موسی الرضا (علیه السلام).
۴. علی بن محمد هادی (علیه السلام).

بنابراین عبارت «سه تن از آنان علی بودند»، به مضمون عبارت «مِنْ وَلَدِهَا» دلالت می‌کند. در نتیجه، این روایت نیز به نوبه خود به امام سیزدهم (علیه السلام) دلالت می‌کند.

۳- اما روایت کتاب «عیون»، و روایت «ب» از «کمال الدین»: شیخ صدوق (رحمه الله) در

کمال‌الدین (روایت الف) و در کتاب «من لا یحضره الفقیه» و همچنین در «خصال» مخالف مضمون این دو روایت را آورده است، بلکه در کتاب «من لا یحضره الفقیه» بعد از این که روایت بالا را ثابت کرده، گفته است:

«اخبار با سند صحیح را در کتاب «کمال‌الدین و تمام‌النعمه فی اثبات‌النعمه و کشف‌الحیره» آورده‌ام، و در اینجا چیزی از آن را وارد نکردم، زیرا من این کتاب را فقط برای فقه نوشته‌ام نه چیز دیگری؛ و خداوند توفیق‌دهنده به صواب و یاری‌کننده برای کسب ثواب است.»^۱

این کلام اشاره‌ای دارد به این که او آنچه را در کتاب «من لا یحضره الفقیه» روایت کرده است قبول دارد و صحیح است و حتی صحیح فقط همان است نه غیر آن، به‌ویژه وقتی دقت کنیم به این که سید بروجردی در کتاب خود به نام «جامع احادیث شیعه»، روایت «ب» از کمال‌الدین (اکمال‌الدین)^۲ را به‌گونه‌ای آورده که با آنچه در نسخه چاپی کمال‌الدین آمده متفاوت است؛ و این نکته‌ای است که ثابت می‌کند تغییراتی به دست محقق کتاب در نسخه چاپ‌شده صورت گرفته، یا او آنچه را در یکی از نسخه‌های کتاب موجود بوده بر نسخه یا نسخه‌های دیگر ترجیح داده است. روایت سید بروجردی تقدیم حضور می‌گردد:

اکمال‌الدین ۳۱۱ - احمدبن محمدبن یحیی عطار رحمته‌الله به ما گفت: پدرم به من گفت: از محمدبن حسین بن ابوالخطاب، از حسن بن محبوب، از ابوجارود، از ابوجعفر امام محمد باقر علیه‌السلام، از جابر بن عبدالله انصاری نقل کرده است که گفت: «بر فاطمه علیها‌السلام وارد شدم، درحالی که مقابلش لوحی بود (نوشته‌ای بود - خ - اکمال -

۱. من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج ۴، ص ۱۸۰.

۲. برخی این کتاب شیخ صدوق را «کمال‌الدین» و بعضی دیگر - مثل سید بروجردی - آن را «اکمال‌الدین» می‌نامند.

۳۱۳). آخرین آنها (یکی از آنها - فقیه) قائم (علیه السلام) بود. سه تن از آنان محمد بودند، سه تن از آنان علی بودند.^۱

و آنچه بر این نکته تأکید می‌کند این است که بدانیم شیخ طوسی در کتاب «غیبت» روایتی را نقل می‌کند که موافق روایت کافی است، تا آنجا که می‌توانیم بگوییم روایت مخالف کافی دست‌کاری شده‌اند.

روایت شیخ طوسی: ۱۰۳ - از او، از پدرش، از جعفر بن محمد بن مالک، از محمد بن نعمه سلولی، از وهیب بن حفص، از عبدالله بن قاسم، از عبدالله بن خالد، از ابوالسفاتج، از جابر بن یزید، از ابوجعفر امام محمد باقر (علیه السلام)، از جابر بن عبدالله انصاری، گفت: «بر فاطمه (علیها السلام) وارد شدم، درحالی که مقابلش لوحی بود که در آن اسم اوصیا از فرزندان او بود. شمردم، دوازده تن بودند که آخرین آنان قائم بود؛ سه تن از آنان محمد و سه تن از آنان علی بود.»^۲

۴- در روایاتی که در آنها عبارت «من ولدها» وارد شده و در عین حال در همان روایات «چهار تن علی بودند» آمده، تناقض آشکار وجود دارد؛ چون قید «از فرزندان فاطمه (علیها السلام)» علی بن ابی طالب (علیه السلام) را از تعداد خارج می‌کند؛ و این تناقض دلیل روشنی است بر دخل و تصرف دست‌هایی ناشناس که عبارت «من ولدها» را برداشته و از عبارت دیگر «ثلاثة منهم علي» غافل مانده‌اند؛ و به این ترتیب این دخل و تصرف ناپسند بر ملا شده است.

۵- اما روایت کتاب (ارشاد، علاوه بر وجود عبارت «من ولدها» در آن، دلیل دیگری نیز برای دست‌کاری شدنش وجود دارد، و علامه حلی آن را در کتاب مختصری که «المستجد من الإرشاد» نامیده، با لفظ «سه تن از آنها علی بودند» نقل کرده است، به

۱. جامع احادیث شیعه، سید بروجردی، ج ۱۴، ص ۵۷۰.

۲. غیبت، شیخ طوسی، ص ۱۳۹.

صورت زیر:

از ابوجارود، از ابوجعفر امام محمد باقر علیه السلام، از جابر بن عبدالله انصاری، گفت: «بر فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شدم، درحالی که مقابل ایشان لوحی بود که در آن اسم اوصیا و ائمه از فرزندانش بود. شمردم، یازده تن بودند، که آخرین آنان قائم از فرزندان فاطمه بود؛ سه تن از آنان محمد و سه تن از آنان علی بودند.»^۱

آقابزرگ طهرانی در کتاب «الذریعة» تصریح کرده است که کتاب «المستجد من الإرشاد» مختصری از کتاب الإرشاد شیخ مفید است.^۲

و گفته زیر از شیخ لطف الله صافی به همین شبهه ملحق می‌شود:

«و آنچه صدوق رحمته الله نقل کرده شاهد روشن‌تری است برای وقوع تحریف در روایت کافی، و این که روایت کافی خلاصه‌ای از متنی طولانی است: علی بن حسین بن شاذویه مؤدب و احمد بن هارون قاضی رحمته الله نقل کردند و گفتند: محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری به ما گفت: از پدرش، از جعفر بن محمد بن مالک فزازی کوفی، از مالک سلولی، از درست بن عبدالحمید، از عبدالله بن قاسم، از عبدالله بن جبلة، از ابوسفاتج، از جابر جعفری، از ابوجعفر محمد بن علی باقر علیه السلام، از جابر بن عبدالله انصاری، گفت: "به حضور سرورم فاطمه علیها السلام وارد شدم، درحالی که مقابل ایشان لوحی بود. نزدیک بود نور آن چشم‌ها را فراگیرد. در آن دوازده اسم بود. سه اسم در روی آن و سه اسم در پشت آن، و سه اسم در آخر آن و سه اسم در کنار آن. آنها را شمردم، دوازده اسم بودند. گفتم: این‌ها نام‌های چه کسانی هستند؟ فرمود: این‌ها نام‌های اوصیاست. اولین آنها پسرعمویم، و یازده نفر از فرزندانم، و آخرینشان قائم علیه السلام است. جابر گفته: در سه جا در آن محمداً محمداً محمداً دیدم، و در چهار جای دیگر در آن علیاً علیاً علیاً دیدم." کسی که در فن حدیث خبره است می‌داند آنچه "کلینی در کافی" و "صدوق در عیون و

۱. المستجد من الإرشاد (مجموعه)، علامه حلی، ص ۲۳۷.

۲. الذریعة، ج ۲۱، ص ۲.

کمال الدین" و "شیخ در غیبت" روایت کرده‌اند خلاصه این حدیث است.^۱

پاسخ به آن:

این روایت، روایت دیگری است غیر از آنچه ابوجارود از امام باقر (علیه السلام) روایت کرده است. و این روایت از جابر جعفی به نقل از امام باقر (علیه السلام) است؛ و این سخن وی: «کسی که در فن حدیث خبره است می‌داند آنچه "کلینی در کافی" و "صدوق در عیون و کمال الدین" و "شیخ در غیبت" روایت کرده‌اند خلاصه این حدیث است.» صحیح نیست؛ زیرا از اطلاق این سخن این گونه برداشت می‌شود که این دو حدیث یکی هستند.

اما از نظر سند، صافی این حدیث را به دلیل وجود ابوجارود تضعیف کرده است.^۲

می‌گوییم: اگرچه به گفته عده‌ای درباره ابوجارود مذمت وارد شده است، اما به نظر می‌رسد این مذمت به عقاید او مربوط شود نه به نقل روایت‌هایش؛ و این توثیق آنها به او و اعتماد به روایت‌هایش را توضیح می‌دهد. حتی سید خوبی روایت‌های مربوط به مذمت وی را ضعیف دانسته است. گفته‌های علامه حلی تقدیم حضور می‌شود:

«زیادبن منذر، ابوجارود همدانی ... کوفی، نایینا و تابعی بود. او زیدی مذهب بود، و جارودیه از زیدیه به او نسبت داده می‌شود. او از اصحاب ابوجعفر (علیه السلام) بوده و از صادق (علیه السلام) روایت کرده است. وقتی زید (علیه السلام) قیام کرد، تغییر عقیده داد و از او روایت کرد. ابن غضائری گفته است: روایت‌های او در بین اصحاب ما بیشتر از زیدیه است. اصحاب ما درباره روایت‌هایی که محمدبن سنان از او روایت کرده است کراهت دارند، و به روایت‌هایی که محمدبن بکر ارجنی نقل کرده است اعتماد می‌کنند. کشی گفته است: زیادبن منذر، ابوجارود، نایینا و سرحوب و مذمت شده بود، و درباره مذمتش هیچ شبهه‌ای وجود ندارد؛ و او به اسم شیطان کوری که در دریا ساکن است "سرحوب"

۱. لمحات، ص ۲۳۰ و ۲۳۱.

۲. مراجعه کنید به: لمحات، ص ۲۱۹.

نامیده شده است.»^۱

از کلام ابن غضائری که در متن کلام علامه حلی نقل کرده است، مشخص است که آنها مشکلی با خود ابو جارود نداشته‌اند، و این از گفته او مشخص است:

«اصحاب ما درباره روایت‌هایی که محمد بن سنان از او روایت کرده است کراهت دارند، و به روایت‌هایی که محمد بن بکر ارجنی نقل کرده است اعتماد می‌کنند.»

اگر او به خودی خود غیر قابل اعتماد بود، دلیلی برای پذیرفتن روایت‌هایش از طریق «ارجنی» وجود نمی‌داشت. اما مذمتی که کشی نقل کرده است - همان‌طور که مشاهده می‌کنید - به عقاید او مربوط می‌شود، نه به وثاقت او در نقل روایت.

شیخ علی نمازی درباره وی گفته است:

«۵۸- زیاد بن منذر ابو جارود همدانی کور، سرحوب خراسانی: از اصحاب باقر و صادق (علیه السلام) بوده است. او سرکرده زیدیه بوده، و جارودیه به او نسبت داده می‌شود. او کتاب تفسیری دارد که آن را از ابو جعفر (علیه السلام) روایت کرده است. او اصل دارد. علی بن ابراهیم قمی در تفسیر خود از او بسیار روایت کرده، و ظاهر آن اعتماد او بر ابو جارود و حتی وثاقت او را نشان می‌دهد؛ زیرا در اوایل تفسیر خود شهادت داده است که اخبار و روایاتی را که به مشایخ و ثقات منتهی می‌شود روایت کرده است. ابو جارود از دارندگان اصولی است که صدوق به روایت‌هایشان اعتماد کرده و آنها را صحیح دانسته و احادیث کتاب فقیه خود را به او استخراج کرده است.»^۲

و در نهایت، سید خویی پس از نقل گفته‌های پیشینیان درباره او گفته است:

«به نظر من، این‌که او زیدی بوده است در ظاهر نشان می‌دهد اشکالی در آن

۱. خلاصة الاقوال، علامه حلی، ص ۳۴۸.

۲. مستدرک علم رجال الحديث، شیخ علی نمازی شاهرودی، ج ۳، ص ۴۵۴ و ۴۵۵.

نیست؛ اما نامیدن او به "سرحوب" از طرف ابوجعفر (علیه السلام) روایتی مرسل از کشی است و قابل اعتماد و حتی قابل تصدیق نیست؛ زیرا زیاد در زمان باقر (علیه السلام) تغییر عقیده نداد، بلکه بعد از قیام زید تغییر کرد، و قیام او هفت سال پس از وفات ابوجعفر (علیه السلام) بود. پس چگونه ممکن است این نام‌گذاری از سوی ابوجعفر (علیه السلام) صادر شده باشد؟ کشی گفته است: "اسحاق بن محمد بصری گفت: محمد بن جمهور به من گفت: موسی بن یسار (از) وشاء از ابوبصیر به من نقل کرد و گفت: ما نزد ابوعبدالله (علیه السلام) بودیم، که یک کنیز با قمقمه‌ای آمد و آن را برگرداند. ابوعبدالله (علیه السلام) گفت: اگر خدا قلب ابوجارود را همانند این قمقمه که این کنیز آن را برگرداند برگردانده باشد، گناه من چیست؟" علی بن محمد گفت: محمد بن احمد به من گفت: علی بن اسماعیل، از حماد بن عیسی، از حسین بن مختار، از ابواسامه به من گفت: ابوعبدالله (علیه السلام) به من فرمود: "آیا ابوجارود این کار را نکرد؟ به خدا قسم او نخواهد مرد مگر این که گمراه شود."

علی بن محمد گفت: محمد بن احمد به من گفت: عباس بن معروف، از ابوالقاسم کوفی، از حسین بن محمد بن عمران، از زرعه، از سماعه، از ابوبصیر نقل کرد که ابوعبدالله (علیه السلام) کثیرالنوا و سالم بن ابوحفصه و ابوجارود را یاد کرد و فرمود: "دروغ‌گو هستند. خدا آنها را لعنت کند." گفتم: فدایت شوم، دروغ‌گوها را شناختم. معنای "مکذبون" چیست؟ فرمود: "دروغ‌گوها به نزد ما می‌آیند و می‌گویند ما شما را تصدیق می‌کنیم، ولی چنین نیست و حدیث ما را می‌شنوند و آن را تکذیب می‌کنند."

محمد بن حسن برائی و عثمان بن حامد کشیان به من گفتند: محمد بن زیاد به ما گفت: محمد بن حسین از عبدالله مزخرف، از ابوسلیمان حمار به من گفت: از ابوعبدالله (علیه السلام) در منی در خیمه‌اش شنیدم که با صدای بلند به ابوجارود می‌فرمود: "ای ابوجارود، به خدا سوگند، پدرم امام اهل زمین بود و وقتی وفات یافت، فقط گمراه او را نمی‌شناخت." سپس سال بعد او را در همان مکان دیدم و مثل همان را گفت. بعد از آن ابوجارود را در کوفه دیدم و گفتم: آیا آنچه را ابوعبدالله (علیه السلام) دو بار گفته است نشنیده‌ای؟ گفت: منظورش پدرش علی بن ابی طالب (علیه السلام) بود!

می‌گویم: این روایات همه ضعیف هستند و نمی‌توان به آنها تکیه کرد. به علاوه،

آنها دال بر ضعف و عدم وثاقت او نیستند، جز روایت سوم؛ ولی در سند آن علی بن محمد (فرزان) هست که توثیق نشده، و محمد بن احمد (بن ولید) هست که مجهول است، و حسین بن محمد بن عمران هست که مهمل است. بنابراین چگونه می‌توان برای تضعیف رجال به این روایات تکیه کرد؟ به نظر می‌رسد او ثقه است، نه به‌خاطر این‌که او "اصل" دارد و نه به‌خاطر روایت‌های بزرگان از او، زیرا ما بارها دیده‌ایم چنین شواهدی برای اثبات وثاقت کفایت نمی‌کند، بلکه به‌خاطر شهادت شیخ مفید در "الرسالة العددیه" که او را از علما و رؤسای که حلال و حرام و فتاوی و احکام از آنها گرفته می‌شود و به آنها طعنه نمی‌زنند و راهی برای مذمت هیچ‌کدام از آنها وجود ندارد ذکر کرده است؛ و به‌خاطر شهادت علی بن ابراهیم در تفسیرش به وثاقت هرکسی که در اسناد وی قرار دارد ...»^۱

شبهه سوم

که به روایت زیر تعلق دارد:

«رسول خدا ﷺ فرمود: من و دوازده تن از فرزندانم و تو ای علی، میخ‌های زمین - یعنی نگه‌دارنده‌ها و کوه‌هایش - هستیم، خداوند به‌وسیله ما زمین را استوار کرده است تا ساکنانش را در خود فرو نبرد. وقتی دوازده فرزندم از روی زمین بروند، زمین ساکنانش را در خود فرو می‌برد، و به آنها مهلت داده نمی‌شود.»

سید عسکری درباره آن می‌گوید:

«حدیث شماره ۱۷ و ۱۸ از "کتاب الحجة"، و کلینی آنها را از ابوسعید عصفری نقل کرده است: (ت: ۱۵۰ هـ) درباره ابوسعید عصفری جست‌وجو کردیم و دیدیم شیخ در "الفهرست" درباره او چنین گفته است: عباد ابوسعید عصفری کتابی دارد، و این خبر را جماعتی به ما دادند به نقل از تلکبری، و او از ابن‌همام، و او از محمد بن خاقان نه‌دی،

۱. معجم رجال‌الحديث، سید خویی، ج ۸، ص ۳۳۲ تا ۳۳۷، شرح‌حال با شماره و اسم: ۴۸۱۵ - زیاد بن منذر.

و او از محمد بن علی ابوسمینه، و او نیز از ابوسعید عصفری که نامش عباد است.

نجاشی گفته است: او کوفی است، ابوالحسن احمد بن محمد بن عمران، از محمد بن همام، از ابوجعفر محمد بن احمد بن خاقان نهدی، از ابوسمینه، از کتاب عباد به ما خبر داد. درباره کتاب وی تحقیق کردیم و دیدیم صاحب «الذریعة» درباره اش گفته است: عباد عصفری ابوسعید کوفی یک کتاب اصل داشته که یکی از اصول موجود است، دیدیم درباره این اصل و اصل محفوظ می گوید: نسخه ای از کتاب وزیر منصور بن حسن آبی برداشته است، و او نیز کتاب خود را از کتاب اصل محمد بن حسن قمی بازنویسی کرده، و او آن را از ابومحمد هارون بن موسی تلکبری در سال ۳۷۴ هجری روایت کرده است.

و دیدیم شیخ نوری در مستدرک خود درباره اصل ابوسعید با تمام تفصیلات تحقیق کرده است و می گوید: در آن نوزده حدیث وجود دارد. سپس احادیثش را توصیف می کند، و زندگی نامه ابوسعید را از کتاب های مختلف رجالی بیان می کند. از کتاب اصل عصفری نسخه ای خطی یافتیم دقیقاً با همان توصیفات که در کتاب «المستدرک» و کتاب «الذریعة» در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران آمده است، البته در ضمن مجموعه ای به نام «اصول چهارصدگانه». ما دو حدیث موجود در «کافی» اصل عصفری را با هم مقایسه کردیم و در پی این مقایسه متوجه این قضیه شدیم: الف - حدیث هفدهم: در «کافی»: ۱۷ - محمد بن یحیی، از محمد بن احمد، از محمد بن حسین، از ابوسعید عصفری، از عمرو بن ثابت، از ابوجارود، از امام محمد باقر (علیه السلام) نقل کرده است که ایشان فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: "من و دوازده نفر از فرزندانم و تو ای علی، تکیه گاه زمین هستیم - یعنی میخ ها و کوه ها - خداوند به وسیله ما زمین را نگه داشته است تا اهلش را فرو نبرد. آنگاه که دوازده نفر از فرزندانم رفتند، زمین اهلش را فرو می برد و به آنها مهلت داده نمی شود."

و در اصل عصفری، به این شکل آمده است: عباد، از عمرو، از ابوجارود، از امام محمد باقر (علیه السلام) نقل کرده است که فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمودند: "من و یازده نفر از فرزندانم به همراه تو تکیه گاه زمین هستیم - یعنی میخ ها [و] کوه ها - [خدا با ما]

زمین را نگه داشت تا اهلش را در خود فرو نبرد. وقتی یازده نفر از فرزندانم رفتند، زمین اهل خود را فرو می‌برد و به آنان مهلت داده نمی‌شود."

نتیجه مقایسه: نسخه‌ای که در «کافی» وجود دارد به هر دو نحوش تحریف شده است، چه «اثني عشر من ولدي» و چه «الاثنا عشر من ولدي» و روایت وارد شده در اصل عصفری صحیح است: «أحد عشر من ولدي» و «الأحد عشر من ولدي»، و او شخصی است که کلینی روایت را از او نقل می‌کند.^۱

بنابراین نظر سید عسکری این است که در کتاب «کافی» اشتباه صورت گرفته است؛ زیرا روایت موجود در آن با روایت موجود در عصفری (یا عصفوری طبق سند کلینی) تفاوت دارد.

پاسخ این شبهه:

اگر کلینی روایت را از این کتاب اصل نقل کرده بود، امکان داشت این شبهه وجهی داشته باشد، اما طبق سند روایت، او آن را از کتاب موردنظر نقل نکرده است؛ زیرا کلینی روایت را با سند زیر نقل می‌کند: «محمد بن یحیی، از محمد بن احمد، از محمد بن حسین، از ابوسعید عصفوری، از عمرو بن ثابت، از ابوجاورد، از امام محمد باقر (علیه السلام)؛ در صورتی که اگر از آن کتاب اصل نقل کرده بود، باید در بالای فهرست سند، اسم ابوسعید عصفری یا عصفوری قرار می‌گرفت، و نیز باید سند «کافی» همان سند کتاب اصل عصفری می‌بود؛ زیرا در این حالت، کافی از کتاب اصل یادشده روایت را نقل کرده است. بنابراین روشن است این شبهه فقط یک توهم است و هیچ ارزشی ندارد. پس کلینی از کتاب اصل عصفری نقل نکرده، بلکه با واسطه از شخص عصفری روایت کرده است.

اگر فرض بگیریم کسانی که کلینی از آنها روایت کرده است از «اصل عصفری» روایت

می‌کنند، در این صورت می‌گوییم: کتاب «اصل عصفری» که اکنون موجود است همان نسخه‌ای نیست که مؤلف نوشته است، و حتی همان نسخه‌ای نیست که فرض می‌شود در عصر کلینی وجود داشته است. نسخه‌هایی که در حال حاضر از اصول موجود است به دوره صفوی و به‌طور مشخص به زمان علامه مجلسی بازمی‌گردند،^۱ همان‌طور که محقق ضیاءالدین محمودی از صاحب «المستدرک» نقل می‌کند. او می‌گوید:

«و در المستدرک درباره نسخه‌اش از این مجموعه گفته است: این نسخه نزد علامه مجلسی بوده است - همان‌طور که خود وی در ابتدای بحارالانوار تصریح کرده - و نسخه‌های دیگر از آن منتشر شده‌اند.»^۲

و نسخه‌هایی که نزد مجلسی موجود بودند به زمانی بعد از عصر شیخ کلینی برمی‌گردند و در سال ۳۷۴ یا ۳۹۴ هجری قمری نوشته شده‌اند؛ یعنی ده‌ها سال بعد از وفات شیخ کلینی، که در سال ۳۲۸ یا ۳۲۹ هجری قمری وفات یافت.

بنابراین، نه‌تنها دلیلی برای این نیست که شیخ کلینی به «اصل عصفری» دسترسی داشته - چه برسد به نقل از آن - بلکه حتی بیش از این، اختلاف نسخه موجود از این اصل در حال حاضر، با آنچه شیخ کلینی و شیخ طوسی روایت کرده‌اند، ما را به شک و تردید درباره صحت این نسخه می‌رساند، به‌ویژه با توجه به این‌که بعد از آن، دست چندین نسخه‌بردار در این نسخه‌ها دخالت داشته‌اند. نسخه‌ای که نزد علامه مجلسی بوده است به دست منصور بن حسن بن حسین آبی، از اصل ابوالحسن محمد بن حسن بن حسین بن ایوب قمی نوشته شده بود.^۴ سپس این نسخه‌ها پس از علامه مجلسی تکثیر شده‌اند، و ما

۱. مراجعه کنید به: اصول الستة العشر من الأصول الاولى، تحقیق ضیاءالدین محمودی، ص ۱۹.

۲. اصول الستة العشر من الأصول الاولى، تحقیق ضیاءالدین محمودی، ص ۲۰.

۳. اصول الستة العشر من الأصول الاولى، تحقیق ضیاءالدین محمودی، ص ۲۰ و ۴۷.

۴. اصول الستة العشر من الأصول الاولى، تحقیق ضیاءالدین محمودی، ص ۱۴۶.

نمی‌دانیم نسخه‌ای که عسکری بررسی کرده چه زمانی نوشته شده و چه تغییراتی بر آن اعمال شده است.

از نظر سند نیز، از عبارت‌های شیخ صافی چنین برمی‌آید که او سند را به‌خاطر «محمدبن احمدبن یحیی» و «ابوجارود» ضعیف می‌شمارد. او گفته است:

«و محمدبن احمد، همان محمدبن احمدبن یحیی است. و اگرچه جلیل‌القدر و ثقه در حدیث است، اما از ضعف روایت می‌کرد، به مراسلات اعتماد می‌کرد، و به این که از چه کسی روایت می‌کند اهمیت نمی‌داد. محمدبن حسن ولید روایت‌های او را از افرادی که نام برده است استثنا می‌کند. او صاحب کتاب "نوادیر الحکمة" است، کتابی که قمی‌ها آن را با عنوان "دبة شیب" می‌شناسند ... و ابوجارود، که همان زیادبن منذر است، و جارودیه به او نسبت داده می‌شود، روایاتی در مذمت او نقل شده که برخی از آنها او را کذاب و کافر معرفی می‌کنند.»^۱

توثیق ابوجارود پیش‌تر تقدیم شد. در اینجا توثیق محمدبن احمدبن یحیی را تقدیم حضور می‌کنیم.

نجاشی او را توثیق کرده و گفته است:

«محمدبن احمدبن یحیی بن عمران بن عبدالله بن سعد بن مالک اشعری قمی ابوجعفر، در حدیث ثقه بود؛ اما اصحاب ما گفته‌اند: او از ضعف روایت می‌کرد، به مراسلات اعتماد می‌کرد، و به این که از چه کسی روایت می‌کند اهمیت نمی‌داد، ولی درباره‌ی خودش هیچ طعنه‌ای وارد نشده است ...»^۲

شیخ طوسی نیز او را توثیق کرده و گفته است:

۱. لمحات، ص ۲۲۴ و بعد از آن.

۲. رجال نجاشی، ص ۳۴۸، شماره ۹۳۹.

«محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری قمی، جلیل القدر و بسیار روایت کننده بوده است. او صاحب کتاب "توادر الحکمة" است که شامل کتاب های جماعت است: نخستین آن کتاب توحید، کتاب وضو، کتاب نماز، و ...»^۱

بنابراین درباره خود این شخص نکته مبهمی وجود ندارد، و این که او از ضعفا روایت کرده باشد برای ما ضرری ندارد؛ زیرا در اینجا او از محمد بن حسین روایت کرده است، که شیخ صافی نیز به وثاقت و جلالت منزلت او اعتراف کرده و گفته است:

«محمد بن حسین، ابن ابی الخطاب همدانی، جلیل از اصحاب ما، ثقه، عین، عظیم القدر و بسیار روایت کننده است.»^۲

شبهه چهارم

از ابو جعفر (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «از فرزندان من، دوازده نقیب (پیشوا)، نجیب (نیک نژاد و خوش گوهر)، فهمیده و محدث هستند که آخرین آنها قائم به حق است؛ کسی که زمین را از عدل و داد پر می کند، همان طور که از ظلم و ستم پر شده است.»

عسکری گفته است:

«حدیث هجدهم: در «کافی» آمده است:

۱۸- با این سلسله سند، ابوسعید (به صورت مرفوع) از امام محمد باقر (علیه السلام) نقل کرده است که فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «از فرزندان من، دوازده نقیب (پیشوا)، نجیب (نیک نژاد و خوش گوهر)، فهمیده و محدث هستند که آخرین آنها قائم به حق است؛ کسی که زمین را از عدل و داد پر می کند، همان طور که از ظلم و ستم پر شده است.»

۱. الفهرست، ص ۲۲۱، شماره ۶۲۲.

۲. لمحات، شیخ لطف الله صافی، ص ۲۲۴.

در اصل عصفری: عباد (به صورت مرفوع) آن را از امام محمد باقر علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «از فرزندان من، یازده تقیب (پیشوا)، نجیب (نیک‌نژاد و خوش‌گوهر)، فهمیده و محدث هستند که آخرین آنها قائم به حق است؛ کسی که زمین را از عدل و داد پر می‌کند، همان‌طور که از ظلم و ستم پر شده است.»

نتیجه مقایسه: عبارت موجود در کافی «اثنا عشر» (دوازده) تحریف شده است و فقط آنچه در اصل عصفری «أحد عشر» (یازده) آمده درست است. و این نیازی به توضیح و استدلال ندارد؛ زیرا کلینی در «کافی» این حدیث را از اصل عصفری نقل می‌کند، و ما یقین داریم این اشتباه صورت گرفته از قلم نسخه‌بردارهای حدیث بوده است. لفظی که در سلسله‌سند دو حدیث آمده به نقل از تلعبری است، و او راوی این کتاب اصل از عباد عصفری است. او در ابتدای هر دو روایت می‌گوید «عباد» و در سند حدیث دوم می‌گوید: «عباد، به صورت مرفوع»، طبق آنچه در کتاب اصل و نیز در نسخه «کافی» آمده است.^۱

جواب شبهه:

مضمون این شبهه دقیقاً همان مضمون شبهه قبلی است و پاسخ به آن نیز، دقیقاً همان پاسخ: زیرا برخلاف آنچه عسکری ادعا کرده است، کلینی از اصل عصفری نقل نکرده، بلکه از شخص عصفری نقل کرده است. گفته کلینی «... و با همین سند»، به سند روایت پیش از این روایت اشاره می‌کند، و آن سند عبارت است از: «محمد بن یحیی، از محمد بن احمد، از محمد بن حسین، از ابوسعید عصفوری، از عمرو بن ثابت، از ابوجارود، از امام محمد باقر علیه السلام...»

از نظر سند، شیخ صافی از این جهت که ابوسعید، این حدیث را به صورت مرسل نقل کرده، به آن طعنه زده است.

پاسخ: روایاتی که به امام سیزدهم دلالت دارند - همان طور که دانستیم - از نظر معنایی متواتر هستند؛ و همچنین، استدلال به روایت او از سوی بزرگان علمای طایفه، این نقص را جبران می‌کند.

ممکن است با این گفته، نقضی بر آن وارد شود: این که طایفه با این روایت، به معنایی غیر از آنچه شما به آن استدلال می‌کنید، استدلال می‌کرده‌اند.

در پاسخ می‌گوییم: این نقض به دلالت مربوط می‌شود و ما آن را مورد بحث قرار داده‌ایم، اما در اینجا موضوع به دلالت مربوط نمی‌شود.

شبهه پنجم

به روایت زیر، که کلینی نقل می‌کند، تعلق دارد:

محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از مسعدة بن زیاد، از ابو عبدالله، و محمد بن حسین، از ابراهیم، از ابویحیی مدائنی، از ابوهارون عبدی، از ابوسعید خدری نقل کرده است: وقتی ابوبکر درگذشت و عمر به خلافت رسید، من حضور داشتم. یکی از بزرگان یهودیان یثرب آمد، و یهودیان مدینه ادعا می‌کردند که او داناترین مردم روزگار خویش است؛ تا آن که نزد عمر برده شد و به او گفت: ای عمر، من به قصد اسلام آمده‌ام. اگر بتوانی به پرسش‌هایم پاسخ بدهی، آنگاه تو داناترین یاران محمد در کتاب و سنت، و هرآنچه می‌خواهم بی‌پرسم، خواهی بود. عمر گفت: من آن شخص نیستم، اما تو را به کسی راهنمایی می‌کنم که او داناترین امت ما به کتاب و سنت و تمام چیزهایی است که می‌خواهی از او بپرسی. و او این شخص است - و به علی (علیه السلام) اشاره کرد - یهودی به عمر گفت: ای عمر، اگر به این صورت است که تو می‌گویی، پس چرا مردم با تو بیعت کردند، درحالی که او داناترین شماست! عمر او را منع کرد. سپس آن یهودی نزد علی (علیه السلام) رفت و پرسید: آیا تو همان طوری هستی که عمر گفت؟ علی (علیه السلام) گفت: «عمر چه گفت؟» و ماجرا را تعریف کرد. یهودی گفت: اگر تو همان طور باشی که او گفته است، از تو درباره چیزهایی می‌پرسم که می‌خواهم بدانم آیا کسی از شما از آنها اطلاع دارد، تا بدانم شما در ادعایتان که بهترین و داناترین امت‌ها هستید صادق هستید؛ و اگر این طور باشد به دین شما

اسلام وارد می‌شوم. امیرالمؤمنین (علیه السلام) گفت: «بله، من همان‌طورم که عمر به تو گفت. هرچه می‌خواهی بپرس، ان شاء الله به تو خبر می‌دهم.» یهودی گفت: مرا از سه و سه و یکی خبر بده. علی (علیه السلام) پرسید: «ای یهودی، چرا نمی‌گویی: از هفت چیز به من خبر بده؟» یهودی گفت: اگر از سه به من خبر بدهی، درباره بقیه از تو می‌پرسم، وگرنه دست می‌کشم. اگر درباره این هفت چیز به من پاسخ بدهی، پس تو داناترین مردم زمین و شایسته‌ترین مردم نسبت به مردم هستی. گفت: «هرچه به نظرت می‌رسد بپرس، ای یهودی.» یهودی پرسید: به من از اولین سنگی که روی زمین گذاشته شد خبر بده؟ و اولین درختی که روی زمین کاشته شد؟ و اولین چشمه‌ای که روی زمین جاری شد؟ امیرالمؤمنین (علیه السلام) به او پاسخ داد. سپس یهودی گفت: به من درباره این امت خبر بده که چند امام هدایت دارد؟ و درباره پیامبران محمد خبر بده که منزل او در بهشت کجاست؟ و به من خبر بده چه کسانی با او در بهشت هستند؟ امیرالمؤمنین (علیه السلام) به او گفت: «این امت دوازده امام هدایت از نسل پیامبرش دارد و آنها از من هستند؛ و اما منزل پیامبران در بهشت در بهترین و شریف‌ترین آن، در بهشت عدن است؛ و اما کسانی که با او در منزلش در آنجا هستند، این دوازده نفر از نسل او و مادرشان و مادرزادگان و مادر مادرزادگان و نسل‌هایشان هستند و کسی با آنها در آن شریک نیست.»

شیخ صافی گفته است:

«و اما متن حدیث ششم: ظاهراً موضوع این حدیث، آمدن یهودی به‌سوی عمر است تا آنچه را می‌خواهد از او بپرسد و عمر او را به امیرالمؤمنین (علیه السلام) راهنمایی کرد. این دقیقاً همان موضوعی است که کلینی در این باب روایت کرده است، ج ۱، ص ۵۲۹ و ۵۳۰، ح ۵/ ج ۱، ص ۲۹۴ تا ۲۹۶، ح ۳؛ و آنچه صدوق در کتاب "کمال‌الدین" از ابوظفیل نقل کرده است، و آنچه با همان سند بازهم در کتاب "کمال‌الدین" از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده است: ج ۱، ص ۲۹۷ تا ۲۹۹، ح ۵، و باز در همان کتاب آمده است: ج ۱، ص ۲۹۹ و ۳۰۰، ح ۶، و نیز در همان کتاب: ج ۷، ص ۳۰۰ و ح ۸، ص ۳۰۱ و ۳۰۲؛ و در کتاب "عیون اخبار الرضا"، ج ۱، ص ۵۳ و ۵۴، ح ۱۹، و در "الخصال" ص ۴۷۶ و ۴۷۷، ج ۲، ح ۴۰، و در "مقتضب‌الاثار" از عمر بن سلمه، ص ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ و ۱۷، و آن را در کتاب "ینایع‌المودة"، در ص ۴۴۳، از عامر بن واثله نقل

کرده است، و در "فرائد السمطين على ما في العباة" ص ۲۴۰، ج ۲، ح ۱۲.

ظاهراً تمام این احادیث واقعه‌ای یکسان را حکایت می‌کنند. لفظ حدیث در برخی از این نسخه‌ها به این صورت است: «إِنَّ لِمَحَمَّدٍ اثْنَيْ عَشَرَ إِمَامًا عَدْلًا = محمد (علیه السلام) دوازده امام عادل دارد». و در برخی دیگر: «يَكُونُ لَهُذِهِ الْأُمَّةُ بَعْدَ نَبِيِّهَا اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا عَدْلًا، وَالَّذِينَ يَسْكُنُونَ مَعَهُ فِي الْجَنَّةِ، هَؤُلَاءِ الْأُتَمَّةُ الْإِثْنَا عَشَرَ = این امت بعد از پیامبرش، دوازده امام عادل خواهد داشت؛ کسانی که همراه او در بهشت‌اند، و اینان دوازده امام هستند». و در برخی دیگر: «فَإِنَّ لَهُذِهِ الْأُمَّةَ اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا هَادِينَ مَهْدِيِّينَ = بدرستی که این امت دوازده امام هدایت‌گر هدایت‌شده دارد، و اما این که گفتی: چه کسی از امت محمد در بهشت همراه اوست؟ این دوازده نفر، امامان هدایت هستند». در برخی از روایات نیز آمده است: «إِنَّ لِمَحَمَّدٍ مِنَ الْخُلَفَاءِ اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا عَدْلًا، وَيَسْكُنُ مَعَ مُحَمَّدٍ فِي جَنَّةِ عَدْنٍ مَعَهُ أُولَئِكَ الْإِثْنَا عَشَرَ الْأُتَمَّةُ الْعَدْلُ = قطعاً جانشینان محمد (علیه السلام) دوازده امام عادل هستند و در بهشت همراه محمد، همین دوازده امام عادل زندگی خواهند کرد». و لفظ برخی دیگر چنین است: «يَا هَارُونِي! لِمَحَمَّدٍ بَعْدَهُ اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا عَدْلًا، وَمَنْزِلُ مُحَمَّدٍ فِي جَنَّةِ عَدْنٍ، وَالَّذِينَ يَسْكُنُونَ مَعَهُ، هَؤُلَاءِ الْإِثْنَا عَشَرَ = ای هارونی، بعد از محمد (علیه السلام) دوازده امام عادل خواهد بود، و جایگاه محمد در بهشت برین است، و کسانی که همراه او زندگی می‌کنند همین دوازده نفرند». و در بعضی دیگر نیز چنین آمده است: «قَالَ: كَمْ لَهُذِهِ الْأُمَّةُ مِنْ إِمَامٍ هَدَى، لَا يَضُرُّهُمْ مِنْ خَالَفَهُمْ؟ قَالَ: إِثْنَا عَشَرَ إِمَامًا قَالَ: فَمَنْ يَنْزِلُ مَعَهُ (يَعْنِي مَعَ النَّبِيِّ) فِي مَنْزِلِهِ؟ قَالَ: إِثْنَا عَشَرَ إِمَامًا = گفت: این امت چند امام هدایت‌گر دارد که مخالفت مخالفین به آنان آسیبی نمی‌رساند؟ فرمود: دوازده امام. گفت: چه کسی در جایگاه او [منظور پیامبر است] خواهد بود؟ فرمود: دوازده امام؛ و به‌وسیله این متن‌های کاملاً معتبر، حدیث روایت‌شده از سوی ابوسعید خدری تصحیح خواهد شد. همه این‌ها شهادت می‌دهند که در این روایت تصحیف (تغییر) یا نقص در نقل الفاظ و مضمون صورت گرفته است؛ پس هیچ شکی

نیست آنچه بر آن تکیه کرده‌اند، این متن‌های بسیار است.»^۱

سید بدری گفته است:

«مضمون این خبر را نعمانی در کتاب غیبت خود و شیخ صدوق در کتاب اکمال‌الدین نقل کرده‌اند: «إِنَّ اميرالمؤمنين عليه السلام قال إِنَّ لِهَذِهِ الْأُمَّةِ اثْنَيْ عَشَرَ أَمَامَ هَدَى وَهُمْ مَنِّي = اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود: این اَمّت دوازده امام هدایتگر دارد، و آنان از من هستند». بدون لفظ «من ذَرِيَّةُ نَبِيِّهَا = از ذریهٔ پیامبرش»؛ زیرا این لفظ از سوی نسخه‌بردارهای حدیث به آن اضافه شده است.»^۲

پاسخ شبهه:

بنابراین، شیخ صافی روایت شیخ کلینی را در «کافی» با روایت شیخ صدوق در «الخصال» و در «العیون» و در «اکمال‌الدین» متعارض می‌داند. و در نهایت، به این نتیجه می‌رسد که این روایت در کتاب «کافی» دچار تصحیف (دست‌کاری) شده است.

می‌گوییم:

شیخ صافی می‌توانست ادعایش را برعکس ارائه کند؛ این‌که اختلاف روایات کتاب‌های صدوق با روایت کافی، ناشی از وقوع تصحیف در کتاب‌های شیخ صدوق بوده است؛ به‌خصوص با توجه به این‌که شیخ طوسی در کتاب غیبت با سندش مضمون آنچه را کلینی در کافی روایت کرده است، از شیخ کلینی روایت می‌کند.^۳

بنابراین صافی ادعای خود را بر چه اصل و اساسی بنا کرده است؟ آیا به‌جز پیش‌داوری و مغالطه‌گری؟ و چرا این ادعا برعکس نشود؟

۱. لمحات، شیخ لطف‌الله صافی، ص ۲۳۱ و بعد از آن.

۲. شبهات و پاسخ‌ها، سید سامی بدری، ج ۱، ص ۶۶.

۳. مراجعه کنید به: غیبت، شیخ طوسی، ص ۱۵۲ و بعد از آن.

تردیدی نیست که بنای صافی براساس تفکر وجود تعارض موهوم با روایات دلالت‌کننده بر دوازده [امام] (درود خداوند بر ایشان) بنا شده است؛ و ما پیش‌تر درباره این موضوع صحبت کردیم، و ان شاء الله تعالی در ادامه بیشتر خواهد آمد.

بله، اگر وجود اختلاف به دست‌کاری از سوی نسخه‌نویسان دلالت داشته باشد، این شک و تردید متوجه روایاتی خواهد بود که با آنچه کلینی روایت کرده است مخالفت دارند؛ زیرا تعبیر در عبارات یک روایت، به‌طور معمول از تفکر تعدیل یا تصحیح سرچشمه می‌گیرد. و در چنین حالتی، ملاک و میزان، همان چیزی خواهد بود که در ذهن‌ها به‌عنوان درست و صحیح نهاده شده است؛ و در اینجا این باور نهاده شده، اعتقاد به دوازده امام (علیهم السلام) است؛ و در این صورت است که قلم‌ها و پاک‌کن‌ها جولانگاه فعالیت خود را در روایاتی خواهند دید که با آنچه در ذهن مستقر شده است مغایرت دارد.

سبحان الله! گفته‌های ما در پرتو دلایل روشن ارائه می‌شود، ولی عسکری و صافی و بدری، دیده‌های خود را خشمگینانه به روایات کافی دوخته‌اند که برای آنچه در ذهنشان استقرار یافته است، مزاحمت ایجاد می‌کنند.

به‌علاوه - همان‌طور که علمای علم درایه می‌گویند - افزایش در روایت توسط یک راوی ثقه، قابل قبول است.^۱

۱. و در الفوائد الرجالیه، شیخ مهدی کجوری شیرازی، صفحه ۱۹۷ آمده است: «ازجمله: افزوده‌هایی بر سایر احادیثی که در معنای آن روایت شده‌اند. این افزوده‌ها ممکن است در متن ایجاد شوند. به این صورت که در آن کلمه‌ای اضافه روایت شود که معنایی را بیان می‌کند که از سایر روایات به دست نمی‌آید، و ممکن است در سند حاصل شود. به این صورت که برخی آن را با سندی مشتمل بر سه راوی معین روایت کنند و برخی دیگر با اضافه شدن راوی چهارم میان سه راوی، اولی پذیرفته می‌شود اگر افزوده‌شده از جانب یک ثقه باشد؛ زیرا در حکم آوردن حدیثی مستقل است. ممکن است روایت بدون افزوده به مفهوم "عمومی" روایت شده باشد و با افزوده "خاص" شود، مثل حدیث "وجعلت لی الأرض مسجداً و ترابها طهوراً" (و زمین و خاک مسجد برای من پاک قرار داده شد) که افزوده "ترابها" (خاک آن) تنها توسط برخی راویان آمده، و این روایت بیشتر بدون آن افزوده نقل شده

مثل همین سخن درباره آنچه سید بدری در خصوص نقل نعمانی ذکر کرده، گفته می‌شود؛ به این صورت که روایت دیگری با سند متفاوت از او نقل شده است: «ابوعباس احمد بن محمد بن سعید بن عقدۀ کوفی به ما خبر داد: محمد بن مفضل بن ابراهیم بن قیس بن رمانه اشعری از کتابش به ما خبر داد: ابراهیم بن مهزم به ما گفت: خاقان بن سلیمان خزاز به ما گفت: از ابراهیم بن ابویحیی مدنی، از ابوهارون عبدی، از عمر بن ابوسلمه، پسر خوانده رسول خدا ﷺ و از ابوطیفیل عامر بن واثله.»^۱

شبهه دیگری نیز در رابطه با این روایت وجود دارد، به‌ویژه در عبارت زیر:

«و اما کسانی که با او در منزلش در آنجا هستند، این دوازده نفر از نسل او و مادرشان و مادر بزرگشان و مادر بزرگشان و نسل‌هایشان هستند و کسی با آنها در آن شریک نیست.»

عده‌ای می‌گویند: اگر علی علیه السلام از این تعداد دوازده نفری که منظور روایت است خارج باشد، در این صورت با رسول خدا ﷺ در منزلش در بهشت نخواهد بود.

است، و عموم و خصوص آن واضح است. ممکن است مقبولیت این افزوده با شرط عدم منافات با آنچه دیگران روایت کرده‌اند مقید شود، اما ما دلیلی برای این شرط نمی‌بینیم. دومین مورد این است که آن را مستند کرده باشد، و دیگران آن را مرسل روایت کرده باشند، یا او آن را وصل کرده باشد، و دیگران آن را قطع کرده باشند، که این نیز مانند اولی پذیرفته می‌شود؛ زیرا ممکن است شخصی که مستند و متصل روایت کرده است، به چیزی آگاه بوده باشد که دیگران از آن آگاه نبوده‌اند.»

در «رعاية في علم الدراية (حدیث)»، شهید ثانی، صفحه ۱۲۱ و ۱۲۲ آمده است: «... و اول: این که افزوده در متن باشد - ۱ - پذیرفته می‌شود اگر افزوده از جانب یک ثقه باشد، زیرا این افزوده چیزی بیش از آوردن حدیثی مستقل نیست، به شرط این که افزوده با آنچه سایر ثقات روایت کرده‌اند منافات نداشته باشد.»

در «دراسات في علم الدراية»، علی اکبر غفاری، صفحه ۴۶ آمده است: «... اما اول یعنی افزوده در متن- مورد اعتماد و پذیرفته می‌شود اگر افزوده از جانب یک ثقه باشد، به شرط این که افزوده با آنچه سایر ثقات روایت کرده‌اند منافات نداشته باشد؛ و اگر منافات در عموم و خصوص باشد، به این صورت که روایت بدون افزوده عمومی باشد و با افزوده خاص شود یا بالعکس، افزوده در این حالت مانند شاذ خواهد بود که حکم آن قبلاً بیان شده است.»

پاسخ آن: علی (ع) درصدد سخن گفتن درباره خودش نبوده است. این که ایشان در اینجا به صراحت به جایگاه خودش نسبت به رسول خدا (ص) در بهشت اشاره نکرده است، به این معنا نیست که ایشان در آنجا همراه رسول خدا نیست؛ و چه بسا منظور از سخن ایشان: «و هیچ کس دیگری با آنان در آن جایگاه شریک نیست»، بیان این نکته باشد که بهشت، منزل ها و درجاتی دارد، و در نتیجه همه مردم در یک جایگاه قرار ندارند. اگر ظاهر این روایت بگوید فقط همین دوازده نفر و رسول خدا (ص) در یک منزلت هستند و نه هیچ شخص دیگری، باید این ظاهر را کنار گذاشت؛ چرا که روایات دیگری برخلاف آن هستند؛ و به این نتیجه منجر خواهد شد که گفتیم منظور این است که بهشت منزل های بسیاری دارد، و منزلت رسول و اهل بیت ایشان به قدری رفیع است که مردم دیگر با آنان در آن مشارکت ندارند، هرچند برخی از خواص در آن جایگاه با ایشان مشارکت دارند. به عنوان مثال در دو روایت زیر آمده است:

- صدوق در خصال از اهل بیت (ع) روایت کرده است: «کسی که با قلبش ما را دوست دارد و با زبانش ما را یاری کند و با دستش در برابر دشمنان ما پیکار کند او در بهشت به همراه ما هم درجه ماست؛ و هر کس با قلبش ما را دوست بدارد و با زبانش ما را یاری دهد و به همراه ما با دشمنان ما پیکار نکند دو درجه از این پایین تر است؛ و هر کس با قلبش ما را دوست بدارد و با زبان و دستش ما را یاری ندهد با ما در بهشت است.»^۱

- خزاز قمی روایت کرده است: احمد بن محمد بن عبدالله جوهری به ما گفت: ابوزرعه عبدالله بن جعفر میمونی به ما گفت: محمد بن مسعود به ما گفت: از مالک بن سلمان، از عمر بن سعید مقری به ما گفت: شریک، از رکیب بن ربیع، از قاسم بن حسان، از زید بن ثابت به ما گفت: حسن و حسین (ع) بیمار شدند. رسول خدا (ص) از ایشان عیادت کرد. آن دو را گرفت و بوسید. سپس دستش را به سوی آسمان بالا

برد ... تا آنجا که گفت، سپس دستش را روی کتف حسن قرار داد و فرمود: «تو امام، و فرزند ولی خدا هستی.» و دستش را روی پشت حسین قرار داد و فرمود: «تو امام و پدر امامان نه‌گانه از پشت خودت هستی. امامانی نیکو سرشت که نهمینشان، قائمشان است. کسی که به شما و به امامان از فرزندان شما چنگ بزند در روز قیامت با ماست و در بهشت هم درجهٔ ماست.» گفت: آن دو با دعای رسول خدا ﷺ از بیماری خود بهبود یافتند.^۱

از نظر سند، شیخ صافی گفته است:

«مجلسی رحمته‌الله در مرآة‌العقول گفته است: سند اول صحیح است، اما ظاهراً در آن ارسال وجود دارد؛ زیرا "مسعده" از اصحاب صادق علیه‌السلام است، و محمد بن حسین بن ابوالخطاب از اصحاب جواد، هادی و عسکری علیهم‌السلام است؛ اما هارون بن مسلم از او بسیار روایت می‌کند، با این که نجاشی دربارهٔ او گفته است: او ابومحمد و ابوالحسن را ملاقات کرده است. بنابراین ممکن است مسعده عمری طولانی داشته، و محمد از او روایت کرده باشد.

می‌گوییم: احتمال ارسال با این توضیح رفع نمی‌شود؛ زیرا بعید به نظر می‌رسد شخصی مثل مسعده بن زیاد، در طول مدت بیش از پنجاه سال، به دیدار مولایمان امام کاظم و امام رضا و امام جواد علیهم‌السلام شرفیاب شده باشد و از آنها - حتی با مکاتبه یا واسطه - روایتی نقل نکرده باشد. بنابراین به نظر می‌رسد او در زمان امام صادق علیه‌السلام وفات یافته و در سال ۱۴۸ هجری یا اوایل عصر امام کاظم علیه‌السلام فوت کرده باشد، و محمد بن حسین بن ابوالخطاب در سال ۲۶۲ هجری وفات یافته باشد. بنابراین بعید است محمد بن حسین بدون واسطه از او روایت کرده باشد، و همچنین هارون بن مسلم. پس احتمال ارسال به حال خود باقی می‌ماند؛ و خدا دانای‌تر است. اما سند دوم مجهول

عامی است، همان طور که در مرآة العقول ذکر شده است.^۱

بنابراین شیخ صافی سعی می کند حدیث را به دلیلی واهی - یعنی احتمال ارسال در آن - کنار بگذارد.

می گوئیم: این حدیث صحیح است، همان طور که علامه مجلسی اعتراف کرده و صافی آن را تأیید کرده است، اما ظنیات جز قلب صاحبش را نمی خورد.

شبهه ششم

که به حدیث زیر تعلق دارد:

شیخ ابوالقاسم علی بن محمد بن علی خزّاز قمی گفت: ابوالفضل محمد بن عبدالله (علیه السلام) به ما گفت: رجاء بن یحیی ابوالحسن یسربانی کاتب به ما گفت: محمد بن علاء در «سر من رأی» ابوبکر باهلی به ما گفت: معاذ بن معاذ به ما گفت: ابن عوف به ما گفت: هشام بن یزید از انس بن مالک روایت کرده است که گفت: از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) درباره حواریون عیسی (علیه السلام) پرسیدم. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «**آنها از برگزیدگان و بهترین هایش بودند و آنها دوازده نفر بودند ...**» و ادامه حدیث به اینجا رسید که گفت: گفتم: حواریون شما چه کسانی هستند، ای رسول خدا؟ فرمود: «**امامان بعد از من دوازده نفرند که از نسل علی (علیه السلام) و فاطمه (علیها السلام) هستند، و آنان حواریون و یاران من هستند؛ سلام و درود بر آنان از سوی خدا.**»

شیخ صافی درباره آن گفته است:

«ضعیف است. برخی از راویان آن را در کتابهای رجال شیعه که در اختیار داریم

نیافتیم.»^۲

۱. لمحات، ص ۲۲۵ و ۲۲۶.

۲. لمحات، ص ۲۲۶.

می‌گوییم: بله، در این روایت افرادی هستند که مذموم‌اند، مثل انس بن مالک، اما این روایت با توجه به آنچه گفته شد، تأیید می‌شود. همچنین این که راویان آن از اهل سنت هستند، قرینه‌ای قوی برای صحت آن است؛ زیرا آنها در اینجا چیزی را روایت می‌کنند که با مذهب خودشان مخالفت دارد.

شبهه هفتم

به حدیث زیر تعلق دارد:

شیخ خزار گفت: محمد بن وهاب بصری به من گفت: داوود بن هیثم بن اسحاق نحوی به من گفت: جدم اسحاق بن بهلول بن حسان به من گفت: طلحة بن زید رقی، از زبیر بن عطاء، از عمیر بن هانی عیسی، از جنادة بن ابی امیه نقل کرده است که گفت: در آن بیماری که حسن بن علی علیه السلام از دنیا رفت، نزد ایشان وارد شدم، درحالی که برابر ایشان طشتی قرار داشت که خون و کبدش از سمی که معاویه (لعنه الله علیه) به ایشان خورانده بود قطعه قطعه شده بیرون می‌افتاد. گفتم: ای مولای من، چرا خود را درمان نمی‌کنید؟ فرمود: «ای عبدالله، با چه چیزی مرگ را درمان کنم؟!» گفتم: انا لله و انا الیه راجعون. سپس به سوی من برگشت و فرمود: «به خدا سوگند، این عهده‌ی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله از ما ستانده است؛ این که این امر به دوازده امام از نسل علی و فاطمه علیهم السلام خواهد رسید؛ و از ما نیست مگر این که مسموم یا کشته می‌شود!»

شیخ صافی گفته است:

«همچنین برخی از راویانش را نمی‌شناسیم؛ و بر شما پوشیده نیست احادیث و متونی که در کتاب "کفایة الأثر" آمده، بیشتر راویان و اسنادشان از اهل سنت هستند؛ زیرا مؤلف آن رحمته الله علیه این کتاب را برای استخراج آنچه به اسناد آنها در نص بر امامان دوازده‌گانه علیهم السلام آمده تألیف کرده است. بنابراین به این دو خبر (هفتم و هشتم) توجه نمی‌شود، اگر ثابت شود ظاهر برخی از الفاظ آنها با مذهب حق مخالفت دارد و

قابل تأویل نیست، پس از آن که خزّاز کتاب خود را با احادیث صریح درباره تعداد و نام و اوصاف امامان از طریق اهل سنت پر کرده است. به کتاب او مراجعه کنید تا از کثرت این احادیث از طرق آنها آگاه شوید.»^۱

می‌گوییم: پاسخ به وی مثل سخنان گفته شده قبلی است. و در این حدیث، چیزی که با مذهب حق مخالفت داشته باشد - به آن صورتی که صافی ادعا کرده است - وجود ندارد، بلکه همه مطالبش با مذهب حق موافق است.

امام سیزدهم، قائم است

روایات بسیاری وارد شده که دلالت دارند بر این که امام سیزدهم، قائم آل محمد علیه السلام است. ما برخی از این روایات را که به دستمان رسیده است ذکر خواهیم کرد. این روایات افزون بر آن که بر شخص امام سیزدهم دلالت دارند، به وضوح نشان می دهند پس از ائمه دوازده گانه، خلفایی وجود دارند؛ و در نتیجه باعث تقویت روایات پیشین می شود؛ و با مجموع این روایات، اعتقاد به وجود خلفا پس از ائمه علیهم السلام به قدری محکم می شود که هیچ کس نمی تواند آن را نادیده بگیرد.

اما قبل از ذکر روایات اشاره شده، لازم است مسئله ای بسیار مهم را توضیح دهیم؛ این که قائم مورد نظر [در این روایات]، امام محمد بن حسن علیه السلام نیست، بلکه فرزندش «احمد» است که در وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله ذکر شده است؛ و بسیاری از کتاب های انصار (خداوند به آنها جزای خیر دهد) این مسئله را توضیح داده و برایش استدلال آورده اند. بنابراین از این جهت به نوشته های آنان بسنده می کنیم.

روایات:

۱- کلینی روایت کرده است: محمد بن یحیی، از محمد بن حسن، از ابن محبوب، از ابوجارود، از ابوجعفر علیه السلام، از جابر بن عبدالله انصاری نقل کرده است که گفت: «به حضور فاطمه علیها السلام وارد شدم و در دستانش لوحی بود که در آن اسم اوصیا از فرزندانش نوشته شده بود. دوازده تا شمردم، آخرینشان قائم علیه السلام بود؛ سه تا از آنها محمد و سه تا علی بود.»^۱

پیش تر دلالت این حدیث را توضیح دادیم، پس تکرار نمی کنیم؛ اما خاطرنشان

۱. کافی، شیخ کلینی، ج ۱، ص ۵۳۲.

می‌کنیم این سیزدهمین نفری که این روایت به وی دلالت می‌کند، به‌عنوان قائم ذکر شده است.

۲- از اصبح بن نباته نقل شده است که گفت: به نزد امیرالمؤمنین (علیه السلام) آمدم و دیدم ایشان متفکرانه با چوبی روی زمین چیزی می‌کشد. گفتم: ای امیرالمؤمنین، شما را می‌بینم متفکرانه روی زمین چیزی می‌کشید؟ آیا تمایلی به آن دارید؟ ایشان فرمود: «نه. به خدا سوگند، نه به زمین و نه به دنیا هرگز تمایلی نداشته‌ام؛ ولی درباره مولودی فکر می‌کردم که از پشت فرزند یازدهم من است. او همان مهدی است که زمین را از قسط و عدل پر می‌کند، همان‌طور که از جور و ظلم پر شده است. او حیرت و غیبتی دارد که مردمانی در آن هدایت، و دیگران گمراه می‌شوند.» گفتم ای مولای من، این حیرت و غیبت چه مدت است؟ فرمود: «شش روز، شش ماه یا شش سال.» گفتم: آیا این اتفاق خواهد افتاد؟ فرمود: «بله، طوری که گویی او هم‌اکنون خلق شده است؛ ولی ای اصبح! تو را با این امر چه کار؟! آنها نیکان این امت به‌همراه نیکان این عترت هستند.» گفتم: بعد از آن چه می‌شود؟ فرمود: «هرچه خدا بخواهد همان می‌شود، که به‌راستی سرآغازها، اراده‌ها، غایت‌ها و نهایت‌ها از آن اوست.»^۱

یازدهمین از فرزندان امیرالمؤمنین (علیه السلام) امام مهدی (علیه السلام) است، و این مولود از پشت ایشان (علیه السلام) فرزند او خواهد بود؛ و این همان فرزندی است که وصیت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در شب وفاتش که شیخ طوسی آن را در کتاب غیبت نقل کرده، او را ذکر کرده است. متن روایت وصیت تقدیم حضور می‌شود:

از امام باقر (علیه السلام) از پدرش سیدالعابدین ذی‌ثقات، از پدرش حسین زکی شهید، از

۱. غیبت، طوسی، ص ۱۶۵ و ۱۶۶، و ص ۳۳۶.

این روایت در برخی منابع با یک «ی» اضافه بعد از «ظهر» آورده شده است (یعنی به‌صورت از پشتتم). و در کتاب «جامع الادله» و دیگر کتاب‌ها این موضوع مورد بررسی قرار گرفته و ثابت شده است اضافه شدن این «ی» ناشی از کار نسخه‌بردارها یا محققان بوده است.

پدرش امیرالمومنین (علیه السلام) نقل کرده است، فرمود: «رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در شبی که از دنیا رفت، به علی (علیه السلام) فرمود: ای ابالحسن، صحیفه و دواتی آماده کن. حضرت (علیه السلام) وصیتش را به امیرالمومنین (علیه السلام) املا فرمود تا به اینجا رسید: ای علی، پس از من دوازده امام خواهند بود و بعد از آنها دوازدهمهدی؛ و تو، ای "علی"، اولین نفر از دوازده امام هستی. خداوند تبارک و تعالی تو را در آسمانش، علی مرتضی، امیر مؤمنان، صدیق اکبر [تصدیق کننده بزرگ پیامبر]، فاروق اعظم [به وسیله تو، بین حق و باطل فرق گذاشته می شود] و مأمون و مهدی نامیده است؛ و این اسامی برای احدی جز تو شایسته نیست. ای علی، تو وصی من و سرپرست اهل بیت هستی - چه زنده و چه مرده ایشان - و نیز وصی من بر زنانم خواهی بود؛ پس هرکدام را که در عقد ازدواج من باقی گذاری، فردای قیامت مرا ملاقات می کند؛ و هرکدام را که تو طلاق دهی من از او بیزارم و در قیامت نه او مرا می بیند و نه من او را می بینم. تو پس از من جانشین و خلیفه ام بر اتم هستی. زمانی که وفات تو فرارسید، وصایت و جانشینی مرا به پسر من "حسن" که نیکوکار و رسیده به حق است تسلیم کن. زمانی که وفات او فرارسید، آن را به فرزند من "حسین" پاک و شهید بسپارد. وقتی وفات او فرارسید، آن را به فرزندش سرور عبادت کنندگان و صاحب ثنات (دارای پینه های عبادت) "علی" واگذار نماید. هرگاه زمان وفات او رسید، آن را به فرزندش "محمد" باقر تسلیم کند؛ زمانی که وفات او رسید، آن را به پسرش "جعفر" صادق بسپارد. آنگاه که وفات او فرارسید، به فرزندش "موسی" کاظم واگذار کند. وقتی وفات او فرارسید، به فرزندش "علی" رضا تسلیم کند؛ زمانی که وفات او رسید، آن را به فرزندش "محمد" ثقه تقی بسپارد؛ زمانی که وفات او فرارسید، آن را به فرزندش "علی" ناصح واگذار کند؛ زمانی که وفات او رسید، آن را به پسرش "حسن" فاضل بسپارد؛ زمانی که وفات او فرارسید، آن را به فرزندش "محمد" که مستحفظ از آل محمد (علیهم السلام) است بسپارد. این دوازده امام بود و بعد از آن دوازدهمهدی خواهد بود. پس وقتی زمان وفات او رسید، [وصایت و

جانشینی مرا [به فرزندش که اولین مقربین است تسلیم کند، و او سه نام دارد؛ یک نامش مانند نام من، نام دیگرش مثل نام پدرم است و آن عبدالله و "احمد" است و سومین نام او مهدی است؛ او اولین مؤمنان است. »^۱

۳- سلیم بن قیس، در کتاب خود، در خبری طولانی از رسول خدا (ص) نقل کرده است که فرمود: ... سپس با دستش به حسین (علیه السلام) اشاره کرد و فرمود: «ای سلمان، مهدی اتم که زمین را از عدل و داد پر می کند، همان طور که از ظلم و ستم پر شده است، از فرزندان این [فرزندم] است. او امام فرزند امام، عالم فرزند عالم، وصی فرزند وصی است؛ و پدرش که پس از او می آید امام و وصی و عالم است.» گفتیم: ای پیامبر خدا، مهدی برتر است یا پدرش؟ فرمود: «پدرش برتر از اوست. اولین آنها پادشاه همه آنها را دارد؛ زیرا خدا آنها را با او هدایت کرده است ... »^۲

رسول خدا (ص) درباره مهدی صحبت می کند و او را با صفاتی توصیف می کند، از جمله این که می فرماید: «پدرش که پس از او می آید امام و وصی و عالم است»، و معنای آن این است که پدر مهدی بعد از او می آید، و می دانیم امام حسن عسکری (علیه السلام) قبل از پدرش آمد و امامتش قبل از امامت امام محمد بن حسن (امام دوازدهم (علیه السلام)) بوده است.

پس منظور از سخن رسول خدا (ص) امام مهدی (علیه السلام) نیست، بلکه «احمد» پسر امام مهدی (علیه السلام) است که در وصیت رسول خدا (ص) ذکر شده است؛ و هرکسی که این روایت را با دقت بخواند خواهد دید رسول خدا (ص) «احمد» را با اسامی مختلفی نامیده است، که از جمله «مهدی» است. همچنین این موضوع از این سخن رسول خدا (ص) که می فرماید پدر مهدی برتر از اوست قابل استنباط است: گفتیم: ای پیامبر خدا، مهدی برتر است یا پدرش؟ فرمود: «پدرش برتر از اوست» درحالی که روایات نشان می دهند امام مهدی محمد بن حسن (علیه السلام) از پدرش (علیه السلام) برتر است، و ما برخی از این روایات را هنگامی که درباره

۱. غیبت طوسی، ص ۱۵۰؛ بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۱۴۷.

۲. کتاب سلیم بن قیس، ص ۴۲۹.

حدیث بعدی صحبت می‌کنیم، ذکر خواهیم کرد.

۴- همچنین در کتاب سلیم بن قیس آمده است: ... رسول خدا ﷺ به فاطمه (ع) فرمود: «بهراستی علی بن ابی طالب هشت دندان شکافنده بُرنده و فضایی دارد که احدی از مردم از آن برخوردار نیست ... تا آنجا که فرمود: سوگند به آن که جانم به دست اوست، مهدی این امت - که خداوند به وسیله او زمین را از عدل و داد پر می‌کند، همان گونه که از ظلم و ستم پر شده است - از ماست.» فاطمه (ع) گفت: «ای رسول خدا، از اینان که نام بردی کدامشان برتر است؟» رسول خدا فرمود: «برادرم علی برترین امتم است، و حمزه و جعفر، این دو پس از علی و پس از تو و پس از دو پسر من و دو نوهام حسن و حسین و پس از اوصیایم از فرزندان این فرزندانم - و رسول خدا با دستش به حسین اشاره کرد - برترین امتم هستند، و مهدی از اینان است. و کسی که قبل از اوست از او برتر است، اولی برتر از بعدی است؛ زیرا او امام است، و آخری وصی اولی است. ما خاندانی هستیم که خداوند برای ما آخرت را بر دنیا برگزید.» خبر دادن پیامبر از هم‌دستی امت علیه علی (ع) پس از خودش: سپس رسول خدا ﷺ به فاطمه و همسرش و دو پسرش نگریست و فرمود: «ای سلمان، خدا را گواه می‌گیرم که من با آن کس که با اینان بجنگد در جنگم و با آن کس که با اینان در صلح و سلامت باشد در صلح؛ و آنان در بهشت با من هستند.» سپس رسول خدا به علی (ع) رو کرد و فرمود: «ای علی، تو پس از من از قریب برخوردارند؛ خواهی دید؛ آنها علیه تو هم‌دست می‌شوند و به تو ظلم و ستم روا می‌دارند؛ پس اگر در برابر آنان یارانی یافتی، با آنان جهاد کن، و با مخالفان به وسیله موافقان جنگ کن. و اگر یارانی نیافتی، پس صبر پیشه کن و دست نگه دار و خود را در مهلکه نینداز. بهراستی که تو نسبت به من همچون هارونی نسبت به موسی، و هارون برای تو الگویی نیکوست؛ همو که به برادرش موسی گفت: ﴿إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّوْنِي وَكَادُوا يَقْتُلُونِي﴾ (بهراستی این قوم مرا ناتوان کردند، و نزدیک بود مرا

بکشند)»^۱

در این روایت، به صراحت آمده است مهدی (علیه السلام) برتر از اوست - یعنی برتر از مهدی است - و در ادامه، برخی از احادیثی را که برتر بودن امام مهدی محمد بن حسن (علیه السلام) را ذکر کرده‌اند خواهیم آورد.

در کتاب غیبت، آمده است: از ابوبصیر، از ابوعبدالله (علیه السلام)، از پدران بزرگوارش (علیهم السلام) نقل شده است که فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «خداوند عزوجل از هر چیزی، چیزی را انتخاب کرد؛ از زمین، مکه را انتخاب کرد؛ و از مکه، مسجد را انتخاب کرد؛ و از مسجد، موضعی را که کعبه در آنجاست انتخاب کرد؛ و از چهارپایان، مؤنشان را انتخاب کرد؛ و از احشام، بز، و از روزها، روز جمعه، و از ماه‌ها، ماه رمضان، و از شب‌ها، شب قدر، و از مردم، بنی‌هاشم را انتخاب کرد؛ و از بنی‌هاشم، من و علی را انتخاب کرد؛ و از من و علی، حسن و حسین را انتخاب کرد، و نیز باقی دوازده امام از فرزندان حسین را، که نهمین آنان، باطن آنان و ظاهر آنان و برترین آنان است و قائم آنهاست.»^۲

در «الإستنصار» آمده است: از ابوسعید به صورت مرفوع از ابوجعفر (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «از اهل بیت من، من دوازده نقیب (پیشوا) محدث و فهمیده هستند که قائم به حق از آنهاست؛ او آن [زمین] را از عدل و داد پر می‌کند، همان‌طور که از ظلم و ستم پر شده است.»

ابن ابی عمیر، از سعید بن غزوان، از ابوبصیر، از ابوعبدالله (علیه السلام)، از پدرانش (علیهم السلام) روایت کرده است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «خداوند از روزها روز جمعه را برگزید؛ و از ماه‌ها ماه رمضان را؛ و از شب‌ها شب قدر را؛ و از مردم انبیا را برگزید؛ و از انبیا رسولان را؛ و از میان رسولان مرا برگزید؛ و از من علی (علیه السلام) را برگزید؛ و از علی

۱. کتاب سلیم بن قیس، ص ۱۳۳ تا ۱۳۵.

۲. غیبت نعمانی، ص ۷۳.

حسن و حسین (علیه السلام) را برگزید؛ و از حسین (علیه السلام) اوصیا را برگزید که آنان نه نفر از فرزندان حسین (علیه السلام) هستند که تحریف غالیان، انتساب باطل کنندگان و تأویل جاهلان را از این دین نفی می کنند. نهمین آنان ظاهر و ناطق و قائم آنان است؛ و او بهترین آنهاست.»^۱

بنابراین - همان طور که قبلاً ذکر کردیم - مهدی مورد نظر، امام مهدی محمدبن حسن (علیه السلام) نیست، بلکه فرزند او احمد (علیه السلام) است، و او امام سیزدهم است.

۵- در کتاب «کفایت الاثر»، نوشته خزاز قمی آمده است: محمدبن حنفیه از امیرالمؤمنین (علیه السلام) نقل کرده است که فرمود: «شنیدم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در حدیثی طولانی در فضیلت اهل بیت (علیهم السلام) می فرمود: بعد از من فتنه کر و کوری خواهد بود که در آن هر دوست رازداری سقوط خواهد کرد، و این هنگام فقدان پنجمین نفر از نسل هفتمین فرزند از شیعیان توست.»^۲

پنجمین فرزند از نسل هفتمین فرزند امیرالمؤمنین (علیه السلام) همان امام سیزدهم «احمد» ذکر شده در وصیت رسول خداست. توضیح آن تقدیم حضور می گردد:

۱. امام حسن (علیه السلام)
۲. امام حسین (علیه السلام)
۳. امام سجاد (علیه السلام)
۴. امام باقر (علیه السلام)
۵. امام صادق (علیه السلام)
۶. امام کاظم (علیه السلام)

۱. بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۳۶۳.

۲. کفایت الاثر، ص ۱۵۸. شکل های دیگری برای این حدیث روایت شده است که در کتاب «جامع الادله» به تفصیل مورد بررسی قرار داده ایم.

۷. امام رضا (علیه السلام)؛ و ایشان هفتمین فرزند است.

اکنون باید بدانیم پنجمین فرزند از نسل هفتمین فرزند امیرالمؤمنین (علیه السلام) کیست:

۱. امام جواد (علیه السلام)

۲. امام هادی (علیه السلام)

۳. امام عسکری (علیه السلام)

۴. امام مهدی (علیه السلام)

۵. امام احمد (علیه السلام)؛ که در وصیت شب وفات رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آمده است.

۶- در کتاب «الهدایة الكبرى»: از امام صادق (علیه السلام) از پدرش، از پدر بزرگش امام حسین (علیه السلام) از عمویش امام حسن (علیه السلام) از امیرالمؤمنین (علیه السلام) از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقل شده است که فرمود: «وقتی چهار اسم از ائمه از فرزندانم موافق شود، چهارمینشان همان قائم در انتظاری است که انتظارش را می کشند.»^۱

«تواتر» یعنی توافق داشت. در تاج العروس آمده است:

«(اليد الشلاء: التي لا تواتي صاحبها على ما يريد، لما بها من الآفة) (دست شل: دستی که با صاحبش در انجام آنچه می خواهد همراهی نمی کند) به دلیل آسیبی که دارد.»^۲ یعنی با صاحبش توافق ندارد.

از آنجا که روی سخن درباره قائم است، پس اسم هایی که باید توافق داشته باشند باید براساس اسم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) باشند؛ زیرا هر اسم دیگری امام مهدی محمد بن حسن (علیه السلام) را خارج می کند. اکنون داریم:

۱. محمد باقر؛ ۲. محمد جواد؛ ۳. محمد مهدی (علیه السلام).

۱. هدایة الكبرى، ص ۳۷۴.

۲. تاج العروس، زبیدی، ج ۱۴، ص ۳۸۶.

و خود رسول خدا ﷺ در این شمارش قرار نمی‌گیرد، زیرا فرموده است: «از ائمه از فرزندانم». پس چهارمین باید «احمد» باشد، و او امام سیزدهم و قائم مورد انتظاری است که آرزویش را دارند.

۷- حذلم بن بشیر روایت کرده است: به علی بن حسین علیه السلام گفتم: خروج مهدی را برایم توصیف بفرما، و دلایل و نشانه‌هایش را به من بشناسان. فرمود: «قبل از خروج او مردی خروج می‌کند که به او در سرزمین جزیره عوف سلمی گفته می‌شود. اقامتگاه او در تکریت است و او در مسجد دمشق کشته می‌شود. سپس شعیب بن صالح از سمرقند خروج می‌کند. پس از آن، سفیانی ملعون از وادی خشک بیرون می‌آید و او از نسل عتبه بن ابی سفیان است. وقتی سفیانی ظهور کند، مهدی غایب می‌شود، و بعد از آن خروج می‌کند»^۱

می‌دانیم سفیانی قبل از امام مهدی محمد بن حسن علیه السلام ظهور می‌کند، درحالی که این روایت خلاف آن را می‌گوید. پنهان شدن مهدی علیه السلام هنگام ظهور سفیانی به این معناست که قبل از او ظاهر بوده است، و این تناقض حل نمی‌شود مگر با گفتن این که مهدی مورد نظر در اینجا همان امام مهدی محمد بن حسن علیه السلام نیست، بلکه مهدی دیگری است که روایات بالا درباره‌اش صحبت کرده‌اند، و او احمد علیه السلام است.

۸- اربلی در کتاب «کشف الغمة» روایت کرده است: صدقه بن موسی، از پدرش، از امام رضا علیه السلام نقل کرده است که فرمود: «خلف صالح از فرزندان ابومحمد حسن بن علی است، و او صاحب الزمان و مهدی است.» (الخلف الصالح من ولد أبي محمد الحسن بن علي وهو صاحب الزمان وهو المهدي)^۲.

۱. غیبت، طوسی، ص ۴۴۴.

۲. کشف الغمة، ابن ابی الفتح اربلی، ج ۳، ص ۲۷۵؛ و از وی: بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۵۱، ص ۴۳. تستری در احقاق حق، ج ۱۳، ص ۸۷ گفته است: «ابن خشاب در کتاب خود "موالید اهل بیت" با سندی که به علی بن موسی الرضا علیه السلام می‌رسد نقل کرده است: خلف صالح از فرزندان ابومحمد حسن بن علی است، و او

ابومحمد حسن بن علی همان امام عسکری (علیه السلام) است و او فرزندی جز امام مهدی (علیه السلام) ندارد. بنابراین، چون خلف صالح از فرزندان ایشان (علیه السلام) است، پس باید منظور از آن از نسل وی باشد، یعنی از فرزندان امام مهدی (علیه السلام)؛ و این براساس خوانش عبارت «ولد» به صورت جمع یعنی «وُلْد» (فرزندان) است؛ اما اگر آن را به صورت مفرد یعنی «وَلَد» (فرزند) بخوانیم، معنایی که گفتیم روشن تر و واضح تر خواهد بود؛ زیرا نفرموده است «ولده» بلکه فرموده است «من ولده».

روایات دیگری نیز هست که می توان به آنها استناد کرد، اما آنچه ذکر شد کفایت می کند، ان شاء الله تعالی.

* * *

امام سیزدهم، مهدی اول از مهدیون دوازده‌گانه و یمانی موعود است

پیش‌تر، در روایات مهدیون (علیه السلام)، روایت زیر را آورده‌ایم:

از ابو حمزه، از ابوعبدالله (علیه السلام) در حدیثی طولانی روایت شده است که فرمود: «ای

ابو حمزه، از ما پس از قائم، یازده مهدی از فرزندان حسین (علیه السلام) هستند.»^۱

بدیهی است ممکن است عده‌ای این روایت را با روایاتی که آورده‌ایم و تصریح می‌کنند تعداد مهدیون (علیه السلام) دوازده مهدی است، متناقض بدانند؛ اما بعد از آنچه ارائه کردیم - به‌ویژه در بحث قبلی - باید برای خواننده تیزهوش موضوع روشن شده باشد؛ این‌که قائم ذکرشده در این روایت، امام مهدی محمدبن حسن (علیه السلام) نیست، بلکه فرزندش «احمد» است که مهدی اول از مهدیون دوازده‌گانه (علیه السلام) است.

مهدی اول همان یمانی موعود نیز هست، و این حقیقت از خواندن روایت وارده از امام باقر (علیه السلام) در خصوص یمانی موعود روشن می‌شود، که فرموده است: «خروج سفیانی و یمانی و خراسانی در یک سال و یک ماه و یک روز است، همچون مهره‌های تسبیح پشت سر یکدیگر. عذاب و مصیبت از هر سو رو می‌کند. وای بر کسی که با آنان مخالفت کند. در میان پرچم‌ها، پرچمی هدایتگر از پرچم یمانی نیست؛ پرچم هدایت همان است، زیرا شما را به‌سوی صاحب‌تان دعوت می‌کند. وقتی یمانی خروج کرد، فروش سلاح برای مردم و هر مسلمانی حرام می‌شود؛ و وقتی یمانی خروج کرد، به‌سوی او بشتاب، زیرا پرچمش پرچم هدایت است؛ و بر هیچ مسلمانی جایز نیست از او روی‌گردان شود و کسی که چنین کند اهل آتش است، زیرا او به حق و به راه

۱. غیبت طوسی، ص ۴۷۸ و ۴۷۹.

مستقیم دعوت می‌کند.^۱

در این روایت، امام باقر (علیه السلام) پرچم یمانی را به‌عنوان «پرچم هدایت» و «هدایت‌گترین پرچم‌ها» توصیف می‌کند، و یمانی را به‌عنوان کسی که «به‌سوی حق و راه مستقیم دعوت می‌کند» و «کسی که روی‌گردان از او از اهل آتش است» معرفی می‌کند؛ و این مضامین نشان می‌دهد یمانی از همان عترتی است که خداوند و فرستاده‌اش (صلی الله علیه و آله) ما را به تمسک به آنها امر کرده‌اند، همان‌طور که در حدیث مشهور ثقلین آمده است.

این‌که پرچم یمانی هدایت‌گترین پرچم‌هاست و او همواره و پیوسته به‌سوی حق و راه مستقیم هدایت می‌کند، یعنی او مردم را به باطل وارد نمی‌کند و از حق خارج نمی‌سازد؛ و این نص بر عصمت او (علیه السلام) است.

صفار روایت کرده است: سندی بن محمد به ما گفت: از صفوان، از عبدالله بن سعد اسکاف، از حریر، از محمد بن عمر بن حسن (علیه السلام) نقل کرده است که گفت: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «هرکس خوش دارد همچون من زندگی کند و همچون من بمیرد و وارد بهشتی شود که پروردگارم به من وعده داده است، که شاخه‌ای از شاخه‌هایش را به دست خود کاشته و سپس به آن گفته است "باش" پس موجود شده، باید بعد از من تحت ولایت علی بن ابی طالب (علیه السلام) و اوصیا از ذریه من باشد؛ زیرا آنها شما را از هدایت خارج نمی‌کنند و به گمراهی باز نمی‌گردانند؛ و به آنان آموزش ندهید، زیرا از شما داناترند.»^۲

و از ابوالحسن بن رضا (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «هرکس دوست دارد مانند من زندگی کند و مانند من بمیرد و وارد بهشت عدن شود که پروردگارم به من وعده داده است، که شاخه‌ای از شاخه‌هایش را به دست خود کاشته و سپس به آن گفته است "باش" پس موجود شده، باید به ولایت علی بن ابی طالب (علیه السلام)

۱. غیبت نعمانی، ص ۲۶۴.

۲. بصائر الدرجات، محمد بن حسن صفار، ص ۷۰.

امام سیزدهم، مهدی اول از مهدیون دوازده گانه و یمانی موعود است ۱۰۹

و اوصیای بعد از او گردن نهد؛ زیرا آنها شما را از هدایت خارج نمی کنند و به گمراهی وارد نمی سازند.»^۱

همچنان که حرمت روی گردانی از او و این که کسی چنین کند مستحق آتش می شود، به وضوح نشان می دهد او حجتی واجب الاطاعه است.

در خصال روایت شده است: پدرم علیه السلام به ما گفت: سعدبن عبدالله به ما گفت: احمدبن محمدبن عیسی، از پدرش، از حمادبن عیسی، از عمربن اذینه، از ابان بن ابی عیاش، از سلیم بن قیس هلالی نقل کرده است که گفت: از امیرالمؤمنین علیه السلام شنیدم که می فرمود: «از سه [نفر] بر دینتان برحذر باشید: کسی که قرآن را می خواند تا آنجا که بهجت و سرورش را بر خود می بینی، ولی او بر همسایه اش شمشیر برکشیده و وی را به شرک متهم می کند.» عرض کردم: ای امیرالمؤمنین، کدامیک از این دو به شرک سزاوارترند؟ فرمود: «متهم کننده؛ و کسی که دروغ ها، خوار و حقیرش کرده است. هرگاه اتفاق دروغینی بیفتد، او با طولانی تر از آن طولانی اش می کند؛ و مردی که خداوند به او تسلطی داده و می پندارد اطاعت از او همان اطاعت از خداست، و نافرمانی از او نافرمانی خداست؛ درحالی که دروغ می گوید؛ چراکه هیچ اطاعتی برای مخلوق، در سرپیچی از خالق نیست. شایسته نیست دوستی مخلوق برای سرپیچی از خدا باشد. پس اطاعتی در سرپیچی و معصیت او نیست، و کسی که از خدا سرپیچی کرده، صاحب هیچ اطاعتی نیست؛ بلکه اطاعت فقط از آن خداوند و فرستاده اش صلی الله علیه و آله و والیان امر است؛ تنها به این دلیل خدا به اطاعت از رسول صلی الله علیه و آله فرمان داده که او معصومی پاک است و به معصیت فرمان نمی دهد؛ و به اطاعت از اولوالأمر دستور داده است، تنها به این دلیل که آنان معصومانی پاک هستند و به نافرمانی او دستور نمی دهند.»^۲

۱. بصائر الدرجات، محمدبن حسن صفار، ص ۷۱ و ۷۲.

۲. الخصال، شیخ صدوق، ص ۱۳۹.

حال که روشن شد یمانی یکی از حجت‌های خداوند سبحان و متعال است و همان‌طور که پیش‌تر گفته شد حجت‌های بعد از رسول خدا (ص) امامان و مهدیون (عج) هستند، پس یمانی باید همان امام سیزدهم «احمد» باشد که در وصیت رسول خدا (ص) ذکر شده است.

* * *

احادیث پرچم‌های سیاه

احادیث مربوط به پرچم‌های سیاه آنچه را پیش‌تر ذکر شد تأیید می‌کنند ... و امام سیزدهم فرمانده پرچم‌های سیاه است.

از مجموع روایاتی که درباره موضوع پرچم‌های سیاه وارد شده‌اند، به‌وضوح و روشنی به‌طوری که هیچ فرد بانصافی در آن مجادله نمی‌کند، استنباط می‌شود قائم یا صاحب‌الامر، امام سیزدهم یا فرزند امام مهدی محمدبن حسن (علیه السلام) است؛ و ما پیش‌تر به تفصیل درباره این موضوع در کتاب «جامع‌الادله» بحث کرده‌ایم. اکنون به‌طور مختصر آنچه را در آنجا به تفصیل آورده‌ایم مروری می‌کنیم؛ به‌صورت زیر:

از رسول خدا (ص) روایت شده است: «... تا این‌که پرچم‌های سیاه از مشرق برافراشته خواهد شد؛ آنها حق را می‌خواهند، ولی به آنها داده نمی‌شود؛ سپس حق را می‌خواهند، ولی به آنها داده نمی‌شود؛ سپس حق را می‌خواهند، ولی به آنها داده نمی‌شود؛ سپس می‌جنگند و پیروز می‌شوند. هرکدام از شما و از اعقاب شما آن را درک کرد باید به‌سوی امام اهل‌بیت من بیاید، حتی سینه‌خیز بر روی برف‌ها؛ که این پرچم‌ها پرچم هدایت‌اند؛ تا این‌که آن را به مردی از اهل‌بیت من می‌دهند، که نامش همانند نام من و نام پدرش همانند نام پدرم است. او زمین را پر از عدل و داد می‌کند، همان‌طور که از ظلم و ستم پر شده است.»^۱

در این روایت، رسول خدا (ص) درباره فرمانده یاران پرچم‌های سیاه صحبت می‌کند و او را «امام اهل‌بیت من» توصیف می‌کند. این روایت، حتی با وجود عامی (سنی) بودنش، شاهی از روایات خاصه (شیعه) دارد.

۱. دلائل الامامة، ص ۴۴۶؛ معجم احادیث امام مهدی (علیه السلام)، ج ۱، ص ۳۸۲.

ابوجعفر امام باقر (علیه السلام) فرموده است: «گویا می بینم قومی در مشرق قیام کرده اند؛ حق را می طلبند، ولی به آنها نمی دهند؛ دوباره آن را می طلبند، ولی به آنها نمی دهند. پس چون چنین دیدند، شمشیرهای خود را روی شان هایشان می گذارند؛ سپس آنچه را می خواهند به آنها می دهند، ولی آن را نمی پذیرند؛ تا این که قیام می کنند و آن را جز به صاحبان نمی دهند. کشته هایشان شهید هستند. اگر من آن را درک می کردم، قطعاً خودم را برای صاحب این امر حفظ می کردم.»^۱

این روایت دلالت دارد بر این که صاحب الامر، فرمانده پرچم های سیاه است. و امام باقر (علیه السلام) می فرماید، اگر صاحب پرچم های سیاه را درک می کرد، قطعاً به جماعت او می پیوست؛ و به این ترتیب، ایشان (علیه السلام) بیان می فرماید که فرمانده پرچم های سیاه یکی از حجت های خداوند سبحان و متعال است.

دستور امیرالمومنین (علیه السلام) به پیوستن به پرچم های سیاه و شهید شدن در سایه این پرچم ها نیز به همین مطلب دلالت می کند: «ای عامر، وقتی شنیدی پرچم های سیاه از خراسان می آیند، حتی اگر در صندوقی قفل شده بودی، باید آن قفل و صندوق را بشکنی تا زیر آن [پرچم ها] کشته شوی؛ و اگر نتوانستی، آن قدر تقلا کن تا زیر آن [صندوق] کشته شوی.»^۲

از ابوبصیر، از ابوعبدالله (علیه السلام)، روایت شده است که فرمود: «خداوند، جلیل تر، کریم تر و بزرگ تر از آن است که مردم را بدون امام عادل رها کند.» عرض کردم: فدایت شوم، به من خبری بدهید که با آن آسایش یابم. فرمود: «ای ابامحمد، امت محمد هرگز آسایش و فرجی نخواهد یافت تا زمانی که سلطنت بنی فلان برقرار باشد. وقتی سلطنت آنها منقرض شد، خداوند مردی از ما اهل بیت را برای امت محمد آماده می کند؛ که با تقوا حرکت می کند و به عدالت عمل می نماید و در داوری خود رشوه نمی گیرد. و به خدا سوگند، من اسم او و اسم پدرش را می دانم. سپس آن مرد

۱. غیبت نعمانی، ص ۲۸۱.

۲. معجم احادیث امام مهدی (علیه السلام)، ج ۳، ص ۷۹.

کوتاه‌قد که گردنی قوی دارد و دارای دو خال سیاه است به‌سوی ما خواهد آمد؛ همان قائم عادل و حافظ امانت الهی؛ او زمین را پر از عدل و داد می‌کند، چنان‌که فاجران آن را پر از ظلم و ستم کرده‌اند.»^۱

این مردی که امام صادق (علیه السلام) او را به‌عنوان «مردی از ما اهل بیت» توصیف می‌کند فرمانده پرچم‌های سیاه است که پیش از امام مهدی محمدبن حسن (علیه السلام) خروج می‌کند. و او همان کسی است که امیرالمؤمنین (علیه السلام) او را به‌عنوان «بنده‌ای خشن و با نسب ناشناخته» توصیف می‌کند؛ یعنی کسی که انتسابش به امام مهدی (علیه السلام) به‌خاطر شرایط غیبت ناشناخته است. امیرالمؤمنین (علیه السلام) بر منبر کوفه فرمود: «باید آسیابی باشد که به گردش درآید؛ پس وقتی بر محور خود استوار و بر پایه خود ثابت شد، خداوند بنده‌ای سخت‌گیر با اصل و نسبی ناشناس را بر آن برمی‌انگیزد که پیروزی با اوست. موهای یاران او بلند است و آنها سبیل دارند و جامه‌هایشان سیاه است؛ و صاحب پرچم‌های سیاه هستند. وای بر کسی که با آنان ستیز کند، که بی‌محبا او را می‌کشند. به خدا سوگند، گویا من به آنها و به کارهایشان نگاه می‌کنم و به آنچه فاجران و اعراب سرکش از آنها می‌بینند، می‌نگرم. خدا آنها را بدون هیچ ترحمی بر ایشان مسلط می‌سازد؛ پس آنها را در شهر خودشان، در ساحل فرات، در شهرهای بیابانی و ساحلی، به جزای آنچه کرده‌اند بی‌محبا می‌کشند؛ و پروردگار تو به بندگان ستم نمی‌کند.»^۲

این‌که او از نسل امام مهدی (علیه السلام) است با فرمایش امیرالمؤمنین (علیه السلام) تأیید می‌شود: «... مردی از اهل بیتش، از مشرق، قبل از مهدی خروج می‌کند که شمشیر را هشت ماه بر دوش می‌گذارد، و می‌کشد و می‌کشد و به‌سوی بیت المقدس می‌رود، و به آنجا نمی‌رسد مگر این‌که بمیرد.»^۳ این مرد، وزیر امام مهدی و جانشین اوست؛ همان‌طور که روایات زیر نشان

۱. بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۲۶۹.

۲. غیبت نعمانی، ص ۲۶۵.

۳. الممهدون، کورانی، ص ۱۱۰.

می‌دهند:

در «شرح احقاق الحق» آمده است: «... خداوند، از مشرق، وزیر مهدی را علیه سفیانی مبعوث می‌کند. او سفیانی را تا شام تارومار می‌کند.»^۱
از سیدبن طاووس در «ملاحم» روایت شده است: «اگر دیدید پرچم‌های سیاه از خراسان آمدند، به‌سوی آنها بروید، حتی با خزیدن بر روی برف؛ زیرا در آنها، خلیفه مهدی است.»^۲

بنابراین وزیر مهدی و مردی از اهل بیت او، خلیفه و جانشین اوست؛ یعنی وصی اوست.

همانند آن، حدیث واردشده از رسول خدا (ص) است: «نزد گنج شما، سه نفر کشته می‌شوند که همه فرزند خلیفه‌اند. سپس [حکمرانی] به هیچ‌کدام از آنها نمی‌رسد. سپس پرچم‌های سیاه از مشرق ظاهر می‌شوند و با آنها به‌گونه‌ای می‌جنگند که هیچ قومی نجنگیده است.» سپس جوانی را ذکر کرد و فرمود: «اگر او را دیدید، با او بیعت کنید؛ زیرا او خلیفه مهدی است.»^۳

این روایت به شکل دیگری آمده که در انتهای آن آمده است: «زیرا او خلیفه خدا مهدی است»، همان‌طور که در «العرف الوردی فی أخبار المهدی» آمده است:

از ثوبان نقل شده است که گفت: رسول خدا (ص) فرمود: «نزد گنج شما، سه [نفر] کشته می‌شوند که هر سه فرزند خلیفه‌اند. سپس [حکمرانی] به هیچ‌کدام نمی‌رسد. سپس پرچم‌های سیاه از طرف مشرق ظاهر می‌شوند، و شما را به‌گونه‌ای می‌کشند

۱. شرح احقاق حق، ج ۲۹، ص ۶۲۰.

۲. الملاحم و الفتن، ص ۵۲.

۳. بشارة الاسلام، سید مصطفی کاظمی، ص ۳۷، ناشر قم، واحد پژوهش‌های اسلامی، مؤسسه بعثت، تهران، چاپ اول، ۱۴۰۱ هـ.ق.

که هیچ قومی چنین نکرده است. سپس خلیفه خدا مهدی می‌آید. اگر [خبر] او را شنیدید، به‌سوی او بروید و با او بیعت کنید، حتی سینه‌خیز بر روی برف؛ زیرا او خلیفه خدا مهدی است.»^۱

خبر دیگری نیز از منابع عامه هست که طولانی است: «... پس درحالی که آنها در این وضعیت هستند، خبر خروج دجال و اجتماع مردم گرد او به خلیفه مهدی می‌رسد. پس آن غنائم را ترک می‌کنند و به‌سرعت به سرزمین‌های خود برای جنگ با دجال بازمی‌گردند. گفته می‌شود: مهدی به‌سوی دجال حرکت می‌کند درحالی که عمامه رسول خدا ﷺ را بر سر دارد. آنها با هم روبه‌رو می‌شوند و جنگی شدید درمی‌گیرد، و از یاران دجال بیش از سی هزار نفر کشته می‌شوند. سپس دجال شکست می‌خورد و به‌سوی بیت المقدس می‌رود ...»^۲

از امام رضا علیه السلام روایت شده است که فرمود: «ساعت بر پا نمی‌شود تا این که قائم به‌حق از ما قیام کند، و این زمانی است که خداوند به او اذن دهد؛ هرکس از او پیروی کند نجات یابد و هرکه از او تخلف کند هلاک شود. ای بندگان خدا، به‌سوی او بروید، حتی اگر بر روی برف بخیزید، زیرا او خلیفه خداوند عزوجل است.»^۳

منظور از این فرمایش: «به‌سوی او بروید، حتی سینه‌خیز بر روی برف»، اشاره به فرمانده پرچم‌های سیاه است؛ پس او قائم و خلیفه خداست؛ و در روایات آمده است صاحب پرچم‌های سیاه، پرچم را به امام مهدی علیه السلام تسلیم می‌کند. پس او خود امام مهدی نیست، بلکه این اشاره‌ای قوی است به این که او «احمد» مذکور در وصیت رسول خدا ﷺ است. امام باقر علیه السلام فرموده است: «خداوند گنج‌هایی در طالقان دارد که نه از طلاست و نه از نقره؛ دوازده هزار نفر در خراسان اند که شعارشان "احمد.. احمد" است، و جوانی از بنی‌هاشم آنها را فرماندهی می‌کند که روی قاطری خاکستری سوار است و پیشانی‌بندی سرخ بر سر دارد. گویا

۱. العرف الوردی فی اخبار المهدی، ج ۱، ص ۶۴.

۲. احقاق الحق، تستری، ج ۱۳، ص ۳۷۴.

۳. المعجم الموضوعی - احادیث امام مهدی، ص ۶۰۶.

او را می‌بینم که از فرات عبور می‌کند. پس اگر چنین شنیدید، به‌سوی او بشتابید، حتی اگر بر روی برف بخیزید.^۱ و سر دادن اسم «احمد» به‌عنوان شعار ناشی از این است که - به احتمال زیاد - او فرمانده‌شان است.

از مسعده بن صدقه نقل شده است که گفت: از ابوعبدالله (علیه السلام) نقل کرده است که فرمود: «امیر المؤمنین (علیه السلام) در مدینه خطبه خواند و فرمود: ... و بدانید اگر از طلوع‌کننده مشرق پیروی کنید، او شما را به راه‌های روشن رسول خدا می‌برد و شما را از کری و گنگی شفا خواهد داد و شما را از رنج آنچه طلب می‌کردید و خود را به زحمت می‌انداختید آسوده خواهد کرد و بار سنگین را از گردن خود به پایین خواهید انداخت. خداوند کسی را از رحمت خود دور نمی‌سازد، مگر آن‌که سر باز زند و ستم کند و به بیراهه برود و چیزی را که متعلق به او نیست تصرف کند: ﴿وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾ (و آنان که ستم کردند به‌زودی خواهند دانست به کدامین بازگشتگاه بازخواهند گشت).»^۲

«طلوع‌کننده مشرق» یعنی کسی که از مشرق ظهور می‌کند، و او صاحب پرچم‌های سیاه است؛ و این‌که او راه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را می‌پیماید، یعنی او معصوم است و مردم را به باطل نمی‌برد و از هدایت خارج نمی‌کند؛ و ظاهر از این فرمایش «و به بیراهه رود» اشاره به همین معنی است. سخن امیر المؤمنین (علیه السلام) که به‌وضوح به پیروی از طلوع‌کننده مشرق تشویق می‌کند، بر حجت بودن او از جانب خداوند سبحان و متعال دلالت می‌نماید.

* * *

۱. منتخب انوار المصیئه، ص ۳۴۳.

۲. الإرشاد، شیخ مفید، ج ۱، ص ۲۹۰ و ۲۹۱؛ بحار الأنوار، ج ۳۴، ص ۱۵۵ و ۱۵۶ و ج ۵۱، ص ۱۱ و ۱۱۲ با اختلافی اندک؛ کافی، ج ۸، ص ۶۶.

امام سیزدهم مکلم موسی است

در خطبه امیرالمؤمنین (علیه السلام) معروف به خطبه «تطنجیه» آمده است: «هنگامی که ناقوس به صدا درآید و سایه شوم کابوس بر همه جا سنگینی کند و جاموس [آن که ساکت بود] سخن بگوید، در چنین زمانی، شگفتی‌ها پدید خواهد آمد؛ و چه شگفتی‌هایی! وقتی آتش در بصری شعله‌ور شود و پرچم‌های عثمانی در وادی سودا ظاهر گردد، بصره آشوب شود و بعضی بر بعضی دیگر پیروز شوند، و هر قومی بر قوم دیگر بتازد و لشکریان خراسان به جنبش درآیند، و شعیب بن صالح تمیمی از مرکز طالقان قیام کند، و در خوزستان با سعید سوسی بیعت شود، و پرچی برای استقلال کردها برافراشته شود، و عرب‌ها بر بلاد ارمنی‌ها و سیکلوب‌ها غالب شوند، و هرقل در قسطنطنیه در برابر فرمانده سفیان تسلیم شود، آنگاه منتظر ظهور کسی باشید که در طور سینا از درخت با موسی سخن گفت.»^۱

در این روایت، کسی که با موسی سخن گفت در عصر ظهور ظاهر می‌شود، همان‌طور که نشانه‌های گفته‌شده در روایت به او دلالت می‌کنند. حال این مکلم موسی چه کسی است؟

در بصائرالدرجات آمده او یکی از کرویین است. روایت تقدیم می‌شود:

یکی از اصحاب ما، از احمد بن محمد سیاری نقل کرده است که گفت: از احمد بن محمد شنیدم که می‌گفت: ابومحمد عبید بن ابوعبدالله فارسی و چند نفر دیگر به‌طور مرفوع از اباعبدالله (علیه السلام) روایت کرده‌اند که فرمود: «کرویین قومی از شیعیان ما از خلقت نخستین هستند که خدا آنها را در پشت عرش قرار داد و اگر نور یکی از آنها بر

۱. مشارق انوار الیقین، حافظ رجب برسی، ص ۲۶۵؛ الزام‌الناصب فی اثبات حجة الغائب، شیخ علی یزدی حائری،

اهل زمین تقسیم می‌شد، قطعاً برای آنها کافی بود. موسی (علیه السلام) همین که خواسته خود را از پروردگارش درخواست کرد، پروردگارش به یکی از کروییان فرمان داد؛ پس او بر کوه تجلی یافت و آن را متلاشی کرد.»^۱

کسی که بر کوه تجلی کرد همان کسی بود که با موسی تکلم کرد، همان‌طور که روایت زیر نشان می‌دهد:

تمیم بن عبدالله بن تمیم قرشی رضی الله عنه برای ما روایت کرد و گفت، پدرم به من گفت: از حمدان بن سلیمان نیشابوری، از علی بن محمد بن جهم نقل کرد که در مجلس مأمون حضور داشتیم و امام رضا علیه السلام نیز آنجا بود. مأمون به ایشان گفت: ای فرزند رسول خدا، آیا از گفته‌های شما نیست که پیامبران معصوم‌اند؟ امام رضا علیه السلام فرمود: «بله.» پس مأمون درباره آیاتی از قرآن از ایشان سؤال کرد، از جمله این که پرسید: پس معنای سخن خداوند متعال چیست که می‌فرماید: ﴿وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ نَرَاكَ﴾^۲ (و چون موسی به میعاد ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت، عرض کرد: «پروردگارا، خود را به من بنمای تا به تو بنگرم.» فرمود: هرگز مرا نخواهی دید) تا آخر آیه؟ چگونه ممکن است کلیم خدا، موسی بن عمران علیه السلام نداند که خداوند دیده نمی‌شود تا چنین پرسشی را مطرح کند؟

امام رضا علیه السلام فرمود: «کلیم خدا موسی بن عمران علیه السلام می‌دانست خداوند با چشم‌ها دیده نمی‌شود، اما وقتی خداوند عزوجل با او سخن گفت و او را نزدیک خودش برد، به‌سوی قومش بازگشت و به آنها گفت، خداوند با او سخن گفته و او را نزدیک خود برده و با او نجوا کرده است. قومش گفتند: ما هرگز به تو ایمان نمی‌آوریم تا این که ما نیز صدای او را درست مثل تو بشنویم. این قوم هفت صد هزار نفر بودند. موسی از میان آنها هفتاد هزار نفر را برگزید، و سپس از میان آنها هفت هزار نفر را برگزید، و

۱. بصائر الدرجات، محمد بن الحسن الصفار، ص ۸۹.

۲. سورة اعراف، آیه ۴۳

سپس از میان آنها هفتصد نفر را برگزید، و در نهایت از میان آنها هفتاد نفر را برای میقات پروردگار برگزید و با آنها به طور سینا رفت. آنها را در دامنه کوه جای داد، و موسی علیه السلام خودش به طور صعود کرد و از خداوند تبارک و تعالی خواست با او سخن بگوید و آنها نیز صدای او را بشنوند. خداوند که یادش بلند است، با موسی سخن گفت و آنها صدایش را از بالا و پایین و راست و چپ و پشت و جلو شنیدند؛ زیرا خداوند عزوجل صدا را در درخت ایجاد کرد و آن را از آنجا منتشر کرد تا آنها صدای او را از همه جهات بشنوند. آنها گفتند: ما به تو ایمان نمی آوریم که این صدایی که شنیدیم صدای خداست، تا وقتی که خدا را آشکارا ببینیم. وقتی این سخن بزرگ را گفتند و تکبر ورزیدند و سرکشی کردند خداوند عزوجل صاعقه ای بر آنها فرستاد و به سبب ظلمشان آنها را گرفت و مردند. موسی علیه السلام گفت: ای پروردگار، به بنی اسرائیل چه بگویم وقتی به سویشان بازگردم و بگویند: تو آنها را بردی و کشتی، چون در ادعایت که گفתי خدا با تو مناجات کرد، صادق نبودی؟ خداوند آنها را زنده کرد و آنها را با موسی فرستاد. آنها گفتند: اگر تو از خدا می خواستی تا خود را به تو نشان دهد و تو او را ببینی، قطعاً تو را اجابت می کرد، و تو به ما خبر می دادی او چگونه است تا او را به درستی بشناسیم. موسی علیه السلام گفت: ای قوم، خدا با چشم دیده نمی شود، و هیچ کیفیتی ندارد. او فقط با آیاتش شناخته می شود و با نشانه هایش دانسته می شود. آنها گفتند: ما هرگز به تو ایمان نمی آوریم تا زمانی که از او بخواهی. موسی علیه السلام گفت: ای پروردگار، تو قطعاً سخن بنی اسرائیل را شنیده ای و تو به صلاح آنها دانستی. خداوند عزوجل به او وحی کرد: ای موسی، آنچه را آنها خواستند از من بخواه؛ من تو را به خاطر جهل آنان مؤاخذه نمی کنم. در آن هنگام، موسی علیه السلام گفت: پروردگار، خودت را به من نشان بده تا تو را ببینم. خداوند فرمود: هرگز مرا نخواهی دید، ولی به کوه بنگر اگر در جای خود باقی ماند (درحالی که داشت فرو می ریخت)، مرا خواهی دید. هنگامی که پروردگارش به کوه جلوه کرد، آن را خرد کرد، و موسی بیهوش افتاد.

وقتی به هوش آمد گفت: ﴿سبحانک تبت إلیک﴾ (بازگشتم به شناخت تو از جهالت قومم)؛ و من اولین مؤمنان از آنان هستم که تو دیده نمی شوی. «مأمون گفت: تبارک الله بر تو، ای اباالحسن.»^۱

اما ممکن است گفته شود: در «مشارق انوار الیقین» آمده است که امیرالمؤمنین (علیه السلام) مکلم موسی (علیه السلام) بوده است. در این کتاب، آمده است: «... و اما این فرمایش: ﴿فَلَمَّا تَجَلَّىٰ رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا﴾ (پس چون پروردگارش بر کوه تجلی کرد، آن را خرد کرد) و تجلی فقط از موجود دارای شکل و جسم ممکن است، و پروردگار معبود جسم نیست. بنابراین منظور تجلی نور پروردگار است، و نور اول نور محمد و علی است که از همه جهات تجلی می کند، و خداوند یگانه حق از همه جهات تجلی می کند، پس با نور صفاتش در چیزها تجلی کرده، و با جلال ذاتش از جهات تجلی کرده است؛ و این اشاره ای است به این فرمایش: "من مکلم موسی از درخت هستم: ای موسی، من آن نور هستم."»^۲

پاسخ به آن: همان طور که در روایت اول آمده است ظهور مکلم موسی در عصر ظهور اتفاق می افتد، پس نمی تواند منظور از او خود علی (علیه السلام) باشد؛ اما این که در این خصوص روایت شده او علی (علیه السلام) است، به این معنا تفسیر می شود که منظور مردی از نسل اوست، همان طور که در روایت زیر آمده است:

محمدبن حسن به ما گفت، محمدبن حسن صفار به ما گفت، احمدبن محمد به ما گفت، از عثمان بن عیسی، از صالح بن میثم، از عبايه اسدی روایت کرده است که گفت: از امیرالمؤمنین (علیه السلام) - درحالی که تکیه داده بود و من بالای سرش ایستاده بودم - شنیدم می فرمود: «در مصر منبری بنا می کنم، و ساختمان های سنگی دمشق را یک به یک ویران خواهم نمود، و یهود و نصارا را از همه سرزمین های عرب

۱. توحید، صدوق، ص ۱۲۱ و ۱۲۲.

۲. مشارق انوار الیقین، حافظ رجب برسی، ص ۳۰۴.

بیرون خواهیم راند و عرب را با این عصای خود هدایت خواهیم کرد.» عبایه می‌گوید، به آن حضرت عرض کردم: ای امیرالمؤمنین، گویی شما خبر می‌دهی بعد از مردن بار دیگر زنده خواهید شد؟ حضرت فرمود: «هیئات، ای عبایه! تو به راه دیگری رفته‌ای [آن‌گونه که تو گمان کرده‌ای نیست]؛ آنچه را گفتم، مردی از دودمانم انجام خواهد داد.» مؤلف این کتاب رحمته گفته است: امیرالمؤمنین علیه السلام در این حدیث از عبایه اسدی و در حدیث قبلی از ابن کواء تقیه کرده است، زیرا آنها توانایی تحمل اسرار آل محمد علیهم السلام را نداشتند.^۱

می‌گوییم: این که دربارهٔ کربوبیان می‌فرماید آنها «قومی از شیعیان ما هستند»، ما را به آنچه از ابوبصیر نقل شده است می‌برد:

به صادق جعفر بن محمد علیه السلام عرض کردم: ای پسر رسول خدا، من از پدر شما شنیدم که می‌فرمود: بعد از قائم دوازده امام هستند. امام علیه السلام فرمود: «ایشان فرمود دوازده مهدی و نفرمود دوازده امام؛ ولی آنها قومی از شیعیان ما هستند که مردم را به دوستی و شناخت حق ما دعوت می‌کنند.»^۲ و قائم مهدی اول از مهدیون دوازده‌گانه علیهم السلام است.

۱. بحارالأنوار: ج ۵۳، ص ۶۰. می‌گوییم: اکنون روشن شده است تقیه‌ای در کار نبوده است.

۲. کمال الدین و تمام النعمه، ص ۳۵۸؛ مختصر فی بصائر الدرجات، ص ۲۱۲، و در آن آمده است: «بعد از قائم، دوازده امام خواهند بود» و این شاید به سیاق نزدیک‌تر باشد.

روایات دلالت‌کننده بر ائمه دوازده‌گانه

مقدمه

روایات دلالت‌کننده بر امامان دوازده‌گانه علیهم‌السلام بسیار زیاد است و منابع خاصه و عامه، هر دو، آنها را نقل کرده‌اند. شاید کثرت نسبی آنها نسبت به روایاتی که درباره دوازده مهدی صحبت می‌کنند، یکی از دلایل این تصور بوده که مفاد آنها با وجود مهدیون پس از ائمه دوازده‌گانه علیهم‌السلام در تعارض است.

همچنین، یکی دیگر از دلایل این تصور، این نکته است که در زبان مردم، مذهب حق به نام «مذهب اثنی‌عشری» (دوازده‌امامی) شهرت یافته است؛ و در نهایت - و شاید دلیل اصلی که دلایل دیگر از آن سرچشمه گرفته‌اند - این است که اختلاف و کشمکش‌های عقیدتی با مخالفان مذهب حق، برای اثبات امامت دوازده‌امام بعد از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم متمرکز بوده؛ به دلیل حضور آنان [در میان مردم] و ظلم و ستمی که از سوی پادشاهان غاصب خلافت بر آنان وارد آمده است.

به عبارت دیگر، واقعیت عملی خارجی، معادله‌ای فکری تحمیل کرده که تمرکز بر دوازده‌امام را ترجیح می‌دهد. از این رو، امامان علیهم‌السلام درباره حقیقت تنصیب الهی ائمه دوازده‌گانه سخن گفته‌اند، و متکلمان و علمای پیرو آنان نیز بیشتر درباره همین شمار از خلفا سخن گفته‌اند؛ کسانی که وجود خارجی داشته‌اند، ظلم‌هایی بر آنان رفته، و مناصب الهی‌شان غصب شده است.

بنابراین ماهیت تحركات سیاسی و فکری، دلیل به وجود آمدن تفاوت نسبی در تمرکز بر این تعداد از اوصیای رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بوده است، بدون در نظر گرفتن تعداد دیگری که شامل مهدیون می‌شود؛ و بنده می‌گویم «تفاوت نسبی»، زیرا آنچه از اهل بیت علیهم‌السلام درباره تثبیت عقیده مهدیون و این که آنها امتداد طبیعی دوازده‌امام هستند صادر شده - به هر

حال - کم نبوده، و حتی زیاد هم بوده، و برای حصول تأثیر مطلوب کافی بوده است. اما ذهن‌هایی که نزاع و کشمکش‌های گفته‌شده آنها را به خود مشغول کرده بود، این مسئله را به صورت و اندازه واقعی‌اش درک نکردند.

نباید دو نکته بسیار مهم را فراموش کنیم؛ اول: این که ائمه دوازده‌گانه (عج) مقامی بالاتر از مهدیون (عج) دارند، و حتی در برخی روایات آمده است که مهدیون «قومی از شیعیان ما» هستند؛ و این مقام بالاتر بی‌تردید اقتضا می‌کند که آنها در جاهایی متمایز گردند تا این خصوصیت به‌طور ویژه مشخص شود.

دوم: اعتقاد به مهدیون، به‌ویژه به نخستین مهدی، ایستگاه آزمایش جدیدی برای امت خواهد بود، همان‌طور که اعتقاد به ائمه دوازده‌گانه (عج) محل آزمون امت بوده است.

سخنان برخی علما

با آن که اعتقاد یا عدم اعتقاد علما برای کسی حجت نیست، اما ما سخنان برخی از آنها را ذکر می‌کنیم تا نشان دهیم بررسی متون واردشده از آل محمد (عج) برای اثبات اعتقاد به مهدیون (عج) کافی است، و این که هیچ تعارضی میان اعتقاد به آنها و اعتقاد به ائمه دوازده‌گانه (عج) وجود ندارد؛ و این که برخی از علما، و حتی از بزرگ‌ترین آنها، هیچ تعارضی میان روایات مربوط به ائمه دوازده‌گانه و روایات واردشده درباره مهدیون نمی‌دیدند.

در این زمینه، آنچه را قبلاً از قول سید مرتضی ذکر کرده‌ایم دوباره بازگو می‌کنیم، آنجا که او (عج) گفته است:

از او (عج) درباره وضعیت امامت بعد از امام زمان (عج) سؤال شده و وی گفته است:

«وقتی در مذهب ما مشخص است که جایز نیست هیچ زمانی خالی از امامی باشد که اقدام به اصلاح دین و مصالح مسلمین کند، و ما دلیل صحیحی در دست نداریم که خروج قائم برابر با از میان رفتن تکلیف باشد، پس زمان بعد از ایشان (عج) خالی از امام

واجب‌الاطاعه نخواهد بود؛ آیا چنین نیست؟ حال اگر بگوییم بعد از او (علیه السلام) امامی هست، این ما را از دوازده‌امامی بودن خارج می‌کند و اگر نگوییم بعد از ایشان (علیه السلام) امامی هست، ما اصلی را باطل کرده‌ایم که ستون مذهب است، یعنی قبح خالی بودن زمان از امام را باطل کرده‌ایم.»

او به این سؤال پاسخ می‌دهد و می‌گوید:

«ما مطمئن نیستیم با خروج صاحب‌الزمان محمدبن حسن (علیه السلام) تکلیف از میان برداشته شود؛ بلکه جهان می‌تواند بعد از ایشان زمانی طولانی باقی باشد، و جایز نیست زمان بعد از او (علیه السلام) خالی از ائمه باشد، و می‌تواند پس از ایشان (علیه السلام) امامانی باشند که به حفظ دین و مصالح اهل آن اقدام کنند، و این در راه‌هایی که ما از طریق ائمه (علیهم السلام) پیموده‌ایم به ما آسیبی نمی‌رساند؛ زیرا آنچه ما مکلف به آن هستیم و باید به آن ملتزم و متعبد باشیم این است که امامت این دوازده تن را بدانیم و بشناسیم و ما آن را با بیانی کافی و شافی توضیح دهیم؛ چراکه موضع نیاز و اختلاف همین مسئله است؛ و این ما را از این که شیعه دوازده‌امامی نامیده شویم خارج نمی‌کند؛ زیرا ما مکلف هستیم امامت آنها را بشناسیم. و ما این را به‌صورت کامل بیان کردیم، و با این خصوصیت از دیگران متمایز می‌شویم.»^۱

شیخ صدوق در «کمال‌الدین و تمام‌النعمه» گفته است:

«تعداد ائمه (علیهم السلام) دوازده نفر است، و دوازدهمین آنها کسی است که زمین را از عدل‌وداد پر می‌کند، همان‌گونه که از ظلم و ستم پر شده است؛ سپس بعد از ایشان (علیه السلام) طبق آنچه گفته‌شده بعد از او یا امامی خواهد بود، یا برپایی قیامت؛ و ما آن را بعید نمی‌دانیم مگر در اقرار به دوازده‌امام و اعتقاد به آنچه دوازدهمین برای بعد از خودش

ذکر می‌کند.^۱

و شیخ مفید در الإرشاد گفته است:

«و بعد از دولت قائم (علیه السلام)، هیچ دولتی نیست مگر آنچه از قیام فرزندش - ان شاء الله تعالی - روایت شده است، و روایت با قطع و یقین و به صورت ثابت شده برای آن وارد نشده است، و بیشتر روایات بیان می‌کنند مهدی این امت از دنیا نخواهد رفت مگر چهل روز پیش از قیامت، که در آن آشوب و فتنه است، و علامت خروج اموات، و بر پا شدن قیامت است؛ و خدا به آنچه واقع می‌شود دانایتر است. و از او بازدارندگی از گمراهی را خواستاریم، و به سوی راه هدایت، هدایت می‌طلبیم.»^۲

سخنان شیخ مفید نیز دلالت دارد بر این که او روایات مربوط به دوازده امام را با وجود امامانی بعد از آنها در تناقض نمی‌بیند، و گرنه احتمال قیام فرزندش بعد از او را مطرح نمی‌کرد.

شیخ نمازی در «مستدرک سفینه البحار» نیز همانند وی گفته است:

«باب خلفای مهدی و فرزندانش و وقایع پس از ایشان. اکمال الدین: از ابوبصیر روایت شده است: به صادق جعفر بن محمد (علیه السلام) عرض کردم: ای پسر رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، از پدرت (علیه السلام) شنیدم که می‌فرمود: «بعد از قائم دوازده امام هستند». صادق (علیه السلام) فرمود: «پدرم فقط فرمود: دوازده مهدی، و نفرمود: دوازده امام؛ ولی آنها گروهی از شیعیان ما هستند که مردم را به دوستی با ما و شناخت حق ما دعوت می‌کنند.»

می‌گوییم: این روشن‌کننده مراد از روایت ابوحمره و روایت منتخب البصائر است، و در آن و دیگر روایاتی که دلالت می‌کنند بر این که بعد از امام قائم (علیه السلام) دوازده مهدی هستند و این که آنها مهدیون از اوصیای قائم و قائمان به امر او هستند تا زمان از

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۷۷.

۲. الإرشاد، شیخ مفید، ج ۲، ص ۳۸۷.

حجت خالی نباشد، اشکالی وجود ندارد.»^۱

سید محمدباقر در کتاب خود جامعه فرعونیه گفته است:

«... سپس، بعد از ایشان - یعنی مهدی (عج) - دوازده خلیفه می‌آیند که طبق آن روش‌هایی که زیر نظر حجت مهدی (عج) وضع می‌شود، در میان مردم سیر می‌کنند. و در طول مدت ولایت این دوازده خلیفه، جامعه در سیری پرشتاب به سوی تکامل و ترقی پیش می‌رود ...»^۲

اما «سید محمد محمدصادق صدر» مبحثی در کتاب خود «تاریخ ما بعد الظهور» درباره مهدیون اختصاص داده و از ایشان (عج) با عنوان «اولیای صالح» نام برده است.^۳

کورانی در کتاب «عصر ظهور» گفته است:

«... روایات درباره مدت حکمرانی امام مهدی (عج) در طول حیاتش و بعد از ایشان (عج)، هرچند ضدوتقیض هستند، اما ترجیح ما این است که تا آخر دنیا ادامه خواهد داشت، و این که بعد از ایشان (عج) مهدیون از فرزندان حکومت خواهند کرد، و سپس رجعت برخی از انبیا و ائمه (عج) خواهد بود، و آنها تا انتهای دنیا حکومت خواهند کرد.»^۴

و در جای دیگری از کتاب مذکور گفته است:

«... و اعتقاد به رجعت اگرچه از ضروریات اسلام نیست و نیز از ضروریات مذهب شیعه هم نیست - به این معنا که اعتقاد نداشتن به آن، انسان را از مذهب اهل بیت (عج) و از اسلام خارج نمی‌کند -، اما احادیث رجعت به قدری زیاد هستند که

۱. مستدرک سفینه البحار، شیخ علی نمازی شاهرودی، ج ۱۰، ص ۵۱۶ و ۵۱۷.

۲. جامعه فرعونیه، شهید محمدباقر صدر، ص ۱۷۵.

۳. تاریخ ما بعد الظهور، ص ۶۲۵ و بعد از آن.

۴. عصر ظهور، کورانی، چاپ اول، ص ۳۳۰، چاپ هفتم ص ۲۶۸ و ۲۶۹.

موجب اطمینان و اعتقاد به آن می‌شود. بعضی روایات بیان می‌کنند رجعت بعد از حکومت مهدی (علیه السلام) شروع می‌شود و یازده مهدی بعد از او حکومت می‌کنند. در غیبت طوسی، صفحه ۲۹۹، از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «از ما، پس از قائم، یازده مهدی از فرزندان حسین (علیه السلام) هستند.»^۱

وجود تعارض فقط یک توهم است

با وجود این که تعارض میان روایات دلالت‌کننده بر دوازده امام و روایات دلالت‌کننده بر مهدیون بعد از آنها - به دلیل یکی نبودن زمانشان - قابل تصور نیست، چرا که مهدیون از نظر زمانی پس از دوازده امام قرار دارند، و بدیهی است تعارض فقط بین هم‌زمان‌ها قابل تصور است.

می‌گوییم: با این وجود، ما به بررسی سخنان حرّ عاملی می‌پردازیم که بیشتر شبهات را در کتاب خود «الإيقاظ من الهجعة في البرهان على الرجعة» ذکر کرده است؛ آنجا که وی گفته است:

«اما احادیث «دوازده نفر پس از دوازده نفر»، پوشیده نیست که این احادیث به دلیل نادر بودن و کم بودنشان و نیز کثرت معارض با آنها - همان‌طور که به برخی از آنها اشاره کردیم - موجب قطع و یقین نمی‌شوند. و احادیث متواتر بیان کرده‌اند امامان دوازده نفرند و حکومت آنها تا روز قیامت ادامه دارد، و این که دوازدهمین آنها، خاتم اوصیا و امامان و خَلَف است، و نیز این که امامان از نسل حسین تا روز قیامت ادامه دارند، و عباراتی از این دست. و اگر به دلیل وجود متون متواتری که در برابر آن متون ایستادگی می‌کردند، بر ما واجب می‌شد به امامت دوازده نفر پس از آنها اعتراف کنیم، می‌بایست به جمع بین آنها می‌پرداختیم. پوشیده نیست که حدیثی که ابتدا از «کتاب غیبت» نقل شده، از طرق عامه است. بنابراین در این معنا حجت نیست، بلکه حجت در

تصریح بر دوازده‌امام است، به‌دلیل موافقش با روایات خاصه؛ و شیخ پس از آن و پس از چندین حدیث، اشاره کرده که این روایت از روایات عامه است، و بقیه صریح نیستند.^۱

بررسی آنچه حر عاملی ذکر کرده است:

۱- وی گفته است:

«پوشیده نیست که این احادیث به‌دلیل نادر بودن و کم بودنشان ... موجب قطع‌ویقین نمی‌شوند.»

این سخن شیخ حر عاملی همانند سخنی است که قبلاً از شیخ مفید نقل کرده‌ایم؛ این‌که وی گفته است:

«و بعد از دولت قائم علیه السلام هیچ دولتی نیست، مگر آنچه از قیام فرزندش -ان‌شاءالله تعالی- روایت شده است. و روایت با قطع‌ویقین و به‌صورت ثابت‌شده برای آن وارد نشده است.»

و این سخن، پس از روایاتی که در محل خود ذکر کرده‌ایم، روشن است سخنی ناپایدار است؛ زیرا این روایات به حد تواتر می‌رسند و ضرورتاً موجب حصول قطع‌ویقین نسبت به مضامینشان می‌شوند.

اما اگر منظور آنها از نادر و کم بودن به معنای نسبی باشد، یعنی در مقایسه با روایات دلالت‌کننده بر دوازده‌امام کم باشند، حتی در این سطح نیز نمی‌توان آنها را به نادر و کم بودن توصیف کرد، بلکه این روایات با روایات مذکور برابری می‌کنند، به‌ویژه با توجه به روایاتی که آنها را تأیید و پشتیبانی می‌کنند. باید توجه داشت آنچه از آنها نقل شده است و آنچه در این کتاب ذکر خواهد شد، تمامی آن چیزی نیست که می‌توان به آنها استناد کرد. به‌علاوه «کمیت نسبی» اهمیتی ندارد؛ زیرا اعتقادات بر پایه چنین معیاری شکل

نمی‌گیرند، بلکه دلیل اصلی در این باره، وجود دلیل قوی برای اثبات آنهاست؛ و این ویژگی در روایات مهدیون برآورده شده است.

۲- این گفته وی:

«و نیز کثرت معارض با آنها - همان‌طور که به برخی از آنها اشاره کردیم - ... و احادیث متواتر بیان کرده‌اند، امامان دوازده نفر هستند و حکومت آنها تا روز قیامت ادامه دارد.»

این گفته او «کثرت معارض با آنها...» اشاره به تعارضی دارد که او گمان می‌کند با روایات رجعت وجود دارد؛ و بررسی این موضوع در عنوان مستقلی خواهد آمد، ان شاء الله. اما این‌که وارد شده است دولت امامان دوازده‌گانه (علیهم السلام) تا روز قیامت ادامه دارد، این با روایات مهدیون تعارض ندارد، زیرا دولت آنها همان دولت عدل الهی است، و بدون هیچ شک و تردیدی دولت امامان است.

به بیان دیگر، این‌که از امامان (علیهم السلام) نقل شده است که دولت آنها آخرین دولت‌هاست، منظور دولتی است که در آن امام مهدی (علیه السلام) و مهدیون از فرزندان حکومت می‌کنند. این دولت، دولت آل محمد (علیهم السلام) است، و مهدیون نیز فرزندان و امتداد آنها هستند.

اما روایاتی که در آنها ذکر شده که امامان دوازده نفر هستند، روشن است که این روایات وجود امامان یا اوصیای پس از دوازده‌امام را نفی نمی‌کند؛ زیرا اثبات یک چیز، وجود غیر آن را نفی نمی‌کند. تعیین تعداد نمی‌تواند به معنای عدم وجود دیگران تلقی شود؛ بلکه نهایت چیزی که می‌توان گفت، این است که دربارهٔ بیشتر از آن، در روایات معینی سکوت شده، و در روایات دیگر تصریح شده است.

۳- وی گفته است:

«و این‌که دوازدهمین آنها خاتم اوصیا و امامان و خَلَف است، و این‌که امامان از نسل حسین تا روز قیامت ادامه دارند و عباراتی از این دست.»

حر عاملی به روایاتی از این قبیل اشاره می‌کند که در کافی آمده است: از ابوسعید، با رساندن سند به امام باقر (علیه السلام) نقل شده است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «از فرزندان من، دوازده نقیب (پیشوا)، نجیب (نیک‌نژاد و خوش‌گوهر)، فهمیده و محدث هستند که آخرین آنها قائم به حق است؛ کسی که زمین را از عدل و داد پر می‌کند، همان‌طور که از ظلم و ستم پر شده است.»^۱

و در کتاب «کمال‌الدین و تمام‌النعمه»، آمده است: از یحیی بن ابوالقاسم، از امام جعفر صادق (علیه السلام)، از پدرش، از جدش نقل شده است که فرمود: «رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «امامان پس از من دوازده نفر هستند؛ اولین آنها علی بن ابی‌طالب و آخرین آنها قائم است. آنها خلفا، اوصیا و اولیای من و حجت‌های خدا بر امت من بعد از من هستند. کسی که به آنها اقرار کند مؤمن است و کسی که آنها را انکار کند کافر است.»^۲

می‌گوییم: درباره روایت کافی، واضح است این روایت دلالت دارد بر این‌که امامان سیزده نفر هستند، اما این، محل شاهد ما نیست، بلکه محل شاهد ما در عبارت «آخرهم القائم» است. به نظر می‌رسد حر عاملی از این عبارت می‌فهمد که قائم - چه سیزدهمین باشد مانند روایت کافی، و چه دوازدهمین باشد مانند روایت کمال‌الدین - آخرین حجت‌هاست؛ درحالی‌که این، به‌هیچ‌وجه درست نیست. منظور از عبارت «آخرینشان قائم است» این است که قائم آخرین امام از دوازده امام است، نه آخرین حجت‌ها یا خلفا.

روشنگری:

پیش‌تر، در صفحات گذشته گفته شد که مقام دوازده امام (علیهم‌السلام) بالاتر از مقام دوازدهم‌هدی (علیه السلام) است؛ و این‌که این حقیقت، ممکن است از جمله دلایل ذکر جداگانه آنان

۱. کافی، ج ۱، ص ۵۳۴.

۲. کمال‌الدین و تمام‌النعمه، شیخ صدوق، ص ۲۵۹.

در برخی روایات باشد. همچنین، حقیقت این مقام ممتاز با آنچه در برخی روایات درباره توصیف مهدیون به عنوان ائمه آمده است تغییر نمی‌کند؛ زیرا این قطعی است که ابراهیم (عج) و برخی از فرزندان او در قرآن به عنوان امام توصیف شده‌اند. حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾^۱ (و هنگامی که پروردگار ابراهیم او را با کلماتی آزمود و او آنها را به اتمام رساند، [خداوند] فرمود: من تو را برای مردم امام قرار دادم. [ابراهیم] گفت: و از فرزندان من؟ [خداوند] فرمود: عهد من به ستمکاران نمی‌رسد).

یعنی ابراهیم (عج) امام است و برخی از فرزندان او - نه همه‌شان - نیز امامان هستند؛ و با این وجود مقام ابراهیم (عج) و فرزندان او با مقام آل محمد (عج) - که امامان و مهدیون (عج) هستند - قابل مقایسه نیست؛ زیرا هیچ‌کس با آل محمد (عج) قیاس نمی‌شود.

شیخ صدوق در علل الشرائع، روایت کرده است: احمد بن حسن قطان به ما گفت، حسن بن علی بن حسین سگری به ما گفت، محمد بن زکریا جواهری غلابی بصری به ما گفت، عثمان بن عمران به ما گفت، عباد بن صهیب به ما گفت، به امام صادق جعفر بن محمد (عج) گفتم: به من بگوئید آیا ابوذر افضل است یا شما اهل بیت؟ امام فرمود: «ای پسر صهیب، ماه‌های سال چند تا است؟» گفتم: دوازده ماه. فرمود: «از آنها چند ماه حرام است؟» گفتم: چهار ماه. فرمود: «آیا ماه رمضان جزو آنهاست؟» گفتم: نه. فرمود: «پس ماه رمضان برتر است یا ماه‌های حرام؟» گفتم: بلکه ماه رمضان. فرمود: «ما اهل بیت نیز این چنین هستیم؛ هیچ‌کس با ما مقایسه نمی‌شود.»^۲

از آنجا که مقام امامان (عج) بالاتر است، روایات با توصیف آنها به عنوان امامان وارد

۱. سوره بقره، آیه ۱۲۴

۲. علل الشرائع، شیخ صدوق، ج ۱، ص ۱۷۷.

شده‌اند، به‌طوری که گویا این توصیف مخصوص آنها و علم بر آنهاست. همچنین، روایات با توصیف مهدیون به‌عنوان «مهدیون» آمده است، اگرچه برخی از روایات، آنها را به‌عنوان امامان توصیف کرده‌اند، همان‌طور که برخی روایات نیز امامان را به‌عنوان مهدیون توصیف کرده‌اند؛ مثل روایتی که صدوق در «عیون» روایت کرده است:

احمد بن زیاد بن جعفر همدانی رحمته الله به ما گفت، علی بن ابراهیم بن هاشم به ما گفت، از پدرش، از عبدالسلام بن صالح هروی نقل کرده است که گفت: وکیع به ما خبر داد: از ربیع بن سعد، از عبدالرحمن بن سلیط روایت کرده است که گفت: حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: «از ما دوازده مهدی هستند؛ اولین آنها امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام و آخرینشان نهمین از فرزندان من است که قائم به حق است. خداوند متعال به‌وسیله او زمین را پس از مرگش زنده می‌کند، و با او دین حق را بر تمام ادیان پیروز می‌گرداند، هرچند مشرکان را خوش نیابد. او غیبتی دارد که در آن قومی مرتد می‌شوند و دیگرانی که بر دین ثابت می‌مانند مورد آزار و اذیت قرار می‌گیرند. به آنها گفته می‌شود، اگر راست می‌گویید، این وعده کی خواهد بود؟ اما صبرکننده در غیبت او بر آزار و تکذیب، به‌منزله مجاهد با شمشیر در پیشگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله است.»^۱

همچنین: از ابوبصیر نقل شده است که گفت: شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرمود: «از ما دوازده مهدی هستند؛ شش نفر از آنها گذشته‌اند، و شش نفر باقی مانده‌اند.»^۲

نتیجه‌ای که از مطالب پیش‌گفته می‌گیریم این است که با توجه به مقام ممتاز دوازده‌امام علیهم السلام صحیح است که اطلاق وصف «امام» بر آنها به این معنی باشد که آنها مصداق متمایز این توصیف هستند. بنابراین، اگر با وصفی برای آخرین آنها به‌عنوان «آخرین امام» یا مشابه آن مواجه شدیم، نباید آن را به معنای «آخرین حجت» یا «آخرین خلیفه» یا «آخرین امام» به‌طور مطلق برداشت کنیم، بلکه باید آن را به معنای «آخرین

۱. عیون اخبار الرضا علیه السلام، شیخ صدوق، ج ۲، ص ۶۹.

۲. عیون اخبار الرضا علیه السلام، شیخ صدوق، ج ۲، ص ۶۹.

امام» با مفهوم خاصی که به آن اشاره کردیم درک کنیم.

در اینجا نیز باید با سؤال زیر روبه‌رو شویم:

در روایت کافی - که در بالا ذکر شد - قائم، امام سیزدهم (علیه السلام) است. چگونه این موضوع با ذکر خصوصیت دوازده امام (علیهم السلام) سازگار است؟

در پاسخ می‌گوییم: امام سیزدهم (علیه السلام) خصوصیتی دارد که او را از دیگر مهدیون (علیهم السلام) متمایز می‌گرداند. او برزخی میان امامان و مهدیون است، به‌طوری که گاهی به‌عنوان ائمه (علیهم السلام) به حساب می‌آید - همان‌طور که احادیثی که امامان را سیزده نفر برمی‌شمارند نشان می‌دهند و همین‌طور حدیثی که مهدیون را یازده نفر از فرزندان قائمی که خودش امام سیزدهم است می‌داند - و گاهی به‌عنوان مهدیون شمرده می‌شود.

شاید در بخش‌های قبلی این کتاب به برخی از دلایل این خصوصیت او (علیه السلام) اشاره کرده باشیم، و در آینده درباره‌اش بیشتر خواهیم گفت، ان‌شاء‌الله.

حال که این معنا واضح شد، پس روشن می‌شود روایت کافی درصدد اشاره به این خصوصیت بوده است.

۴- این سخن او:

«اگر به‌دلیل وجود متون متواتری که در برابر آن متون ایستادگی می‌کردند، بر ما واجب می‌شد به امامت دوازده نفر پس از آنها اعتراف کنیم، باید به جمع بین آنها می‌پرداختیم.»

پیش‌تر درباره تواتر روایات مهدیون (علیهم السلام) صحبت کردیم و همین برای پاسخ به او کافی است. حتی اگر فرض کنیم فقط یک نص وارد شده باشد نه بیشتر، بازهم جمع بین آنها ممکن و حتی اساساً به‌دلیل عدم وجود تعارض واقع خواهد شد. بنابراین نیازی به شرط متون متواتر نیست، و نیازی به تصور فعل «مقاومت و ایستادگی» هم نیست.

۵- این گفته او:

«پوشیده نیست که حدیثی که ابتدا از "کتاب غیبت" نقل شده، از طرق عامه است. بنابراین در این معنا حجت نیست، بلکه حجت در تصریح بر دوازده امام است، به دلیل موافقتش با روایات خاصه؛ و شیخ پس از آن و پس از چندین حدیث اشاره کرده که این روایت از روایات عامه است، و بقیه صریح نیستند.»

او به حدیث نقل شده در کتاب «غیبت» یعنی «غیبت طوسی» اشاره می کند که روایت وصیت است. شیخ حر عاملی در اینجا اشتباه کرده است، زیرا شیخ طوسی آن را از طرق خاصه نقل کرده نه - به آن صورتی که شیخ حر گمان کرده - از طرق عامه. کسی که کتاب غیبت را ورق بزند این واقعیت را به وضوح می بیند.

برای روشن شدن این موضوع از کتاب غیبت شیخ طوسی نسخه تحقیق شده توسط شیخ عباد الله تهرانی و شیخ علی احمد ناصح استفاده می کنم که توسط مؤسسه معارف اسلامی در قم مقدس منتشر شده است، چاپ تحقیق شده: اول، تاریخ چاپ: شعبان ۱۴۱۱ هـ.ق، چاپخانه: بهمن، قم مقدس، ایران؛ و این نسخه دقیقاً همان نسخه ای است که کتابخانه الکترونیکی اهل بیت نیز از آن استفاده می کند.

در این نسخه، شیخ طوسی، در صفحه ۱۲۷ می گوید: «آنچه در این باره از جهت مخالفان شیعه روایت شده است» و مجموعه ای از روایات از عامه را ذکر می کند که شامل روایات شماره «۹۰ - ۹۱ - ۹۲ - ۹۳ - ۹۴ - ۹۵ - ۹۶ - ۹۷ - ۹۸ - ۹۹ - ۱۰۰» می شود؛ و روایت شماره ۱۰۰ در صفحه ۱۳۶ قرار دارد؛ یعنی روایات عامه صفحات ۱۲۷ تا ۱۳۶ را در بر می گیرد.

در صفحه ۱۳۷، شیخ طوسی می گوید: «اما آنچه از جهت خاصه روایت شده است، بیش از آن است که شمارش شود، اما ما گوشه ای از آنها را ذکر می کنیم.» بنابراین، او در صفحه ۱۳۷، به ذکر روایات وارد شده از جهت خاصه (شیعه) می پردازد. این روایات شیعه،

۱۳۶ انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام) بعد از دوازده امام

شامل روایات شماره «۱۰۱ - ۱۰۲ - ۱۰۳ - ۱۰۴ - ۱۰۵ - ۱۰۶ - ۱۰۷ - ۱۰۸ - ۱۰۹ - ۱۱۰ - ۱۱۱ - ۱۱۲ - ۱۱۳ - ۱۱۴» می‌شود، و روایت آخر یعنی شماره ۱۱۴ در صفحه ۱۵۴ قرار دارد؛ یعنی روایات وارد شده از طرق خاصه، صفحات ۱۳۷ تا ۱۵۴ را در بر می‌گیرد.

روایت وصیت، روایت شماره ۱۱۱ از روایات خاصه است که در صفحات ۱۵۰ و ۱۵۱ قرار دارد.

خاتم اوصیا

در بعضی روایات، ذکر شده که امام مهدی (علیه السلام) فرموده است: «من خاتم اوصیا هستم». و در کتاب «کمال الدین و تمام النعمة»، آمده است:

به همین اسناد، از ابراهیم بن محمد علوی که گفت، طریف ابونصر به من گفت: به حضور صاحب الزمان (علیه السلام) شرفیاب شدم. فرمود: «آن صندل قرمز را به من بده.» به ایشان دادم. سپس فرمود: «مرا می‌شناسی؟» گفتم: بله. فرمود: «من کیستم؟» گفتم: شما سرور من، و پسر سرور من هستید. سپس فرمود: «از تو دربارهٔ نَسَبِمن پرسیدم.» طریف گفت، عرض کردم: خدا مرا فدای شما کند، برایم روشن فرمایید. فرمود: «من خاتم اوصیا هستم؛ و خداوند عزوجل به واسطهٔ من بلا را از خانواده و شیعیانم دفع می‌کند.»^۱

از گفتار ایشان (علیه السلام): «من خاتم اوصیا هستم»، ممکن است عده‌ای چنین برداشت کنند که پس از ایشان اوصیا یا خلفایی وجود ندارد، درحالی که چنین برداشتی با آنچه در وصف علی (علیه السلام) وارد شده که [او نیز] «خاتم اوصیاست» مردود بوده، و پاسخ داده شده است.

۱. کمال الدین و تمام النعمة، شیخ صدوق، ص ۴۴۱؛ غیبت، شیخ طوسی، ص ۲۴۶.

برخی از روایاتی را که در توصیف علی (علیه السلام) به‌عنوان خاتم اوصیا وارد شده است تقدیم می‌کنم:

شیخ صدوق در کتاب عیون: محمد احمد بن حسین بن یوسف بغدادی به ما گفت، علی بن محمد بن عیینه به ما گفت، حسن بن سلیمان ملطی در محل مزار علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) به ما گفت، محمد بن قاسم بن عباس بن موسای علوی در قصر ابن‌هبیره و دارم بن قبیصة بن نهشل نهشلی به ما گفتند، علی بن موسی بن جعفر (علیه السلام) به ما فرمود: از پدرش، از پدران‌ش، از علی بن ابی‌طالب (علیه السلام)، فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «ای علی، تو از پروردگار چیزی در خواست نکردی مگر آن که من هم مثل آن را خواستم، جز این که خداوند جلّ جلاله فرموده است: نبوتی بعد از تو نیست؛ تو خاتم پیامبرانی و علی خاتم اوصیاست.»^۱

همچنین روایت کرده است: و با همین سند، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «من خاتم انبیا هستم و علی خاتم اوصیاست.»^۲

در بحار الأنوار آمده است: و روایت شده است ابراهیم (علیه السلام) درحالی که سوار بر اسب بود از زمین کربلا گذشت. پای اسبش لغزید و ابراهیم افتاد و سرش شکست و خونس جاری شد. شروع به استغفار کرد و گفت: «الهی، چه چیزی از من سر زده است؟» جبرئیل به‌سوی او نازل شد و گفت: «ای ابراهیم، از تو گناهی سر زده است؛ ولی در اینجا سبط خاتم انبیا و پسر خاتم اوصیا کشته می‌شود و خون تو به‌جهت موافقت با خون او جاری شد ...»^۳

می‌دانیم علی (علیه السلام) آخرین وصی نیست؛ و هر معنایی که بتوان برای وصف امیرالمؤمنین به‌عنوان خاتم اوصیا، جز این که او آخرین [وصی] باشد، بیان کرد، همان

۱. عیون اخبار الرضا (علیه السلام)، شیخ صدوق، ج ۱، ص ۷۸.

۲. عیون اخبار الرضا (علیه السلام)، شیخ صدوق، ج ۱، ص ۷۹.

۳. بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۴۴، ص ۲۴۳.

[معنا] را می‌توان برای وصف امام مهدی (علیه السلام) به عنوان خاتم اوصیا یا آخرین خلفا نیز بیان کرد. بنابراین، در نهایت، این مسئله از جمله متشابهات است.

از عبایه بن ربیع اسدی روایت شده است که گفت: به حضور امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) وارد شدم درحالی که من پنجمین نفر از پنج نفر، و از همه کوچک‌تر بودم. شنیدم که می‌فرمود: «برادرم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به من فرمود: من خاتم هزار نبی هستم و تو خاتم هزار وصی؛ و من به تکلیفی مکلف شدم که آنها مکلف نشدند.»^۱

پس این که علی (علیه السلام) خاتم اوصیاست، به معنای خاص یعنی او خاتم هزار وصی است، نه این که خاتم تمام اوصیا باشد. درباره امام مهدی (علیه السلام) نیز مثل همین توضیح می‌تواند گفته شود.

پس، می‌توان از این توصیف چنین فهمید که ایشان، به دلیل ویژگی خاصی که آنان دارند، آخرین نفر از دوازده نفر شمرده شده است، و پیش‌تر درباره اش صحبت کردیم، و با در نظر گرفتن این ویژگی، می‌توان به آخرینشان به چشم آخرین اوصیا نگریست؛ یعنی آخرین این دوازده نفر بدون در نظر گرفتن بقیه. از چنین برداشتی نمی‌توان به راحتی چشم پوشید، زیرا ضرورت پرهیز از تعارض با روایات بسیار آن را ایجاب می‌کند؛ روایاتی که از حد تواتر بسیار فراتر هستند، و قائل به وجود خلفای بعد از امام مهدی (علیه السلام) هستند.

همچنین باید به نکته دیگری اشاره کنیم و آن، دلیلی است که تأویل روایاتی را که دلالت دارند بر این که امام مهدی، محمد بن حسن (علیه السلام)، «آخرین اوصیا» است، ضروری می‌سازد؛ و آن، [این است که پذیرش ظاهر این روایات] مستلزم نفی رجعت است؛ درحالی که رجعت ائمه (علیهم السلام) قطعی است و آنها - همان طور که هیچ کس انکار نمی‌کند - خلفا و اوصیا هستند. پس چگونه می‌توان گفت امام مهدی آخرین اوصیاست؛ یعنی

۱. کتاب غیبت، محمد بن ابراهیم نعمانی، ص ۲۶۶؛ بصائر الدرجات، محمد بن حسن صفار، ص ۳۳۰؛ مختصر بصائر الدرجات، حسن بن سلیمان حلی، ص ۲۰۷.

آخرین کسی است که امر خلافت الهی را بر عهده دارد؟

ممکن است در پاسخ به این اشکال گفته شود، منظور این است که ایشان علیه السلام آخرین آنها در عالم دنیاست؛ اما این پاسخ نادرست است، زیرا دلیلی برایش وجود ندارد و روایات نمی فرمایند آن حضرت علیه السلام آخرین آنها در عالم دنیاست.

همچنین ممکن است به این اشکال به این صورت پاسخ داده شود که امام مهدی علیه السلام نیز بازخواهد گشت و او در عالم رجعت نیز آخرین خواهد بود؛ اما این پاسخ نیز به این صورت رد می شود که در برخی روایات آمده است آخرین کسی که رجعت می کند امیرالمؤمنین علیه السلام است؛ ازجمله:

در کتاب مختصر بصائر الدرجات از عبدالکریم بن عمرو خثعمی نقل شده است که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: «ابلیس گفت: ﴿أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾ (مرا تا روزی که برانگیخته می شوند مهلت بده). خداوند خواسته او را نپذیرفت و فرمود: ﴿فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ * إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ﴾ (تو از مهلت داده شدگانی * تا روز وقت معلوم). زمانی که روز وقت معلوم فرارسد، ابلیس (لعنه الله) با تمام پیروانش از زمان آفرینش آدم تا روز وقت معلوم پدیدار می شود، و این آخرین رجعتی است که امیرالمؤمنین علیه السلام رجعت می کند.» به آن حضرت عرض کردم: آیا رجعت چندین بار صورت می گیرد؟ فرمود: «بله، رجعت چندین و چند بار است. هیچ امامی در هیچ قرنی نیست مگر این که افراد مؤمن و نیکوکار و انسان های تبهکار زمان خودش با او رجعت می کنند، تا خداوند به وسیله مؤمن از کافر انتقام بگیرد. آن زمان که روز معلوم فرابرسد، امیرالمؤمنین با یاران خود رجعت می کند و ابلیس نیز در میان یارانش می آید، و میعادگاه آنان در زمینی از زمین های فرات به نام "روحا"ست که نزدیک کوفه شماست. آنان با یکدیگر چنان نبردی می کنند که از زمانی که خداوند جهانیان را آفریده، بی سابقه است. گویی به یاران امیرالمؤمنین علی علیه السلام می نگریم که صد گام به عقب برمی گردند و عقب نشینی می کنند و گویی می بینم قسمتی از پاهای آنان داخل فرات شده است. در این هنگام، جبار عزوجل

فرود می‌آید ﴿فِي ظُلُلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ﴾ (با فرشتگان در سایبانی از ابر نردشان بیاید و کار یکسره شود)، و رسول خدا (ص) پیشاپیش او سلاحی از نور در دست دارد. هنگامی که ابلیس به آن حضرت می‌نگرد به عقب برمی‌گردد و عقب می‌نشیند. یارانش به او می‌گویند کجا می‌خواهی بروی، حال آن‌که تو پیروز شده‌ای؟ ابلیس می‌گوید: ﴿إِنِّي أَرَى مَا لَا تَرَوْنَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ﴾ (من چیزی را می‌بینم که شما نمی‌بینید. من از خداوند پروردگار جهانیان بیم دارم). رسول خدا (ص) به او می‌رسد و نیزه‌ای میان دو کف او فرود می‌آورد که هلاکت ابلیس و هلاکت تمام یاران او را در پی خواهد داشت. در این زمان است که فقط خدای عزوجل عبادت می‌شود و به او شرک ورزیده نمی‌شود؛ و امیرالمؤمنین (علیه السلام) مدت چهل و چهار هزار سال حکومت می‌کند تا آنجا که از هر مرد شیعه‌ای (علیه السلام) هزار فرزند پسر متولد می‌شود؛ و در این هنگام، دو باغ سرسبز سیاه‌فام (الجتان مدهامتان) در کنار مسجد کوفه و اطرافش آن‌گونه که خدا بخواهد پدیدار می‌شود.^۱

همچنین در مدینه‌المعاجز آمده است: از سعد بن عبدالله، از ابراهیم بن هاشم، از محمد بن خالد برقی، از محمد بن سنان و دیگران، از عبدالله بن یسار نقل شده است که گفت: امام صادق (علیه السلام) فرمود: «رسول خدا (ص) فرمود (در حدیث قدسی): ای محمد، علی اولین کسی است که میثاق او را از امامان گرفت. (ای محمد) علی آخرین کسی است که از امامان قبض روحش می‌کنم؛ و او همان جنبنده‌ای است که با مردم سخن می‌گوید.»^۲

در نهایت، ممکن است منظور از خاتم اوصیا (با فتح تاء) به معنای «وسطی‌شان» باشد؛ به این معنا که علی (علیه السلام) آخرین اوصیای انبیای گذشته و نخستین ملحق‌شده به اوصیای آل محمد (ص) است؛ و امام مهدی (علیه السلام) نیز آخرین نفر از پدران و پیونددهنده به فرزندان مهدیون (علیه السلام) است.

۱. مختصر بصائر الدرجات، حسن بن سلیمان حلی، ص ۲۶ به بعد.

۲. مدینه‌المعاجز، سید هاشم بحرانی، ج ۳، ص ۹۵ و ۹۶.

روشنگری:

از سید احمد الحسن، وصی و فرستاده امام مهدی علیه السلام، درباره معنای این سخن که رسول خدا «خاتم انبیا» است، پرسیده شد. ایشان، تحت عنوان: «محمد خاتم النبیین و خاتمهم» (محمد آخرین پیامبران، و میانه آنهاست) فرموده است:

«اکنون باز می‌گردیم به این که محمد صلی الله علیه و آله خاتم و خاتم پیامبران است. آن حضرت (صلوات پروردگار بر او باد) آخرین پیامبران و فرستادگان از سوی خداوند سبحان و متعال است، و رسالت و شریعت و کتاب او، قرآن، تا روز قیامت باقی است؛ پس، بعد از اسلام، دین دیگری وجود نخواهد داشت: ﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾^۱ (و هرکس دینی جز اسلام اختیار کند از او پذیرفته نخواهد شد و در آخرت از زیان‌کاران خواهد بود).

اما جایگاه و مقام نبوت برای فرزندان آدم همچنان باز مانده است. پس هرکس از مؤمنان که عبادت و عملش را برای خدای سبحان و متعال خالص گرداند می‌تواند به مقام نبوت برسد، همان‌طور که طریق وحی الهی به انسان از طریق «رؤیای صادق» مفتوح و موجود بوده و در زندگی روزمره نیز کاملاً ملموس است؛ البته ارسال پیامبرانی که از طرف خداوند سبحان و متعال به مقام نبوت نائل می‌شوند، چه پیامبرانی که حافظ شریعت حضرت محمد صلی الله علیه و آله باشند و چه آنهایی که دین جدیدی می‌آورند، کاملاً منتفی است و این همان چیزی است که خداوند با بعثت محمد صلی الله علیه و آله آن را پایان داده است.

ولی پس از بعثت رسول اکرم صلی الله علیه و آله (انسان کامل، خلیفه واقعی خدا، ظهور خدا در فاران و بازتاب لاهوت) ارسال از سوی محمد صلی الله علیه و آله آغاز شد؛ پس تمام ائمه علیهم السلام فرستادگانی به‌سوی این امت هستند، با این تفاوت که از سوی محمد صلی الله علیه و آله (الله در خلق)

فرستاده شده‌اند.»^۱

می‌گوییم:

ممکن است چنین معنایی از عبارت «خاتم اوصیا» که درباره امام علی (علیه السلام) و امام مهدی (علیه السلام) به کار رفته، مورد نظر باشد. اگر رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، با لحاظ جهت ارسال - که در اینجا خداوند سبحان است - خاتم انبیا (با کسر تاء) به معنای آخرین پیامبر باشد، و ایشان (علیهم السلام) با در نظر گرفتن تغییر جهت ارسال که در اینجا خلیفه کامل (خدای در خلق) است، خاتم (با فتح تاء) انبیا به معنای وسط آنها باشد، یعنی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) کسی است که اوصیا را پس از خود فرستاده است، پس ممکن است چنین وضعیتی برای امام مهدی (علیه السلام) نیز حاصل شود؛ برای امام مهدی (علیه السلام) که به مرحله فتح رسیده و «خدای در خلق» یا «تجلی لاهوت» شده است.

روایت شده است امام مهدی (علیه السلام) امری جدید خواهد آورد. در غیبت نعمانی، آمده است:

ایشان (علیه السلام) فرمود: «قائم با امری جدید و کتابی جدید و قضاوتی جدید قیام می‌کند که برای اعراب شدید خواهد بود؛ پس جز شمشیر کاری نخواهد داشت و توبه کسی را نمی‌پذیرد، و در اجرای امر خدا سرزنش هیچ سرزنشگری بر او تأثیری نمی‌گذارد.»^۲ در کافی آمده است: حسین بن محمد اشعری، از معلی بن محمد، از وشاء، از احمد بن عائد، از ابوخیج، از امام جعفر صادق (علیه السلام) روایت کرده است که از ایشان درباره قائم (علیه السلام) پرسیدند، فرمود: «همه ما به امر خدا قائم هستیم، یکی پس از دیگری تا این که صاحب شمشیر بیاید. وقتی صاحب شمشیر بیاید امری غیر از آنچه قبلاً بوده

۱. نبوت خاتم، سید احمد الحسن (علیه السلام)، ص ۲۷.

۲. کتاب غیبت، محمد بن ابراهیم نعمانی، ص ۲۶۳ و ۲۶۴.

است می‌آورد.»^۱

زمین ساکنانش را در خود فرومی‌برد

شیخ کلینی رحمه‌الله در کتاب کافی آورده است: محمدبن یحیی، از محمدبن احمد، از محمدبن حسین، از ابوسعید عصفوری، از عمروبن ثابت، از ابوجارود، از امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «من و دوازده نفر از فرزندانم به‌همراه تو، ای علی، تکیه‌گاه زمین، یعنی میخ‌ها و کوه‌های آن هستیم. زمین به‌واسطه ما استوار شد تا اهلش را در خود فرو نبرد. پس وقتی آن دوازده نفر از فرزندانم بروند، زمین اهلش را در خود فرو می‌برد و به آنها مهلت داده نمی‌شود.»^۲

این روایت و امثال آن، ممکن است برخی را دچار این توهّم کند که پس از امامان علیهم السلام، مهدیون وجود ندارند.

پاسخ به چنین توهّمی آن است که این روایت نمی‌تواند به این معنا باشد که زمین پس از دوران ائمه علیهم السلام فرومی‌ریزد، چه آنها دوازده نفر باشند، چه سیزده نفر، همان‌گونه که خود روایت بر آن دلالت دارد. زیرا معنای فرو ریختن زمین، برپایی قیامت است، و این معنا با عقیده رجعت - که بر آن اتفاق نظر وجود دارد - در تعارض خواهد بود. از این رو، باید چنین اخباری را به معنایی غیر از آنچه در ظاهر به نظر می‌رسد حمل کرد.

علاوه بر این، این خبر و امثال آن، اگر با سایر اخبار مشابه جمع شود، [از آن] معنای دیگری به دست می‌آید که غیر از آن چیزی است که ممکن است برخی تصور کنند. بیاید به اخبار زیر، به‌عنوان نمونه، نگاهی بیندازیم:

۱- پدرم و محمدبن حسن علیهما السلام به ما گفتند، عبدالله بن جعفر به ما گفت، محمدبن

۱. کافی، ج ۱، ص ۵۳۶.

۲. کافی، شیخ کلینی، ج ۱، ص ۵۳۴.

احمد به ما گفت، از ابوسعید عصفری، از عمرو بن ثابت، از پدرش، از امام باقر (علیه السلام) نقل کرده است که گفت: شنیدم که می‌فرمود: «اگر زمین یک روز بدون امامی از ما باقی بماند، قطعاً اهلش را فرومی‌برد و خداوند آنها را به شدیدترین عذابش عذاب می‌کند. همانا خداوند تبارک و تعالی ما را حجتی در زمینش و امانی در زمین برای اهل زمین قرار داده است؛ تا زمانی که ما در میان آنها هستیم، آنها پیوسته در امان اند از این که زمین آنها را در خود فرونبرد. پس وقتی خداوند بخواهد آنها را هلاک کند، و سپس به آنها مهلت ندهد و فرصتی ندهد، ما را از میان آنها می‌برد و به سوی خودش بالا می‌برد، سپس خدا هرچه بخواهد و دوست داشته باشد انجام می‌دهد.»^۱

۲- محمد بن علی بن اسماعیل به ما گفت، از عباس بن معروف، از علی بن مهزیار، از محمد بن هیشم، از محمد بن فضیل، از امام رضا (علیه السلام)، گفت، به ایشان گفتم: آیا ممکن است زمین بدون امام بماند؟ فرمود: «نه، در آن صورت، اهلش را در خود فرومی‌برد.»^۲

۳- محمد بن سلیمان به ما گفت، از سعد بن سعد، از احمد بن عمر، از امام رضا (علیه السلام)، گفت، به ایشان گفتم: آیا ممکن است زمین بدون امام بماند؟ فرمود: «نه.» گفتم: ما از اباعبدالله امام صادق (علیه السلام) روایت می‌کنیم که فرموده است: «باقی نمی‌ماند مگر این که خداوند بر بندگان غضب می‌کند.» فرمود: «در این صورت، باقی نمی‌ماند و فرومی‌ریزد.»^۳

۴- محمد بن محمد به ما گفت، از ابوطاهر محمد بن سلیمان، از احمد بن هلال، گفت، سعید به من خبر داد: از سلیمان جعفری نقل کرده است که گفت: از امام رضا (علیه السلام) پرسیدم: آیا زمین بدون حجت خدا می‌ماند؟ فرمود: «اگر زمین حتی یک

۱. کمال الدین و تمام النعمة، شیخ صدوق، ص ۲۰۴.

۲. بصائر الدرجات، محمد بن حسن صفار، ص ۵۰۸.

۳. بصائر الدرجات، محمد بن حسن صفار، ص ۵۰۹.

چشم‌به‌هم‌زدنی بدون حجت بماند، اهلش را در خود فرومی‌برد.»^۱

از این روایات، حقیقتی را درمی‌یابیم که مفادش می‌گوید وجود حجت در زمین عاملی است که آن را حفظ می‌کند و مانع می‌شود از این که اهلش را در خود فروببرد. بنابراین روایت کافی نیز به همین حقیقت اشاره دارد و آن را بیان می‌کند. پس معنای سخن ایشان علیه السلام که فرموده است: «اگر دوازده نفر از فرزندانم بروند، زمین اهلش را در خود فرو می‌برد و آنها مهلت داده نمی‌شوند»، به این صورت نیست که زمین بعد از آنها فرو می‌ریزد؛ یعنی درصدد خبر دادن از واقعیتی که اتفاق خواهد افتاد و زمین بعد از دوازده امام فرومی‌ریزد نیست؛ چراکه در این صورت رجعت نفی خواهد شد، بلکه تنها درصدد اشاره به این نکته است که این دوازده نفر علیهم السلام حجت هستند و وجود آنها مانع از فرو رفتن زمین با اهلش می‌شود. در نتیجه، این سخن وجود حجت‌هایی پس از دوازده امام نمی‌شود.

همچنین اگر از این گفته چنین فهمیده شود که منظور از آن خبر دادن از این است که زمین پس از دوازده [امام] در خود فرو می‌ریزد، لازمه‌اش این خواهد بود که در صورت از میان رفتن یکی از آنها یا چند نفرشان زمین فرو نرود، بلکه باید همه از میان بروند [تا زمین فرو بریزد] و در نتیجه، فرو ریختن زمین دیگر به وجود حجت در آن مرتبط نخواهد بود، بلکه رویدادی است که به زمان خاصی وابسته خواهد شد؛ و این برخلاف روایات بسیاری است که فرو نریختن زمین را به وجود حجت در آن ربط می‌دهند، به‌گونه‌ای که دلیل فرو نریختن زمین، وجود حجت در آن است، نه این که رویدادی وابسته به زمانی مشخص باشد.

و شاید بی‌نیاز از توضیح باشد که اگر میان فرو نریختن زمین و وجود حجت ارتباطی قائل نشویم، به این معنا خواهد بود که ممکن است زمین برای مدتی طولانی از وجود

حجت خالی بماند، بدون آن که فرو بریزد، مادام که موعد تعیین شده برای فرو ریختن آن فرانسیده باشد! درحالی که «متون» خلاف این را می گویند، و - چنان که پیش تر گفته شد - تأکید دارند که زمین حتی به اندازه یک چشم برهم زدن بدون حجت باقی نمی ماند.

هرج و مرج

شیخ صدوق در الخصال روایت کرده است: جابر بن سمره می گوید: از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شنیدم که می فرمود: «پس از من، دوازده خلیفه خواهند بود که همه شان از قریش هستند.» وقتی به خانه اش برگشت، به طور خصوصی نزد ایشان رفتم و گفتم: سپس چه خواهد شد؟ فرمود: «سپس هرج و مرج خواهد بود.»^۱

ممکن است از این روایت چنین برداشت شود که هرج و مرج بلافاصله پس از دوازده خلیفه رخ می دهد؛ و در نتیجه، نه مهدیونی وجود دارند و نه رجعی.

پاسخ: منظور از این روایت بیان این حقیقت است که زمین بدون امام نمی ماند، همان طور که در مباحث قبلی گفتیم. تعبیر هرج و مرج در اینجا به همان معنایی است که روایات در مبحث قبلی با عبارت «فرو رفتن زمین، اگر امامی نباشد» بیان کرده اند، و این وضعیتی است که پس از حکومت مهدیون (علیهم السلام) رخ خواهد داد.

شیخ مفید روایت کرده است: از جابر نقل شده است که گفت: شنیدم ابوجعفر محمد بن علی (علیه السلام) می فرمود: «به خدا، مردی از اهل بیت ما بعد از مرگش سیصد سال بر زمین حکومت می کند و نه سال بر آن اضافه می شود.» به ایشان گفتم، و این چه وقت خواهد بود؟ فرمود: «بعد از مرگ قائم.» عرض کردم: و قائم در دنیای خود چقدر باقی است تا فوت کند؟ فرمود: «نوزده سال از روز قیامش تا روز وفاتش.» گفتم: پس بعد از مرگش هرج و مرج می شود؟ فرمود: «بله، پنجاه سال. سپس

منتصر در دنیا به خون‌خواهی او و یارانش قیام می‌کند؛ پس چنان می‌کشد و به بند می‌کشد که گفته می‌شود، اگر او از نسل انبیا بود، این چنین از مردم کشتار نمی‌کرد. سپس مردم زیادی از سفید و سیاه علیه او متحد می‌شوند تا این‌که او به حرم خدا پناه می‌برد. پس زمانی که مصیبت بر او شدت یافت و منتصر به قتل رسید، سفاح بر دنیا خروج می‌کند، غضبناک از کشته شدن منتصر، تمام دشمنان ما را می‌کشد. ای جابر، آیا می‌دانی منتصر و سفاح کیستند؟ منتصر، حسین بن علی (علیه السلام) و سفاح، علی بن ابی طالب (علیه السلام) است.»^۱

پس، هرج و مرج پس از آن زمانی رخ می‌دهد که مردی از اهل بیت (یعنی آخرین مهدی از دوازده مهدی) حکومت می‌کند و از دنیا می‌رود. بعد از هرج و مرج، منتصر (یعنی امام حسین (علیه السلام)) به خون‌خواهی خود و یارانش باز می‌گردد، و این آغاز عالم رجعت است.

* * *

روایات رجعت با مهدیون تعارض ندارند

نظرات برخی علما

در مطالب قبلی، اشاره کردیم به این که شیخ حر عاملی به تعارض روایات دلالت کننده به رجعت با روایات مهدیون معتقد است. و اکنون اضافه می کنیم که عدّه دیگری نیز -اگرچه اندک اند- هستند که همین نظر را دارند، درحالی که بیشتر کسانی که به این مسئله پرداخته اند به نتیجه گیری قطعی نرسیده اند، و کلماتشان حاکی از شک و تردیدشان است؛ ازجمله این افراد شیخ مفید است که در کتاب الإرشاد گفته است:

«و بعد از دولت قائم علیه السلام، هیچ دولتی نیست مگر آنچه از قیام فرزندش -ان شاء الله تعالی- روایت شده است، و روایت با قطع و یقین و به صورت ثابت شده برای آن وارد نشده است، و بیشتر روایات بیان می کنند مهدی این امت از دنیا نخواهد رفت مگر چهل روز پیش از قیامت که در آن آشوب و فتنه است، و علامت خروج اموات، و بر پا شدن قیامت است؛ و خدا به آنچه واقع می شود داناتر است، و از او بازدارندگی از گمراهی را خواستاریم، و به سوی راه هدایت، هدایت می طلبیم.»^۱

اما در رأس دسته کسانی که قائل به تعارض هستند علامه مجلسی و علی بن یونس عاملی قرار دارند. علامه مجلسی در بحار الأنوار -پس از ذکر برخی از روایات مهدیون- گفته است:

«این اخبار با مشهور مخالف است، و راه تأویل یکی از این دو وجه است: اول: منظور از دوازده مهدی، پیامبر صلی الله علیه و آله و سایر امامان به جز قائم علیه السلام باشد، به این صورت که حکومت آنها پس از قائم علیه السلام باشد. پیش تر گفتیم حسن بن سلیمان آن را به همه امامان

۱. الإرشاد، شیخ مفید، ج ۲، ص ۳۸۷.

تأویل کرده و به رجعت قائم (علیه السلام) پس از مرگش قائل شده است، و به این طریق می‌توان برخی از اخبار مختلفی را که درباره مدت حکومت ایشان (علیه السلام) وارد شده است با هم جمع کرد. دوم این که این مهدی‌ها از اوصیای قائم باشند، که مردم را در زمان سایر امامانی که رجعت کرده‌اند هدایت می‌کنند، تا زمان از حجت خالی نماند، هرچند اوصیای انبیا و امامان نیز حجت‌اند؛ و خداوند متعال داناست.^۱

علی بن یونس عاملی در الصراط المستقیم گفته است:

«شیخ ابو جعفر طوسی با سند رجالش به علی (علیه السلام) روایت می‌کند که پیامبر (صلی الله علیه و آله) هنگام وفاتش وصیتش را بر او املا کرد، و در قسمتی از آنها آمده است: پس از من، دوازده امام خواهد بود که اولین آنها تو هستی، و سپس فرزندان او را نام برده و دستور داده است که هرکدام از آنها، آن [وصیت] را به فرزندش تسلیم کند، و فرموده است: و پس از آنها، دوازده مهدی خواهند بود. وی گفته است: روایت دوازده نفر پس از دوازده نفر شاذ [نامتعارف] و مخالف روایات صحیح و متواتر مشهوری است که بیان می‌کنند پس از قائم دولتی نخواهد بود و از دنیا باقی نخواهد ماند مگر چهل روز که در آن هرج و مرج است، و نشانه برخاستن مردگان و قیام قیامت است. به علاوه، «بعثت» در این فرمایش آنها «بعد از آنها»، الزاماً به معنای «بعثت زمانی» نیست، همان طور که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ﴾^۲ (بعد از خدا چه کسی او را هدایت می‌کند). پس آنها می‌توانند در زمان امام (علیه السلام) باشند، و نایبان او (علیه السلام) باشند.

اگر بگوییم در روایت آمده است: عبارت «پس وقتی زمان وفاتش رسید یعنی مهدی- باید آن را به فرزندش تسلیم کند»، آیا این تأویل را نفی می‌کند؟! می‌گوییم: این بر باقی ماندن پس از او دلالت نمی‌کند، و کارکرد وصیت می‌تواند در این باشد که به مرگ جاهلیت نمرده باشد، و جایز است پس از او کسانی باقی بمانند که به امامت او

۱. بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۱۴۸ و ۱۴۹.

۲. سوره جاثیه، آیه ۲۳

دعوت کنند، و این به حصر دوازده امام در او و پدرانش زبانی نمی‌رساند. مرتضی گفته است: ما مطمئن نیستیم با خروج صاحب الزمان محمدبن حسن (علیه السلام) تکلیف از میان برداشته شود، بلکه جهان می‌تواند بعد از ایشان زمانی طولانی باقی باشد؛ و جایز نیست زمان بعد از او (علیه السلام) از ائمه خالی باشد و می‌تواند پس از ایشان (علیه السلام) امامانی باشند که به حفظ دین و مصالح اهل آن اقدام کنند، و این در راه‌هایی که ما از طریق ائمه (علیه السلام) پیموده‌ایم به ما آسیبی نمی‌رساند؛ زیرا آنچه ما مکلف به آن هستیم و باید به آن ملتزم و متعبد باشیم این است که امامت این دوازده تن را بدانیم و بشناسیم و آن را با بیانی کافی و شافی توضیح دهیم؛ چرا که موضع نیاز و اختلاف همین مسئله است؛ و این ما را از این که شیعه دوازده امامی نامیده شویم خارج نمی‌کند؛ زیرا ما مکلف هستیم امامت آنها را بشناسیم، و ما این را به صورت کامل بیان کردیم، و با این خصوصیت از دیگران متمایز می‌شویم.

و من می‌گویم: این روایت، خبری آحاد است که موجب ظن می‌شود، درحالی که مسئله امامت، مسئله‌ای علمی است؛ و دیگر این که با وجود نیاز به شناخت آنان، پیامبر (صلی الله علیه و آله) تمام اسامی آنها را برای گذشتگان بیان نفرموده و صفات آنها را آشکار نکرده است. پس این "تأخیر بیان از حاجت" را لازم می‌گرداند. همچنین، این مقدار اضافه [مهدیون] شاذ [و نامتعارف] است، به طوری که با شایع معروف معارضه نمی‌کند.

اگر بگوییم: تعارضی بین این دو [دسته از روایات] نیست، چرا که هدف نهایی روایات این است که «بعد از من، دوازده خلیفه هستند» و «امامان پس از من به تعداد نقبای بنی اسرائیل هستند» و دیگر روایات از این دست، می‌گویم: اگر این [تعارض نداشتن] ممکن می‌بود، در ذکر عدد دوازده، بیهودگی و گمراه‌سازی لازم می‌آمد؛ زیرا در بیشتر روایات آمده است که آنها «نه نفر از فرزندان حسین» هستند، و باید مبتدا در خبر محصور باشد. و نیز به این دلیل که آنان در تورات و اشعار مسیحیت و غیر آن ذکر نشده‌اند، و پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیز در شب اسرای خود، به محضر پروردگارش از دیدن آنها خبر نداده است؛ و هنگامی که امامان را دوازده نفر شمرد، به حسن فرمود: «زمین از آنان خالی نمی‌شود»؛ درحالی که از این سخن، زمان تکلیف را اراده

می‌فرماید. پس اگر بعد از آنان امامانی باشند، زمین از آنان [از امامان دوازده‌گانه] خالی می‌شود؛ و بعید است منظور از «خالی شدن [زمین]»، فرزندان آنان بوده باشد؛ چراکه این، مجاز است و [در اینجا] ضرورتی برای مجاز نیست.»^۱

بررسی این نظرات

اول: شیخ مفید در متنی که از وی نقل شد، به روایت زیر اشاره می‌کند:

از او، از علی بن حکم، از ربیع بن محمد سلمی، از عبدالله بن سلیمان عامری، از ابوعبدالله امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «زمین از بین نخواهد رفت تا زمانی که خداوند متعال در آن حجتی داشته باشد که حلال و حرام را بشناسد و مردم را به راه خداوند عزوجل فراخواند. حجت از زمین منقطع نمی‌شود، مگر چهل روز پیش از قیامت؛ و چون حجت برداشته شود، درهای توبه بسته می‌شود و ایمان کسی که پیش از برداشته شدن حجت ایمان نیاورده باشد، سودی نبخشد. آنها بدترین خلق خداوند، و همان کسانی هستند که قیامت بر آنان واقع خواهد شد.»^۲

این روایت - همان‌طور که از متن آن مشخص است - به برداشته شدن حجت پیش از قیامت کبرا و پس از عالم رجعت اشاره دارد؛ و منظور از حجتی که به آن اشاره می‌کند امام مهدی (علیه السلام) نیست، بلکه به‌طور کلی «حجت» است. بنابراین اعتراض به آن بسیار عجیب است.

به نظر می‌رسد شیخ مفید - همان‌طور که از سخنان او برمی‌آید - عالم رجعت را به‌طور کامل فراموش کرده است، زیرا او از وفات امام مهدی (علیه السلام) به چهل روز هرج و مرج و سپس قیامت برای حساب و جزا منتقل می‌شود!

۱. صراط‌المستقیم، علی بن یونس عاملی، ج ۲، ص ۱۵۲ و ۱۵۳.

۲. المحاسن، احمد بن محمد بن خالد برقی، ج ۱، ص ۲۳۶؛ کمال الدین و تمام النعمة، شیخ صدوق، ص ۲۲۹.

دلالت صحیح این روایت این است که روز قیامت که پس از عالم رجعت رخ می‌دهد، بعد از آن است که آخرین حجت از زمین برداشته شود، و هیچ منافاتی میان این دلالت و آنچه روایات از وقوع عالم رجعت و وجود مهدیون دلالت می‌کنند وجود ندارد؛ همان مهدیونی که در دولت عدل الهی حکومت می‌کنند.

دوم: اما سخن علامه مجلسی که می‌گوید روایات مهدیون با مشهور مخالفت دارند، اگر منظور او از مشهور، روایات دلالت‌کننده بر دوازده‌امام است، پیش‌تر بیان شد که هیچ تعارضی میان آنها نمی‌توان تصور کرد، به‌دلیل اختلاف زمان و عدم وحدت آن.

اما اگر منظور وی مخالفت آنها با روایات رجعت است، در این صورت هیچ تعارض و مخالفتی وجود ندارد؛ زیرا مهدیون پس از پدرشان امام مهدی محمدبن حسن (علیه السلام) حکومت می‌کنند و پس از پایان حکومت آنان رجعت با بازگشت امام حسین (علیه السلام) بر آخرین آنان آغاز می‌شود.

ظاهر این است که منشأ شبهه نزد آنها مطالبی است که در برخی روایات آمده است، مانند آنچه از حسن بن علی خراز نقل شده است: علی بن ابوحمزه به محضر علی ابوالحسن الرضا (علیه السلام) وارد شد و به او عرض کرد: آیا شما امام هستی؟ امام (علیه السلام) فرمود: «بله.» گفت: من از جدت جعفر بن محمد (علیه السلام) شنیدم که می‌فرمود: امامی نیست مگر آن که فرزندی دارد. حضرت فرمود: «ای شیخ! آیا فراموش کردی یا خودت را به فراموشی زدی؟! جعفر (علیه السلام) این چنین نفرمود؛ بلکه او فرمود: امامی نیست مگر آن که فرزندی داشته باشد، به جز آن امامی که حسین بن علی (علیه السلام) بر او رجعت می‌کند؛ که او فرزندی ندارد.» ابن ابوحمزه به امام عرض کرد: راست گفتی، فدایت شوم. بنده از جد شما شنیدم که این چنین می‌فرمود.^۱

و مثل آن روایت زیر است:

از جابر نقل شده است که گفت: شنیدم ابوجعفر (علیه السلام) می فرمود: «به خدا سوگند، مردی از ما اهل بیت بعد از مرگش سیصد سال بر زمین حکومت می کند و نه سال بر آن اضافه می شود.» به ایشان عرض کردم: و این چه وقت خواهد بود؟ فرمود: «بعد از قائم.» عرض کردم: و قائم در دنیای خود چقدر باقی می ماند؟ فرمود: «نوزده سال. سپس منتصر به خونخواهی حسین و یارانش قیام می کند؛ پس می کشد و به بند می کشد تا این که سفاح خروج می کند.»^۱

و در بحار نقل شده است: از تفسیر عیاشی: از جابر نقل شده است که گفت: شنیدم ابوجعفر (علیه السلام) می فرمود: «به خدا مردی از ما اهل بیت بعد از مرگش سیصد سال بر زمین حکومت می کند و نه سال به آن اضافه می شود.» به ایشان عرض کردم: و این چه وقت خواهد بود؟ فرمود: «بعد از مرگ قائم.» عرض کردم: و قائم در دنیای خود چقدر باقی است تا فوت کند؟ فرمود: «نوزده سال از روز قیامش تا روز وفاتش.» گفتم، پس، بعد از مرگش هرج و مرج می شود؟ فرمود: «بله، پنجاه سال. سپس منتصر در دنیا به خونخواهی او و یارانش قیام می کند؛ پس چنان می کشد و به بند می کشد که گفته می شود، اگر او از نسل انبیا بود، این چنین از مردم کشتار نمی کرد. سپس مردم زیادی از سفید و سیاه علیه او متحد می شوند تا این که او به حرم خدا پناه می برد. پس زمانی که مصیبت بر او شدت یافت و منتصر بمیرد، سفاح بر دنیا خروج می کند، غضبناک به خاطر منتصر. او تمام دشمنان ستمگر ما را می کشد، و مالک تمام زمین می شود، و خداوند کار او را اصلاح می کند، و او سیصد سال و نه سال افزون بر آن زندگی می کند.» سپس ابوجعفر (علیه السلام) فرمود: «ای جابر، آیا می دانی منتصر و سفاح کیستند؟ ای جابر، منتصر، حسین بن علی (علیه السلام) و سفاح، امیرالمؤمنین (علیه السلام) است.»^۲

۱. غیبت طوسی، ص ۴۷۸ و ۴۷۹؛ مختصر بصائر الدرجات، ص ۲۱۳.

۲. بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۱۴۶ و ۱۴۷.

از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: «و حسین علیه السلام با اصحاب شهیدش می‌آید و به همراهش هفتاد نبی است، همان‌گونه که با موسی بن عمران علیه السلام مبعوث شده بودند. سپس قائم آن انگشتر را به او می‌دهد؛ پس حسین علیه السلام همان کسی است که غسل و کفن و حنوط او را انجام می‌دهد و او را در قبرش به خاک می‌سپارد.»^۱

ملاحظه می‌شود که این روایات مشخص کرده‌اند رجعت امام حسین علیه السلام پس از وفات قائم است، و عده‌ای متوهم شده‌اند که مقصود از وی، امام مهدی محمدبن حسن علیه السلام است. و شاید آنها از این حقیقت غافل بوده‌اند که مهدیون نیز «قائم» (قواماً) هستند، همان‌طور که روایات آنها را توصیف کرده‌اند؛ یعنی هرکدام از آنها قائم است. بنابراین منظور از قائم در اینجا حجت فعلی است، و در کافی و دیگر کتاب‌ها چندین روایت با این معنا آمده است. در کافی روایات زیر آمده است:

۱- عده‌ای از اصحاب ما، از احمد بن محمدبن عیسی، از علی بن حکم، از زید ابوالحسن، از حکم بن ابی‌نعیم نقل کرده‌اند که وی گفته است، در مدینه خدمت اباجعفر امام باقر علیه السلام رسیدم و عرض کردم: بین رکن و مقام نذر کردم اگر شما را ملاقات کنم، از مدینه بیرون نروم تا بدانم آیا شما قائم آل محمد هستید یا نه. حضرت پاسخی به من نفرمود. سی روز در مدینه ماندم. پس از آن، در راهی به من برخورد و فرمود: «ای حکم، آیا تو هنوز اینجا هستی؟» عرض کردم، آری، من نذری را که با خدا کرده بودم خدمت شما عرض کردم. آیا شما به من امری نمی‌فرمایید و از چیزی نیز نهی نمی‌فرمایید و پاسخم را نمی‌دهید؟ فرمود: «فردا صبح زود به منزل من بیا.» صبح‌هنگام خدمت ایشان رفتم. فرمود: «آنچه را می‌خواهی بپرس.» عرض کردم، من بین رکن و مقام برای خدا نذر کردم، روزه و صدقه‌ای به عهده گرفتم که اگر شما را ملاقات کردم، از مدینه بیرون نروم تا آن‌که بدانم آیا شما قائم آل محمد هستید یا نه؟ تا اگر شما باشید، ملازم خدمت شما بشوم و اگر نباشید، رهسپار شوم و در طلب

معاش خود برآیم. فرمود: «ای حکم، همه ما قائم به امر خدا هستیم.» عرض کردم، آیا شما مهدی هستید؟ فرمود: «همه ما به سوی خدا هدایت می کنیم.» عرض کردم، آیا شما صاحب شمشیر هستی؟ فرمود: «همه ما صاحب شمشیر و وارث شمشیر هستیم.» عرض کردم، آیا شما همان کسی هستی که دشمنان خدا را می کشد و دوستان خدا به وسیله شما عزتمند می شوند و دین خدا با شما آشکار می شود؟ فرمود: «ای حکم، چگونه من او باشم، درحالی که من به چهل و پنج سالگی رسیده ام؟ حال آن که صاحب این امر از من به دوران شیرخوارگی نزدیک تر و در سواری چابک تر است.»

۲- حسین بن محمد اشعری، از معلی بن محمد، از وشاء، از احمد بن عائذ، از ابوخیججه، از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده است که از ایشان (علیه السلام) درباره قائم پرسیده شد. فرمود: «همه ما قائم به امر خدا هستیم، یکی پس از دیگری، تا وقتی که صاحب شمشیر بیاید. وقتی صاحب شمشیر بیاید امری غیر از آنچه بود می آورد.»

۳- علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از محمد بن حسن بن شمون، از عبدالله بن عبدالرحمن، از عبدالله بن قاسم بطل، از عبدالله بن سنان نقل کرده است که گفت: به امام صادق (علیه السلام) گفتم: ﴿يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ﴾^۱ (روزی که هر مردمی را با امامشان می خوانیم). فرمود: «امامشان که در میان آنهاست؛ و او قائم اهل زمانش است.»^۲

همچنین آنها از این حقیقت غافل بوده اند که قائمی که امام حسین (علیه السلام) بر او خروج می کند، قائمی است که فرزندی ندارد؛ درحالی که امام مهدی (علیه السلام) نسل و فرزندی دارد، همان طور که در بسیاری از روایات آمده است.^۳

۱. سوره اسراء، آیه ۷۱.

۲. کافی، شیخ کلینی، ج ۱، ص ۵۳۶ و ۵۳۷.

۳. در این باره، مراجعه کنید به: پاسخ قطعی به منکران ذریه قائم، شیخ ناظم عقیلی (خدا حفظش کند)، و کتاب های انتشارات انصار امام مهدی (خدا در زمین تمکینش دهد)، که دلایل بسیاری برای وجود ذریه در خود

از آنچه گذشت، روشن می‌شود که نیازی به تأویل اخبار مربوط به مهدیون نیست؛ با این حال، ما به تأویلات آنها نگاهی می‌اندازیم تا نشان دهیم چه بیهوده‌گویی‌ها و تناقض‌هایی در آنها وجود دارد.

سوم: گفته علامه مجلسی:

«و راه تأویل یکی از این دو وجه است: اول: منظور از دوازده مهدی، پیامبر ﷺ و سایر امامان به‌جز قائم ﷺ باشد، به این صورت که حکومت آنها پس از قائم ﷺ باشد. پیش‌تر گفتیم حسن بن سلیمان آن را به همه امامان تأویل کرده و به رجعت قائم ﷺ پس از وفاتش قائل شده است، و به این طریق می‌توان برخی از اخبار مختلفی را که درباره مدت حکومت ایشان ﷺ وارد شده است با هم جمع کرد.»

این سخن مجلسی درست نیست؛ زیرا آنچه روایت شده این است که مهدیون فرزندان امام مهدی ﷺ هستند، نه پدران!

اما تأویل حسن بن سلیمان برای اخبار واردشده درباره مدت حکمرانی وی، این تأویل نیز ضدونقیض است. روایت شده است که مدت حکمرانی وی ﷺ هفت سال است؛ ازجمله در روایت زیر:

عبدالکریم خُثَمی روایت کرده: «به اباعبدالله گفتم، قائم چند سال حکومت می‌کند؟ فرمود: هفت سال. روزها و شب‌های او طولانی می‌شود تا آنجا که یک سال او برابر با ده سال از سال‌های شماست؛ پس سال‌های حکومت او هفتاد سال از سال‌های شما خواهد بود؛ و چون زمان قیام او فرارسد، در جمادی آخر و ده روز از رجب، بارانی می‌بارد که مانند آن را مخلوقات ندیده‌اند. خداوند گوشت مؤمنان و بدنشان را در قبرهایشان می‌رویاند. گویا آنان را می‌بینم که از سوی جهنمه می‌آیند

درحالی که موهای خود را از خاک می‌تکانند.»^۱

و همچنین: از او، از عبدالله بن قاسم حضرمی، از عبدالکریم بن عمرو خثعمی، گفت: به اباعبدالله [امام صادق (علیه السلام)] گفتم: قائم چقدر حکومت می‌کند؟ فرمود: «هفت سال، که می‌شود هفتاد سال از این سال‌های شما.»^۲

نقل شده است مدت حکومت او نوزده سال و بیشتر است؛ ازجمله روایت زیر:

احمد بن محمد بن سعید بن عقده کوفی به ما خبر داد: علی بن حسن تیملی به من گفت: از حسن بن علی بن یوسف، از پدرش، و محمد بن علی، از پدرش، از احمد بن عمر حلبی، از حمزه بن حرمان، از عبدالله بن ابی‌یعفور، از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده است که فرمود: «قائم (علیه السلام) نوزده سال و چند ماه حکومت خواهد کرد.»^۳

همچنین: ابوسلیمان احمد بن هوزده باهلی به ما خبر داد: ابراهیم بن اسحاق نهاوندی در سال ۲۷۳ هجری به ما گفت، ابومحمد عبدالله بن حماد انصاری در سال ۲۲۹ هجری به ما گفت، عبدالله بن ابی‌یعفور به من گفت: امام صادق (علیه السلام) فرمود: «حکومت قائم از ما نوزده سال و چند ماه خواهد بود.»^۴

همچنین روایت شده است که مدت حکومت او هشت یا نه یا ده سال است. برای مثال، در روایت زیر:

همچنین زکریا نقل کرده است، گفت: محمد بن یحیی به ما گفت، عبدالرزاق از کتابش به من املا کرد، گفت، جعفر بن سلیمان به ما گفت، معلی بن زیاد به ما گفت، علاء بن بشیر مزنی به ما گفت، از ابوصدیق ناجی، از ابوسعید خدری نقل کرد که

۱. الإرشاد، شیخ مفید، ج ۲، ص ۳۸۱.

۲. غیبت، شیخ طوسی، ص ۴۷۴.

۳. کتاب غیبت، محمد بن ابراهیم نعمانی، ص ۳۵۳.

۴. کتاب غیبت، محمد بن ابراهیم نعمانی، ص ۳۵۳ و ۳۵۴.

رسول خدا ﷺ فرمود: «به شما مهدی را بشارت می‌دهم که در زمان اختلاف مردم و زلزله‌ها در امت من مبعوث می‌شود و زمین را از عدل و داد پر می‌کند، همان‌گونه که از ظلم و جور پر شده است. اهل آسمان به آن راضی می‌شوند. او اموال را به‌درستی تقسیم می‌کند.» گفتیم: به‌درستی یعنی چه؟ فرمود: «به‌طور مساوی در میان مردم؛ پس خداوند دل‌های امت محمد را بی‌نیاز می‌کند و به عدالت او راضی می‌شوند، و عدل او فراگیر می‌شود تا آنجا که به منادی فرمان می‌دهد و منادی بین مردم ندا می‌دهد آیا نیازمندی هست؟ هیچ کس از میان مردم چیزی نخواهد خواست جز یک نفر که می‌گوید من؛ پس به او می‌گوید: نزد خزانه‌دار برو و بگو مهدی به تو امر کرده به من اموالی بدهی. خزانه‌دار به او می‌گوید: بردار. وقتی آن مال را در لباسش قرار می‌دهد پشیمان می‌شود؛ پس می‌گوید: آیا من حریص‌ترین شخص امت محمد بودم، یا از آنچه آنها انجام دادند ناتوان بودم. پس آن اموال را برمی‌گرداند، اما از او نمی‌گیرند و به او گفته می‌شود: ما چیزی را که بخشیدیم پس نمی‌گیریم.» فرمود: «اوضاع این چنین خواهد بود تا هفت سال یا هشت سال یا نه سال؛ و بعد از آن دیگر خیری در زندگی نخواهد بود» یا شاید فرمود: «بعد از او دیگر خیری در زندگی نخواهد بود.»^۱

همچنین زکریا نقل کرده است، گفت، سفیان بن وکیع به ما گفت، ابومعاویه به ما گفت، از موسی جهنی، از زید عمی، از ابوصدیق، از ابوسعید خدری، از پیامبر ﷺ، که فرمود: «در اتم مهدی خواهد بود؛ اگر عمرش طولانی باشد، ده سال حکومت می‌کند و اگر عمرش کوتاه باشد، هفت یا هشت سال حکومت می‌کند.»^۲

می‌گوییم: اگر حسن بن سلیمان می‌خواهد با این ایده که برخی از این اخبار، ناظر به حکومت او در این زندگی دنیوی و برخی ناظر به حکومت او در رجعت هستند و این دو مدت را که متفاوت هستند با هم جمع کند، پس بقیه چه می‌شوند؟ و چند بار قائم ﷺ

۱. ملاحم و فتن، سیدبن طاووس، ص ۳۲۲ و ۳۲۳.

۲. ملاحم و فتن، سیدبن طاووس، ص ۳۲۴.

رجعت خواهد کرد؟

چهارم: گفته مجلسی:

«دوم این که این مهدی ها از اوصیای قائم باشند، که مردم را در زمان سایر امامانی که رجعت کرده اند هدایت می کنند تا زمان از حجت خالی نماند، هرچند اوصیای انبیا و امامان نیز حجت اند؛ و خداوند متعال داناست.»

این معنا نیز درست نیست؛ زیرا - همان طور که روایات دلالت کرده اند و مجلسی نیز در انتهای همین عبارت خود اذعان کرده است - مهدیون حجت های خدا هستند. همچنین این که فرض بگیریم آنها در رجعت هستند، در نهایت نادرستی است؛ زیرا مهدیون - همان طور که از روایات دانسته ایم - فرزندان قائم هستند. علامه مجلسی که فرض می کند رجعت بلافاصله پس از قائم اتفاق می افتد، باید فرض دیگری را نیز برآورده کند؛ یعنی این که قائم فرزندی ندارد. بنابراین، نتیجه سخن او این خواهد بود که این مهدیون در عالم رجعت وجود خواهند داشت، علی رغم این واقعیت که آنها پیش تر در این دنیا متولد نشده اند؛ و این معنا اساساً نادرست است؛ زیرا رجعت فقط برای کسانی است که ایمان کامل دارند یا کفر کامل دارند؛ یعنی کسانی که قبلاً در این دنیا زندگی کرده و در آن آزمایش شده اند.

پنجم: گفته علی بن یونس عاملی:

«روایت دوازده نفر بعد از دوازده نفر شاذ (نامتعارف) است.»

پاسخ به او:

۱. سخن او متوجه روایت وصیت است که شیخ طوسی در کتاب غیبت آورده است. و ما دانسته ایم این روایت، تنها روایت موجود در این باب نیست، بلکه روایات بسیار دیگری نیز همین مضمون را دارند، به طوری که به حد تواتر می رسند.

۲. اصطلاح «شاذ» به معنای مخالف مشهور است؛ یعنی در مفهوم آن قید مخالفت

وجود دارد،^۱ و ما می‌دانیم روایت وصیت - و به‌طور کلی روایات مهدیون - با هیچ‌یک از روایات مخالفت نمی‌کنند. بنابراین نمی‌توان آنها را «شاذ» توصیف کرد.

ششم: این گفته علی بن یونس:

«به‌علاوه، "بعدیت" در این فرمایش آنها «بعد از آنها»، الزاماً به معنای «بعدیت زمانی» نیست، همان‌طور که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ﴾^۲ (بعد از خدا چه کسی او را هدایت می‌کند). پس آنها می‌توانند در زمان امام علیه السلام باشند، و نایبان او علیه السلام باشند.»

پاسخ: بلکه حتماً این معنا را اقتضا می‌کند. حق تعالی می‌فرماید: ﴿فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ﴾ (بعد از خدا چه کسی او را هدایت می‌کند). در اینجا به دلیل وجود قرینه‌ای که لازم گردانده، «بعدیت» از مفهوم زمانی منصرف شده است؛ این که زمان و مکان، خداوند عزوجل را احاطه نمی‌کنند، بلکه او خالق زمان و مکان و محیط به آنهاست؛ و چنین قرینه‌ای در محل نزاع ما وجود ندارد؛ و حتی در خود روایت قرینه‌ای هست که دلالت می‌کند بر این که بعدیت، زمانی است؛ زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «ای علی، بعد از من دوازده امام خواهند بود و پس از آنها دوازده مهدی» و دوازده امام بعد از او، به معنای «زمانی» است، همان‌طور که علی بن یونس و دیگران اعتراف می‌کنند. بنابراین، دلالت در اینجا، قرینه‌ای برای منظور از «مِنْ بَعْدِهِمْ» (بعد از آنها) است.

۱. سید حسن صدر در نه‌ایة الدراية، ص ۲۲۰، گفته است: شاذ (و مخالف مشهور)، و گفته شده است «شاذ»، فاعل از شذوذ، و همچنین «نادر»؛ و در البدایة آن را چنین تعریف کرده است: آنچه ثقه، مخالف با اکثریت، روایت کرده باشد.

۲. سورة جائیه، آیه ۲۳

و در نهایت می‌گوییم: تغییر و منصرف کردن معنا از معنای ظاهری‌اش باید با ضرورتی مثل دفع تعارض توجیه شود و در اینجا هیچ ضرورتی وجود ندارد؛ زیرا تعارضی در کار نیست.

هفتم: سخن علی بن یونس که گفته است:

«اگر بگوییم در روایت آمده است: عبارت "پس وقتی زمان وفاتش رسید - یعنی مهدی (علیه السلام) - باید آن را به فرزندش تسلیم کند"، آیا این تأویل را نفی می‌کند؟! می‌گوییم: این، بر باقی ماندن پس از او دلالت نمی‌کند و کارکرد وصیت می‌تواند در این باشد که به مرگ جاهلیت نمرده باشد. همچنین جایز است پس از او کسانی باقی بمانند که به امامت او دعوت کنند، و این به حصر دوازده امام در او و پدرانیش زبانی نمی‌رساند.»

اینجا علی بن یونس به سستی تأویلش پی برده است؛ زیرا سپردن آن به پسرش، به معنای «بعدیت» در معنای زمانی است. اما علی بن یونس تلاش می‌کند تا با گفته زیر از این اجتناب کند: «این، بر باقی ماندن پس از او دلالت نمی‌کند، و کارکرد وصیت می‌تواند در این باشد که به مرگ جاهلیت نمرده باشد.»

اما به نظر می‌رسد علی بن یونس متوجه نشده است که آنچه سپرده می‌شود، امامت است؛ و سپردن آن به پسرش، قطعاً به معنای بقا پس از او از نظر زمانی است. اما این گفته وی: «و جایز است پس از او کسانی باقی بمانند که به امامت او دعوت کنند، و این به حصر دوازده امام در او و پدرانیش زبانی نمی‌رساند.»

پاسخ به آن: ذهن علی بن یونس به شدت مشغول ایده تعارض روایات مهدیون با روایات دوازده امام است، و همان‌طور که دیدیم، این توهم است. به هر حال، مهدیون به امامت امام مهدی (علیه السلام)، و امامت پدرانیش، و نبوت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) دعوت می‌کنند.

اما حصری که او درباره‌اش صحبت کرده است، واقعیت ندارد و چیزی که به آن

دلالت کند، موجود نیست.

هشتم: سخن او درباره روایت وصیت که گفته است:

«این روایت، خبری آحاد است که موجب ظن می شود، درحالی که مسئله امامت، مسئله ای علمی است.»

خاستگاه این گفته، عدم اطلاع او از روایات مهدیون است که متواتر معنوی هستند.

نهم: این گفته او:

«و دیگر این که با وجود نیاز به شناخت آنان، پیامبر ﷺ تمام اسامی آنها را برای گذشتگان بیان نفرموده و صفات آنها را آشکار نکرده است. پس این "تأخیر بیان از حاجت" را لازم می گرداند.»

پاسخ:

۱. رسول خدا ﷺ اوصیای خود را در آخرین وصیت خویش بیان کرده است و امامان اهل بیت علیهم السلام به اندازه کافی درباره مهدیون علیهم السلام صحبت کرده اند و هیچ عذری برای کسی باقی نگذاشته اند.

اما ذکر نشدن اسامی اوصیا از مهدیون، عدم اعتقاد به آنها را - چه به صورت کلی و چه به طور جزئی نسبت به نخستین آنها که اسمش ذکر شده است - لازم نمی گرداند. به علاوه، این مسئله به طور کلی از اصل و اساس وجهی ندارد؛ زیرا تنها کافی است امام زمان خود را بشناسیم و مقدار واجب همین است. روایت شده است "هرکس بمیرد و امام زمان خود را نشناسد به مرگ جاهلیت مرده است"؛^۱ و هرکس بمیرد و او را بشناسد، مسلمانی مؤمن است. دین، یک مرد است و هرکس او را بشناسد، خدا را شناخته است.

۱. به کتاب کافی، ج ۳ ص ۳۷۷ و کتاب های دیگر مراجعه کنید.

در کتاب بصائر الدرجات آمده است: ^۱

۲۱- باب شرح امور پیامبر و امامان درباره خودشان، و پاسخ به کسانی که به دلیل ندانستن معنای گفته هایشان، درباره شان غلو می کنند. علی بن ابراهیم بن هاشم به ما گفت، قاسم بن ربیع و زاق به ما گفت، از محمد بن سنان، از صباح مدائنی، از مفضل که به امام صادق (علیه السلام) نامه ای نوشته بود، و پاسخ از امام صادق (علیه السلام) برای او آمد: «اما بعد، تو را و خود را به تقوای خدا و طاعت او توصیه می کنم ...» تا آنجا که فرمود: «... به علاوه، به تو خبر می دهم دین و اصل دین، یک مرد است؛ و آن مرد، همان یقین است و همان ایمان است؛ و او امام امت خود و اهل زمان هاش است. پس هر که او را شناخت، خدا را شناخته، و هر کس او را انکار کرد، خدا و دینش را انکار کرده است، و هر کس او را شناخت، خدا و دینش را شناخته است؛ و حدود و شریعت های خدا، جز به وسیله آن امام شناخته نمی شود ...»

۲- ظاهر روایات نشان می دهد مردم، پیش از رسیدن زمان مهدیون، به وسیله آنان امتحان نمی شوند و تا فرا رسیدن زمان مهدیون و محقق شدن امتحان با آنان، ایمان داشتن مردم به ائمه برایشان کفایت می کند.

در غیبت نعمانی روایت شده است: علی بن احمد بندینجی به ما خبر داد، از ابو عبیدالله بن موسی علوی که گفت، علی بن حسن به ما گفت، از اسماعیل بن مهران، از مفضل بن صالح، از معاذ بن کثیر، از ابو عبدالله جعفر بن محمد (علیه السلام) روایت کرده است که فرمود: «وصیت به صورت کتابی مَهرشده از آسمان بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نازل شد و هیچ کتاب مَهرشده ای بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نازل نشد مگر وصیت. جبرئیل (علیه السلام) گفت: ای محمد، این، وصیت تو به اهل بیت درباره امت توست. فرمود: یعنی به اهل بیت من، ای جبرئیل؟! جبرئیل گفت: ای برگزیده خدا، اهل بیت تو و فرزندان شان، تا علم نبوتی را که پیش از ابراهیم (علیه السلام) بوده است و بر آن مَهرهایی

۱. بصائر الدرجات، محمد بن حسن صفار، ص ۵۴۶ تا ۵۵۱؛ خاتمة المستدرک، میرزای نوری، ج ۴، ص ۱۱۸ و ۱۱۹؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۲۴، ص ۲۸۶ تا ۲۹۲.

هست، از تو به میراث ببرند. علی (علیه السلام) مهر نخست را گشود و به فرمانی که در آن به او داده شده بود عمل کرد. سپس حسن (علیه السلام) مهر دوم را گشود و به فرمانی که در آن به او داده شده بود عمل کرد. حسین (علیه السلام) مهر سوم را گشود و در آن دید: پیکار کن، بکش و کشته شو، و با جماعتی برای شهادت خارج شو، که آنان جز با تو، شهادتی ندارند؛ پس او نیز چنین کرد. سپس آن را به علی بن حسین (علیه السلام) سپرد و وفات کرد. علی بن حسین (علیه السلام) مهر چهارم را گشود و در آن دید: خاموش باش و ساکت بمان، زیرا علم پوشیده شده است. سپس آن را به محمد بن علی (علیه السلام) داد و او مهر پنجم را گشود و در آن دید: کتاب خداوند متعال را تفسیر، و پدرت را تصدیق کن، و علم را به پسرت به میراث بده، و امت را تربیت کن، و در ترس و امنیت، حق را بگو، و جز از خدا نترس؛ و او نیز چنین کرد. سپس آن را به کسی که بعد از خودش بود داد. معاذبن کثیر گفت: و آیا آن شخص، شما هستید؟ فرمود: «ای معاذ، تو تنها وظیفه‌ای که در این باره داری، این است که بروی و آن را از طرف من روایت کنی. بله، من همان شخص هستم»؛ تا آن که برای من دوازده نام را برشمرد و سپس سکوت کرد. گفتیم: و بعد؟ فرمود: «برای تو کافی است.»^۱

این که امام صادق (علیه السلام) فرموده است: «حسبک» یعنی همین مقدار برای کافی است؛ و این دلالت می‌کند به این که بعد از امامان (علیهم السلام) اوصیایی وجود دارند، اما [در آن هنگام] مردم با آنها آزموده نمی‌شدند، پس ضرورتی برای شناخت آنها وجود نداشت. اگر دوازده امام همه اوصیا بودند، در این صورت می‌فرمود: «این همه چیز است» یا چیزی به همین معنا.

بنابراین، تأخیری در بیان با وجود نیاز وجود ندارد، بلکه این موضوع از قبیل تأخیر بیان از زمان خطاب است، و بیشتر علمای آنان به جواز تأخیر بیان از زمان خطاب تصریح کرده‌اند.

شیخ طوسی گفته است:

«از نظر ما، تأخیر بیان از زمان خطاب جایز است، اما از زمان نیاز جایز نیست.»^۱

در اینجا بد نیست برای استشهاد به سخن سید مرتضی بازگشتی داشته باشیم:

«از بین رفتن تکلیف با مرگ او قطعی نیست، بلکه می‌تواند تعداد در دوازده امام منحصر باشد، و بعد از آنها امامانی بیایند که دین و مصالح اهلس را حفظ کنند؛ و این ما را از این که دوازده امامی نامیده شویم خارج نمی‌کند؛ زیرا ما مکلف به شناخت امامت آنها هستیم و این محل اختلاف است.»

همچنین سخن شیخ صدوق که گفته است:

«تعداد ائمه (علیهم السلام) دوازده نفر است، و دوازدهمین آنها کسی است که زمین را از عدل و داد پر می‌کند، همان گونه که از ظلم و ستم پر شده است؛ سپس بعد از ایشان (علیهم السلام) طبق آنچه گفته شده بعد از او یا امامی خواهد بود یا برپایی قیامت؛ و ما آن را بعید نمی‌دانیم مگر در اقرار به دوازده امام و اعتقاد به آنچه دوازدهمین برای بعد از خودش ذکر می‌کند.»^۲

۳- علی بن یونس با این گفته چه می‌خواهد بگوید:

«و به این دلیل پیامبر (صلی الله علیه و آله) اسم همه آنها را برای متأخرین بیان نکرده و صفاتشان را آشکار نکرده است.»

آیا او می‌خواهد بگوید روایت وصیت به این دلیل صحیح نیست، زیرا اگر صحیح باشد، سخن او بی‌معنی است، مگر این که بخواهد - و ان شاء الله که چنین نباشد - به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) اعتراض کند که چرا آنچه را گفته ذکر نکرده است؛ و این که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) اشتباه

۱. عدة الاصول (ط.ق)، شیخ طوسی، ج ۳، ص ۱۱ و ۱۲.

۲. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۷۷.

کرده است؟ پناه بر خدا.

اگر او می‌خواهد بگوید روایت صحیح نیست، چنین سخنی را قبل از او کسی نگفته و به کلی مردود است؛ زیرا صحت صدور روایات به این شکل شناخته نمی‌شود؛ و اگر چنین بابی باز شود، تمام روایات بر باد هوا خواهند رفت؛ زیرا هر یاهوهرایی می‌تواند از اینجا یا آنجا بهانه‌ای بتراشد و ادعا کند این روایت یا آن روایت صحیح نیست!

و دومی نیز باطل بودنش واضح است و نیازی به بررسی و توضیح بطلانش نیست.

۴- اما موضوع «عدم جواز یا قبح تأخیر از بیان با وجود ضرورت»، نویسنده کتاب حقائق‌الناظره به آن پاسخ داده است:

«در سخنان بسیاری از اصحاب (رضوان‌الله‌علیهم)، قواعد دیگری مشهور شده است که احکام را براساس آنها بنا نهاده‌اند، با وجود این که برخی از این قواعد مخالف چیزی است که از اهل بیت علیهم‌السلام وارد شده و برای برخی دیگر اصلاً مستندی در این مقام موجود نیست. از جمله این قواعد، این گفته آنان است: "تأخیر در بیان از زمان نیاز جایز نیست." با وجود این که متون زیادی از اهل بیت علیهم‌السلام وارد شده است که این قاعده را رد می‌کنند، از جمله تفسیر این فرمایش حق تعالی: ﴿فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ (پس، از اهل ذکر بپرسید، اگر نمی‌دانید) که ایشان علیهم‌السلام فرموده‌اند: "خداوند بر شما واجب کرده است که سؤال کنید، ولی بر ما واجب نکرده پاسخ دهیم، بلکه این امر به اختیار ماست؛ اگر بخواهیم، پاسخ می‌دهیم و اگر نخواهیم، خاموش می‌مانیم."

بله، این قاعده فقط در مذهب عامه معنادار است، به دلیل نبود تقیه در اخبار آنها، و برخی از اصحاب ما نیز از روی غفلت از آنها پیروی کرده‌اند. اگر گفته شود در صورت عدم پاسخگویی آنها علیهم‌السلام حرج لازم می‌شود، می‌گوییم: این حرج تنها در صورتی لازم می‌شود که راه خروج دیگری وجود نداشته باشد. چگونه؟ از آنها علیهم‌السلام قاعده روشنی در چنین مواردی مقرر شده، که - همان‌طور که قبلاً بیان کردیم و دلیل آن را روشن ساختیم - عبارت است از در پیش گرفتن جاده احتیاط. شیخ ما محدث صالح شیخ

عبدالله بن صالح، از استادش علامه شیخ سلیمان بحرانی (قدس سرهما) نقل کرده است که می‌گفت: "اگر در چنین مسئله‌ای هزار حدیث هم برای ما بیاید، باز به آن عمل نمی‌کنیم؛ زیرا این حدیث با دلیل عقلی و نقلی که بر عدم جواز تأخیر بیان از وقت نیاز دلالت دارد، معارض است؛" و این، همان‌طور که ملاحظه می‌کنید، اجتهاد محض و تعصب صرف است؛ زیرا دلیل نقلی - که مطابق با دلیل عقلی است - عبارت است از آنچه اخبار بر وجوب افشای علم دلالت داشته‌اند، مثل این فرمایش امام (علیه السلام): "خداوند از نادانان برای طلب علم پیمان نگرفت مگر این که [پیش‌تر] از دانایان پیمان گرفت که [به نادانان] علم ببخشند." و آنچه از قول پیامبر (صلی الله علیه و آله) مشهور است: "هر کس علمی را کتمان کند، خداوند به او لگامی از آتش می‌زند." و دیگر احادیثی که به این موضوع اختصاص یافته‌اند و ثقة الاسلام در کافی روایت کرده است؛ با سندش به عبدالله بن سلیمان گفت: شنیدم امام باقر (علیه السلام) می‌فرمود؛ و مردی از اهل بصره نزد او بود که به او "عثمان الاعمی" (عثمان نابینا) می‌گفتند، و او می‌گفت: حسن بصری ادعا می‌کند کسانی که علم را کتمان می‌کنند، بوی بد شکم‌هایشان اهل جهنم را اذیت می‌کند. امام باقر (علیه السلام) فرمود: "پس در این صورت، مؤمن آل فرعون هلاک شده است. علم از زمانی که خداوند نوح را برانگیخت همواره پنهان بوده است. پس حسن هر جا به هر سو می‌خواهد برود، به خدا سوگند علم فقط در اینجا یافت می‌شود."

و مانند این در کتاب بصائر الدرجات روایت شده است. شاید - همان‌طور که اخبار پیشین دلالت می‌کنند - حسن بصری - که از ناصبی‌ها و سران گناهکاران بود - به ائمه (علیهم السلام) به دلیل عدم پاسخگویی به برخی سؤالات اشاره داشته است. در این دو حدیث، دلالتی برای جواز تأخیر بیان با تقیه حتی نسبت به غیرخودشان نیز وجود دارد. بنابراین آن قاعده و اخباری که با آن مطابقت دارند محدود به آن چیزی است که ما از اخبار ذکر کردیم. گویا شیخ ما، علامه مورد اشاره، نگاهش را به عموم اخبار پیشین محدود کرده که دلالت بر عدم وجوب پاسخگویی آنها (علیهم السلام) دارد، خواه برای تقیه باشد یا نباشد، و این باعث پدید آمدن تعارض با قاعده مذکور شده است. با آنچه ما از این دو حدیث ذکر کردیم، غبار عمومیت از آن اخبار برداشته می‌شود و - همان‌طور که مشخص است -

به مقام تقیه تخصیص داده می‌شود.»^۱

شیخ ابوالحسن انصاری در کتاب خود حواری قصصی مبسط فی الدعوة الیمانیة المبارکة گفته است:

«قُبِحَ تأخیر بیان از وقت نیاز" محل اختلاف است؛ پس این اشکال، مبنایی است؛ برخی به آن اعتقاد دارند و برخی دیگر، آن را رد می‌کنند. بنابراین، اشکال پیش گفته بر کسی که به آن اعتقاد ندارد وارد نمی‌شود و بحث، مبنایی خواهد شد. ازجمله کسانی که به قُبِحَ آن اعتقاد دارند، علامه حلی و صاحب معالم هستند؛ آنجا که اولی گفته است: ... تأخیر بیان از وقت نیاز جایز نیست، وگرنه، تکلیف به آنچه در حد توان نیست لازم می‌آید...»^۲

و دومی گفته است: بدان که بین اهل عدل، اختلافی در عدم جواز تأخیر بیان از وقت نیاز وجود ندارد. اما درباره تأخیر آن از وقت خطاب تا وقت نیاز، برخی به طور مطلق آن را جایز دانسته‌اند و برخی دیگر، به طور مطلق آن را منع کرده‌اند...^۳

ازجمله کسانی که به نادرستی این قاعده معتقد است، محقق نائینی است. او گفته است: اما تحقیق این است که گفته شود: عقلاً وقتی در مقام بیان هستند، اگرچه بنایشان بر بیان تمام آن چیزی است که در احکامشان دخیل است و عدم به تأخیر انداختن آن از مقام خطاب است، چه رسد به مقام نیاز، اما این فقط در مواردی است که عادت گوینده بر این نباشد که تمام منظور خود را به وسیله قراین جداگانه و به خاطر مصلحتی که ایجاب می‌کند، بیان کند؛ زیرا با وجود مصلحتی که تأخیر را اقتضا می‌کند، دیگر هیچ قبحی در تأخیر بیان از وقت نیاز وجود نخواهد داشت، چه رسد به وقت خطاب. حال اگر فرض کنیم متکلم، حکیم است و در بیان مقصودش در

۱. حقائق الناطرة، محقق بحرانی، ج ۱، ص ۱۶۰ تا ۱۶۶.

۲. مبادئ الوصول، علامه حلی، ص ۱۶۱ و ۱۶۲.

۳. معالم الدین و ملاذ المجتهدين، ابن شهید ثانی، ص ۱۵۷ و ۱۵۸.

هر وقت خاصی، حکمت و مصلحت را رعایت می‌کند، در این صورت، تأخیر برخی از مقاصدش از وقت نیاز، قبیح نخواهد بود.^۱

و شاگرد او - سید خویی - گفته است: تحقیق در این مقام، این است که گفته شود: قبح تأخیر بیان از وقت نیاز، فقط به یکی از دو دلیل است و سومی ندارد:

اول: این که موجب شود مکلف بدون هیچ دلیلی به مشقت و سختی بیفتد؛ همان طور که اگر فرض کنیم عام، شامل حکمی الزام‌آور در ظاهر باشد، ولی برخی از افراد آن در واقع، حکم ترخیصی داشته باشند؛ که این وضعیت الزاماً موجب می‌شود مکلف با توجه به آن افراد مباح، به مشقت و سختی بیفتد، بدون آن که علت و مقتضایی وجود داشته باشد؛ و این، از حکیم قبیح است.

دوم: این که موجب شود مکلف به مفسده‌ای بیفتد یا مصلحتی را از دست بدهد؛ همان طور که اگر فرض کنیم عام شامل حکمی ترخیصی در ظاهر باشد، ولی برخی از افرادش در واقعیت، واجب یا حرام باشند، در این صورت، اولی موجب می‌شود مکلف مصلحتی الزامی را از دست بدهد و دومی موجب می‌شود او به مفسده‌ای بیفتد؛ و هر دو، از مولای حکیم قبیح است.

اما مشخص است این قبح، قابل رفع است؛ زیرا مصلحت قوی‌تر اگر اقتضا کند مکلف به مفسده‌ای بیفتد، یا مصلحتی را از دست بدهد، یا به مشقت و سختی بیفتد، اساساً هیچ قبحی در آن وجود نخواهد داشت. بنابراین قبح تأخیر بیان از وقت نیاز، مانند قبح ظلم نیست که جدا کردنش از آن ناممکن باشد، بلکه مانند قبح دروغ است؛ یعنی در ذات خود قبیح است با قطع نظر از هر عنوان حسنی که بر آن حمل شود. بنابراین اگر فرض کنیم مصلحت، تأخیر بیان از وقت نیاز را اقتضا می‌کند و قوی‌تر از مفسده تأخیر بوده باشد، یا در تقدیم بیان، مفسده‌ای قوی‌تر از آن وجود داشته باشد، طبیعتاً در این صورت، تأخیر آن قبیح نخواهد بود، بلکه حسن و لازم خواهد بود.... پس

۱. التقریرات، تقریر بحث نائینی، سید خویی، ج ۱، ص ۵۰۸ و ۵۰۹.

نتیجه می‌شود قبح تأخیر بیان از وقت نیاز، به دلیل ذاتی بودن آن به معنای اقتضا، و نه این که علت تامه باشد، به تأخیر انداختنش از وقت نیاز، مانعی نخواهد داشت اگر مصلحت لازمی که قوی‌تر از مفسده تأخیر باشد، آن را اقتضا کرده باشد؛ یا اگر در تقدیم بیان، مفسده‌ای قوی‌تر از مفسده تأخیر وجود داشته باشد؛ که در این صورت، تأخیر بیان قبیح نخواهد بود. به عبارت دیگر، تأخیر بیان از وقت نیاز در محل مورد بحث ما، مثل وضعیت تأخیر بیان در اصل شریعت مقدس است؛ چرا که بیان احکام در آن، به صورت تدریجی و یکی پس از دیگری، به دلیل مصلحتی برای تسهیل بر مردم بوده است؛ زیرا بیان آنها به یکباره، موجب مشقت و نفرت مردم از دین و عدم تمایل به آن می‌شود.

و طبیعی است که این مفسده اقتضا می‌کند بیان آنها به صورت تدریجی باشد تا مردم به دین تمایل پیدا کنند، با وجود این که متعلقات آنها از ابتدا مشتمل بر مصالح و مفاسد بوده است. بنابراین، تأخیر بیان و تدریجی بودن، بنا به مصلحتی بوده که آن را اقتضا می‌کرده است - یعنی تسهیل برای مردم و متمایل ساختنشان به دین - و واضح است این مصلحت، قوی‌تر از مصلحت عملی است که از مکلف فوت می‌شود. از این رو، در برخی روایات آمده است احکامی نزد صاحب‌الأمر (عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف) باقی مانده است و ایشان بعد از ظهورش، آن احکام را برای مردم بیان خواهد کرد؛ و بدیهی است این تأخیر، فقط به دلیل مصلحتی در آن یا به دلیل مفسده‌ای در بیان آن بوده است... و بنابراین اشکالی در تخصیص عموم‌های کتاب و سنت وارد شده در عصر پیامبر اکرم (ص)، با تخصیص‌های وارد شده در عصر ائمه اطهار (ع) وجود ندارد؛ زیرا مصلحت، تأخیر آنها را از وقت نیاز و عمل اقتضا می‌کرده، یا در تقدیم آنها، مفسده‌ای لازم می‌شده که از آن ممانعت می‌کرده است.^۱

براساس سخنان نائینی و خویی، حتی اگر عدم ذکر اسامی مهدیون (ع) از قبیل

تأخیر بیان از وقت نیاز باشد، بازهم قبیح نخواهد بود؛ زیرا پیامبر (ص) اسامی آنها را به دلیل مصلحتی قوی‌تر از بیانشان پنهان کرده است.»^۱

نهم: این که علی بن یونس گفته است:

«همچنین این مقدار اضافه [مهدیون] شاذ [و نامتعارف] است، به طوری که به شایع معروف معارضه نمی‌کند.

اگر بگوییم: تعارضی بین این دو [دسته از روایات] نیست، چرا که هدف نهایی روایات، این است که «بعد از من دوازده خلیفه هستند» و «امامان بعد از من به تعداد نقبای بنی اسرائیل هستند» و دیگر روایات از این دست؛ می‌گوییم: اگر این [تعارض نداشتن] ممکن می‌بود، در ذکر عدد دوازده، بیهودگی و گمراه‌سازی لازم می‌آمد؛ زیرا در بیشتر روایات آمده آنان «نه نفر از فرزندان حسین» هستند، و باید مبتدا در خبر محصور باشد، و نیز به این دلیل که آنان در تورات و اشعار مسیحیت و غیر آن ذکر نشده‌اند، و پیامبر (ص) نیز در شب اسرای خود به محضر پروردگارش، از دیدن آنان خبر نداده است؛ و هنگامی که امامان را دوازده نفر شمرد، به حسن فرمود: زمین از آنان خالی نمی‌شود، درحالی که از این سخن زمان تکلیف را اراده می‌فرماید. پس اگر بعد از آنان امامانی باشند، زمین از آنان [از امامان دوازده‌گانه] خالی می‌شود؛ و بعید است منظور از «خالی شدن [زمین]» فرزندان آنان بوده باشد؛ چرا که این مجاز است و [در اینجا] ضرورتی برای مجاز نیست.»

پاسخ به آن:

۱- اضافه مورد ادعای وی این قسمت از فرمایش رسول خدا (ص) است: «پس وقتی زمان وفات او رسید [وصایت و جانشینی مرا] به فرزندش که اولین مقربین است تسلیم کند، و او سه نام دارد؛ یک نامش مانند نام من، نام دیگرش مثل نام پدرم است و آن عبدالله و "احمد"

است و سومین نام او مهدی است؛ و او اولین مؤمنان است.»

از آنچه پیش‌تر گذشت، ثابت شد امام سیزدهم همان قائم و صاحب پرچم‌های سیاه است، و او همان احمد و همان پسر امام مهدی علیه السلام است. پس هیچ اضافه و افزونگی یا شاذ بودن یا تعارضی وجود ندارد. بلکه این قسمت در روایت دیگری نیز با لفظی مشابه، به‌ویژه درباره اسمی وارد شده است. از حذیفه نقل شده است که گفت: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله مهدی علیه السلام را یاد کرد و- فرمود: «با او بین رکن و مقام بیعت می‌شود. اسمش احمد و عبدالله و مهدی است. این‌ها اسم‌های سه‌گانه اوست.»^۱

اما اگر مقصود از این زیادی، نص بر مهدیون علیهم السلام باشد، می‌دانیم این نص با آنچه درباره دوازده امام علیهم السلام آمده است تعارضی ندارد.

۲- اما آنچه او گفته است مبنی بر اینکه نپذیرفتن افزایش تعداد امامان و شاذ دانستن آن، مستلزم بیهوده‌گویی و پوشاندن حقیقت در روایاتی است که بیان کرده‌اند امامان دوازده نفرند، درحالی‌که بسیاری از این روایات تصریح کرده‌اند پس از حسین علیه السلام نه نفر از فرزندان او [امام] هستند، در پاسخ باید گفت: بیهوده‌گویی و پوشاندن حقیقت تنها در صورتی می‌تواند قابل‌تصور باشد که روایات یادشده به‌صراحت می‌گفتند که این افراد همه اوصیا یا خلفا هستند و بعد از آنان، دیگر هیچ وصی یا خلیفه‌ای نخواهد بود؛ اما از این‌که این افراد با عنوان «ائم» ذکر شده‌اند، از آن متوجه می‌شویم که مقصود از این تعبیر، متمایز کردن آنان از «مهدیون» و بیان برتری و جایگاه والاتر ایشان نسبت به آنان است؛ و می‌دانیم که ذکر چیزی، به معنای نفی غیر آن نیست.

۳- اما گفته او: «و باید مبتدا در خبر محصور شود»، پاسخ این است که حتی اگر -طبق فرض او- حصر را فرض کنیم باید از آن دست برداریم، زیرا احادیث بسیار دیگری

برخلاف آن دلالت می‌کنند. به‌علاوه، خود این قاعده نیز ثابت نشده است. ممکن است یکی از ما بگوید: «پنج نفر قبول شدند»، درحالی‌که این پنج نفر همه قبول‌شدگان نباشند، بلکه فقط کسانی باشند که بدون کمک قبول‌شده‌اند و دیگرانی که به آنها کمک شده است نیز قبول شده‌اند. در نتیجه، گوینده می‌خواهد فضل و برتری این پنج نفر را نسبت به دیگران بیان کند. در حدیث آمده است: «حج عرفه است»، اما حج منحصر به وقوف در عرفه نیست، بلکه این جمله برای بیان اهمیت وقوف در عرفه گفته شده است.

۴- گفته او: «زیرا آنها در تورات و اشعار کشیشان ذکر نشده‌اند.»

پاسخ این است که مهدیون در حدیث محمد و آل محمد (علیهم‌السلام) ذکر شده‌اند؛ پس چه چیز بیشتری می‌خواهیم؟ اگر ما به این بسنده نکنیم، به هیچ چیز دیگری نیز بسنده نخواهیم کرد. علاوه بر این، همان‌طور که گفته شد، آنها در عهد جدید ذکر شده‌اند؛ و علی بن یونس چه می‌داند؟ شاید آنها در تورات نیز ذکر شده باشند! و آیا توراتی که در دست مردم است، همان تورات موسی (علیه السلام) بدون کم‌وکاست است؟

اما اشعار کشیشان، آیا این‌ها از منابع تشریع هستند؟ آیا بنای ما این است که هرچه در اشعار کشیشان ذکر نشده است، به آن اعتقاد نداشته باشیم؟ چقدر از انبیا در اشعار کشیشان ذکر شده‌اند؟

۵- گفته او: «مهدیون در حدیث معراج ذکر نشده‌اند.»

پاسخ این است که این نوع از بحث به دسته‌ای از بحث‌ها تعلق دارد که می‌گوید: «بز است، حتی اگر پرواز کند!» مهدیون در روایاتی ذکر شده‌اند که برای اعتقاد به آنها کافی است؛ و ذکر شدن یا نشدن آنها در حدیث معراج، معیار اصلی برای ساخت عقیده نیست.

۶- گفته او:

«به حسن فرمود: زمین از آنان خالی نمی‌شود، درحالی‌که از این سخن زمان تکلیف را اراده می‌فرماید. پس اگر بعد از آنان امامانی باشند، زمین از آنان [از امامان

دوازده‌گانه] خالی می‌شود؛ و بعید است منظور از «خالی شدن [زمین]» فرزندان آنان بوده باشد؛ چراکه این مجاز است، و [در اینجا] ضرورتی برای مجاز نیست.»

پاسخ به او: در مطالب پیشین بیان کردیم که منظور از این که زمین از آنها خالی نمی‌شود، این است که زمین از حجت خالی نمی‌شود؛ و این همان چیزی است که روایات به آن دلالت دارند؛ ازجمله روایاتی که شیخ صدوق در کتاب علل الشرائع در باب «علت این که زمین از حجت خالی نمی‌شود» روایت کرده است؛^۱ همچون:

۱. پدرم (رحمت خدا بر او باد) گفت: سعدبن عبدالله به ما گفت، از احمدبن محمدبن عیسی، از محمدبن سنان، از نعمان رازی نقل کرده است که گفت: من و بشیر دهان نزد امام صادق (علیه السلام) نشسته بودیم. ایشان فرمود: «وقتی نبوت آدم به پایان رسید و روزی‌اش تمام شد، خداوند به او وحی کرد: ای آدم، نبوت تو به پایان رسیده و خوراک تو تمام شده است؛ پس به علم و ایمان و میراث نبوت و آثار علم و اسم اعظم که در اختیار توست بنگر، و آنها را برای ذریهٔ پس از خودت "هبة الله" باقی بگذار. به‌راستی که من هرگز زمین را بدون عالمی که دین با او شناخته شود و اطاعت من با او دانسته شود و نجاتی برای کسی باشد که در فاصلهٔ میان مرگ یک پیامبر تا ظهور پیامبر دیگر متولد می‌شود، رها نکرده‌ام.»

۲. پدرم (رحمت خدا بر او باد) گفت، سعدبن عبدالله به ما گفت، از محمدبن عیسی بن عبید، از حسن بن محبوب، از هشام بن سالم، از ابواسحاق همدانی نقل کرده است که یکی از ثقات اصحاب ما شنیده است که امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرمود: «خداوند، زمین را از حجت خود بر خلقت خالی نگذار، چه ظاهر باشد و چه پنهان و بیمناک، تا حجت‌ها و بینات تو باطل نشود.»

۳. پدرم (رحمت خدا بر او باد) گفت، محمدبن یحیی به ما گفت، از محمدبن حسن بن ابوطالب، از حسن بن محبوب، از یعقوب سراج نقل کرده است که گفت، به

۱. علل الشرائع، شیخ صدوق، ج ۱، ص ۱۹۵ به بعد.

امام صادق (ع) عرض کرد: آیا زمین بدون عالمی زنده و ظاهر که مردم در حلال و حرام خود به او مراجعه کنند باقی می ماند؟ ایشان فرمود: «اگر چنین باشد، خدا عبادت نمی شود، ای ابایوسف.»

۴. پدرم (رحمت خدا بر او باد) گفت، سعد بن عبدالله به ما گفت، از محمد بن عیسی بن عبید، از محمد بن سنان، صفوان بن یحیی، عبدالله بن مغیره و علی بن نعمان، همه از عبدالله بن مسکان، از ابوبصیر، از امام صادق (ع) نقل کرده اند که فرمود: «خداوند زمین را بدون عالمی که زیادی و نقصان را بدانند رها نمی کند؛ اگر مؤمنان چیزی را اضافه کنند، آنها را باز می گرداند و اگر کم کنند، برایشان کامل می کند، و می گوید: آن را کامل بگیرید؛ وگرنه امرشان بر مؤمنان مبهم می شود و نمی توانند حق را از باطل تشخیص بدهند.»

۵. محمد بن حسن به ما گفت، محمد بن حسن صفار به ما گفت، از محمد بن عیسی، از محمد بن فضل، از ابوحمره نقل کرده است که گفت: به امام صادق (ع) عرض کردم: آیا زمین بدون امام باقی می ماند؟ ایشان فرمود: «اگر زمین بدون امام بماند، اهلش را در خود فرو می برد.»

۶. حسین بن احمد (رحمت خدا بر او باد) به ما گفت، احمد بن ادريس به ما گفت، از عبدالله بن محمد، از ابن خشاب، از جعفر بن محمد، از گرام نقل کرده است که امام صادق (ع) فرمود: «اگر مردم دو نفر باشند، قطعاً یکی از آنها امام خواهد بود» و فرمود: «و آخرین کسی که می میرد امام است، تا کسی نتواند در برابر خدا بهانه بیاورد که او را بدون حجت خدا برایش وا گذاشته است.»

۷. پدرم (رحمت خدا بر او باد) گفت، سعد بن عبدالله به ما گفت، از حسن بن موسی خشاب، از عبدالرحمن بن ابی نجران، از عبدالکریم و دیگران، از امام صادق (ع) نقل کرده است که فرمود: «جبرئیل بر محمد (ص) نازل شد و از طرف پروردگارش (عزوجل) به او خبر داد و گفت: ای محمد، من زمین را، بدون عالمی که طاعت و هدایت مرا بشناسد و مایه نجات باشد، در فاصله میان زمان قبض پیامبر تا ظهور پیامبر دیگر رها نکرده ام. و هرگز شیطان را رها نکرده ام تا مردم را گمراه کند، درحالی که در زمین

حجت و دعوت‌کننده به‌سوی من و راهنما به‌سوی راه من و عارف به امر من نباشد. و من برای هر قومی هدایتگری قرار داده‌ام تا با او سعادت‌مندان هدایت شوند و بر تیره‌بختان حجتی باشد.»

۸. پدرم (رحمت خدا بر او باد) گفت، سعدبن عبدالله به ما گفت، از محمدبن عیسی، از سعدبن ابی‌خلف، از حسن بن زیاد، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: «همواره در زمین عالمی هست که مردم را اصلاح می‌کند، و مردم جز با آن اصلاح نمی‌شوند.»

۹. محمدبن حسین (رحمت خدا بر او باد) به ما گفت، محمدبن حسن صفار به ما گفت، از محمدبن عیسی، از صفوان بن یحیی، از ابن مسکان، از حسن بن زیاد، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: «مردم جز با امام اصلاح نمی‌شوند و زمین جز با آن اصلاح نمی‌شود.»

۱۰. پدرم (رحمت خدا بر او باد) گفت، سعدبن عبدالله به ما گفت، از محمدبن عیسی، از محمدبن سنان، از ابوعمارة بن طیار نقل کرده است که شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرمود: «اگر در زمین جز دو نفر باقی نمانند، قطعاً یکی از آنها حجت است.»

۱۱. پدرم (رحمت خدا بر او باد) گفت، سعدبن عبدالله به ما گفت، از محمدبن عیسی که سند آن را به ابو حمزه می‌رساند، از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: «به خدا سوگند، خداوند از روزی که آدم را قبض روح کرد هرگز زمین را رها نکرده است، مگر این که در آن امامی بوده که مردم به‌وسیله او به‌سوی خدا هدایت می‌شده‌اند، و او حجت خدا بر بندگانش بوده است؛ و زمین بدون وجود حجتی از خدا بر بندگاناش هرگز باقی نخواهد ماند.»

۱۲. پدرم (رحمت خدا بر او باد) گفت، عبدالله بن جعفر حمیری به ما گفت، از سندی بن محمد، از علا بن رزین، از محمدبن مسلم، از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: «زمین بدون امامی ظاهر یا باطن باقی نمی‌ماند.»

۱۳. پدرم (رحمت خدا بر او باد) گفت، عبدالله بن جعفر حمیری به ما گفت، از ابراهیم بن هاشم، از محمدبن حفص، از میثم بن اسلم، از ذریح محاریبی، از امام

صادق (عج) نقل کرده است که فرمود: «به خدا سوگند، خداوند از زمانی که آدم را قبض روح کرد زمین را بدون امامی که به‌سوی خداوند عزوجل هدایت شود و او حجت خداوند عزوجل بر بندگانش باشد رها نکرده است. هرکس او را ترک کند هلاک می‌شود و هر کس به او تمسک جوید نجات می‌یابد. این حقی است بر خداوند عزوجل.»

در این روایات، می‌بینیم همه آنها بر یک دلالت مشترک تأکید دارند؛ این که زمین هیچ‌گاه، به‌طور کلی از حجت خالی نمی‌شود، نه فقط به‌طور خاص از ائمه دوازده‌گانه (عج).

واضح است اصرار بر این که منظور فقط ائمه دوازده‌گانه (عج) باشد و این که اگر زمین از آنها خالی شود در خود فرو می‌ریزد، با اشکالی بزرگ روبه‌رو خواهد شد که پرسش زیر را مطرح می‌کند: پس زمان‌های پیش از آنها چه می‌شود؟ مگر آن زمان‌ها از وجود شریف آنها خالی نبود؟

بله، زمین در آن زمان‌ها به‌دلیل وجود حجت‌های خداوند (عزوجل) بر آن، اهلش را در خود فرو نمی‌برد. پس مسئله به وجود حجت‌ها مربوط می‌شود، نه به‌طور خاص ائمه دوازده‌گانه (عج).

می‌گوییم: شاید روایت زیر از دید علی بن یونس دور مانده است:

از حسن بن علی (عج) نقل شده است که فرمود: «رسول خدا (ص) روزی برای ما خطبه خواند. پس از حمد و ثنای خداوند فرمود: "ای مردم، گویا فراخوانده می‌شوم و من پاسخ می‌دهم؛ و من در میان شما دو چیز گران‌بها باقی می‌گذارم: کتاب خدا و عترتم اهل بیت، تا زمانی که به این دو تمسک جوید هرگز گمراه نمی‌شوید؛ از آنها بیاموزید و به آنها نیاموزید، زیرا آنها از شما داناترند. زمین از آنها خالی نمی‌شود، و اگر خالی شود زمین اهلش را در خود فرو می‌برد." سپس فرمود: "خدایا، من می‌دانم علم نابود نمی‌شود و قطع نمی‌گردد، و تو زمین خود را از حجتی بر خلقت خالی نمی‌کنی، که یا آشکار است، ولی اطاعت نمی‌شود یا مخفی و ترسان است؛ تا حجت تو باطل

نشود و اولیای تو پس از این که هدایتشان کردی گمراه نشوند. آنها کم‌شمارترین مردم، و عظیم‌ترین از نظر مقام در نزد خداوند هستند."

وقتی از منبر پایین آمد گفتیم: "ای رسول خدا، آیا شما حجت بر همه خلق نیستی؟" فرمود: "ای حسن، خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾ (تو فقط بیم‌دهنده‌ای و برای هر قومی هدایتگری است)؛ من بیم‌دهنده‌ام و علی هدایتگر است."

گفتم: "ای رسول خدا، پس این که شما فرمودی، زمین از حجت خالی نمی‌شود؟" فرمود: "بله، علی امام و حجت بعد از من است، و تو حجت و امام بعد از او هستی، و حسین امام و حجت بعد از توست؛ و لطیف خیبر به من خبر داده از صلب حسین فرزندی به نام علی که هم‌نام جدش علی است بیرون می‌آید. وقتی حسین از دنیا می‌رود، علی پسرش بعد از او به امر قیام می‌کند و او حجت و امام است. و خداوند از صلب علی فرزندی به نام من و شبیه‌ترین فرد به من را بیرون می‌آورد، علم او علم من است و حکم او حکم من است، و او امام و حجت بعد از پدرش است. و خداوند از صلب او مولودی به نام جعفر که راست‌گوترین مردم در گفتار و عمل است بیرون می‌آورد. او امام و حجت بعد از پدرش است. خداوند تعالی از صلب جعفر مولودی به نام موسی بن عمران که عبادت‌کننده‌ترین مردم است بیرون می‌آورد، او امام و حجت بعد از پدرش است. و خداوند متعال از صلب موسی فرزندی به نام علی که معدن علم خدا و جایگاه حکمت اوست بیرون می‌آورد، و او امام و حجت بعد از پدرش است. و خداوند متعال از صلب علی مولودی به نام محمد بیرون می‌آورد، و او امام و حجت بعد از پدرش است. و خداوند متعال از صلب محمد مولودی به نام علی بیرون می‌آورد، و او امام و حجت بعد از پدرش است. و خداوند متعال از صلب علی مولودی به نام حسن بیرون می‌آورد، و او امام و حجت بعد از پدرش است. و خداوند متعال از صلب حسن حجت قائم امام زمانش و نجات‌دهنده اولیایش را بیرون می‌آورد؛ او غایب می‌شود به طوری که دیده نمی‌شود. برخی از امر او برمی‌گردند و برخی دیگر بر آن ثابت می‌مانند. ﴿وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ (و می‌گویند: این وعده کی خواهد بود، اگر راست می‌گویید؟)؛ و اگر از دنیا فقط یک روز باقی مانده

باشد، خداوند عزوجل قطعاً آن روز را طولانی می‌کند تا قائم ما خارج شود و آن [زمین] را از قسط و عدل پر کند، همان‌گونه که از ظلم و جور پر شده است. پس زمین از شما خالی نمی‌شود. خداوند علم و فهم مرا به شما عطا کرده است، و من از خداوند تبارک و تعالی خواسته‌ام علم و فقه را در نسل من و نسل نسل من، و از ذریه من و ذریه ذریه من قرار دهد.»^۱

در این روایت آمده است: «پس، زمین از شما خالی نمی‌شود»، چه‌بسا گفته شود منظور فقط امامان دوازده‌گانه (علیهم السلام) هستند، چراکه پیامبر (صلی الله علیه و آله) آنها را به اسم ذکر کرده است؛ و به همین دلیل علی بن یونس تسری دادن این امر به فرزندان ایشان (مهدیون) را از نوع مجاز دانسته و ضرورتی برای آن ندیده است.

آیا منظور از این فرمایش «پس، زمین از شما خالی نمی‌شود»، همه حجت‌هاست نه فقط به‌طور خاص دوازده‌امام، یا تنها دوازده‌امام بوده است؟

با توجه به مجموع روایات قبلی که به وجود مهدیون (علیهم السلام) اشاره کرده‌اند و همچنین روایاتی که از علل الشرائع و منابع دیگر نقل شده‌اند، معلوم می‌شود که منظور عموم حجت‌هاست، نه فقط دوازده امام (علیهم السلام).

و ذکر امامان دوازده‌گانه (علیهم السلام) به این معنا نیست که پیامبر (صلی الله علیه و آله) قصد داشته‌اند حجت‌های پس از خود را تنها به آنان محدود کنند. جمله «منکم» (از شما) می‌تواند به معنای «از شما حجت‌ها» باشد؛ و شواهد زیادی برای تقویت و حتی دلالت بر این معنا وجود دارند؛ از جمله دلالت روایات بر وجود حجت‌ها پس از امامان دوازده‌گانه (علیهم السلام)، و آنچه در ابتدای همین روایت بیان شده است درصدد بیان این نکته است که زمین از حجت خالی نمی‌شود، سپس به‌خاطر پرسش امام حسن (علیه السلام) درباره مصداق حجت در زمان رسول

خدا ﷻ و پس از ایشان، روی سخن به ذکر اسامی دوازده امام علیهم السلام معطوف شده است. بنابراین ذکر دوازده امام به عنوان جمله معترضه آمده است. سپس پیامبر به ابتدا بازگشته و فرموده است: «زمین از شما خالی نمی شود» و مقصودشان از این بیان، حجت بودن آنان بوده است؛ یعنی قصدشان وصف بوده است. گویی فرموده اند: «زمین از شما خالی نمی شود» و این که تنها دوازده امام را - بدون ذکر مهدیون - یاد کرده اند، به سبب نیاز به بیان آنان بوده است؛ چرا که آنان محل ابتلا بوده اند. و روشن است که اثبات یک چیز، نفی بیش از آن را لازم نمی آورد.

* * *

دو شبهه و پاسخ به آنها

شبهه اول:

شیخ صدوق در کمال الدین و شیخ طوسی در غیبت، از سدید صیرفی در روایتی طولانی نقل کرده‌اند (و لفظ از شیخ طوسی است): جماعتی به من خبر دادند:

از ابومفضل محمد بن عبدالله بن محمد بن عییدالله بن مطلب رحمه الله که گفت: ابوالحسین محمد بن بحر بن سهل شیبانی رهنی به ما گفت، از علی بن حارث به ما خبر داد، از سعد بن منصور جواشنی که گفت، احمد بن علی بدیلی به ما خبر داد و گفت، پدرم به من خبر داد، از سدید صیرفی که گفت: با مفضل بن عمر و ابوبصیر و ابان بن تغلب به حضور مولایمان امام صادق علیه السلام شرفیاب شدیم. دیدیم روی خاک نشسته و جبه خیری لبه دار بدون یقه آستین کوتاهی پوشیده، و چون مادری که فرزند از دست داده و جگرش سوخته است گریه می کند. حزن و اندوه تا گونه هایش رسیده و رخساره اش دگرگون شده و چشمانش پر از اشک شده بود و می فرمود: «[آقای من،] غیبت تو خواب از چشمم ربود، و آرامگاهم را تنگ کرد، و آسایش قلبم را زدود. آقای من، غیبت تو مصیبت هایم را به فاجعه ابدی پیوند داده و یکی را پس از دیگری ناپدید کرده و جمع و تعداد دوستان را نابود کرده است. دیگر اشکی را که بر چشم هایم خشکیده و ناله ای را که از سینه ام سر می کشد احساس نمی کنم.» سدید گوید، از این اتفاق هولناک و پدیده مهلک عقل از سر ما پرید و دل ما پاره پاره شد و گمان بردیم از آسیب کوبنده ای در سوز و گداز است و مصیبتی از روزگار بر ایشان علیه السلام وارد شده است. عرض کردیم: ای فرزند بهترین خلق خدا، خدا دیده ات را نگریند. از چه پیشامدی اشک هایت روان و دیده ات گریان شده است؟ چه وضعی پدید آمده که شایسته چنین سوگواری است؟ امام صادق علیه السلام آهی کشید که از درونش برآمد و ترس و نگرانی اش از آن افزون شد و فرمود: «وای بر شما، بامداد امروز در کتاب جفر نگریم، که کتابی است که علم گرفتاری ها و مرگ و میرها و اطلاع بر آنچه بوده

است و تا قیامت خواهد بود در آن مندرج است؛ همان کتابی که خداوند، محمد و امامان پس از وی را به آن اختصاص داده است؛ درباره تولد قائم ما و غیبت او و به تأخیر افتادنش و طول عمرش و گرفتاری مؤمنان در آن زمان، و شک و تردیدهایی که از طول غیبت در دلشان پدید می‌آید و بیشترشان از دین برمی‌گردند و طوق اسلام را از گردن باز می‌کنند تأمل کردم ...» تا آنجا که فرمود: «غیبت قائم نیز این‌گونه است. امت به‌خاطر طول غیبت، آن را انکار خواهند کرد. برخی خواهند گفت، اصلاً او به دنیا نیامده است؛ و برخی افترا خواهند زد که او به دنیا آمده و مرده است؛ و برخی کفر خواهند ورزید و خواهند گفت، یازدهمین امام عقیق بوده و فرزند نداشته است؛ و برخی نیز از دین خارج می‌شوند و خواهند گفت: به سیزدهمین نفر رسیده و بیشتر خواهد شد؛ و برخی هم با ادعای خود خدا را معصیت خواهند کرد که: روح قائم (علیه السلام) در جسم دیگری حلول کرده است و سخن می‌گوید.»^۱

پیش از بحث درباره این روایت، باید به یک نکته بسیار مهم اشاره‌ای داشته باشیم که عبارت «وقائل یمرق بقوله إنه يتعدى إلى ثالث عشر فصاعداً» (و گوینده‌ای که با گفتن این‌که امامان به سیزدهمین رسیده و بیش از آن می‌شوند از دین خارج می‌شود)، در برخی منابع به‌صورت «وما عدا» (و بیش از آن نشده است) به‌جای «فصاعداً» (و بیشتر از آن) آمده است؛ از جمله:

کمال‌الدین به نقل از ابوالحسن مرندی،^۲ که آن را به این صورت روایت کرده است: «وقائل یمرق بقوله إنه يتعدى إلى ثالث عشر وما عدا» (و گوینده‌ای که با گفتن این‌که امامان به سیزدهمین می‌رسد و از آن رد نشده است از دین خارج می‌شود).

ینابیع المودة به نقل از المناقب،^۳ و الزام‌الناصب به نقل از او، و عبارت در این منبع

۱. غیبت، طوسی، ص ۱۶۷ و بعد از آن؛ کمال‌الدین و تمام‌النعمه، شیخ صدوق، ص ۳۵۲ تا ۳۵۷.

۲. مجمع‌التورین، شیخ ابوالحسن مرندی، ص ۳۴۰ تا ۳۴۴.

۳. ینابیع المودة لذوی القربی، قندوزی، ج ۳، ص ۳۱۰ تا ۳۱۲.

اخیر به این صورت است: «وقائل يقول: يتعدى إلى ثالث عشر وما عدا» (و گوینده می‌گوید: به سیزدهمین می‌رسد، و از آن رد نشده است).

بعضی‌ها این روایت را - به‌ویژه به آن صورتی که در غیبت طوسی آمده است - دستاویزی قرار داده‌اند تا عمل کسانی را که قائل به وجود امام سیزدهم هستند، زشت و شنیع نشان دهند.

در مقام پاسخگویی می‌گوییم:

۱- این روایت «شاذ» (خلاف مشهور) است و احادیث مخالف آن متواتر و حتی بسیار بیشتر از حد تواتر هستند. در نتیجه، این روایت از پایه و اساس ساقط می‌شود.

۲- اختلاف وارد شده در متن روایت با مقایسه روایت طوسی و روایت صاحب کتاب الزام‌الناصب باعث می‌شود دلالت آن آشفته و حتی متناقض شود.

اگر متن صحیح «به سیزدهمین نفر رسیده و از او رد نشده است» (یتعدی إلى ثالث عشر و ما عدا) باشد، در این صورت روایت به وجود سیزدهمین نفر دلالت خواهد کرد، و نهایت آنچه می‌توان گفت این است که افرادی که قائل به آن هستند قبل آن است که زمانش رسیده باشد؛ چراکه گفته شده «از او رد نشده است». زیرا «ما» در کلمه «ما عدا» به معنای نفی در یک زمان خاص است و بر خلاف «لن» نفی ابدی را نمی‌رساند.

در نتیجه، در کلام حضرت «و ما عدا» (و از او رد نشده است)، از یک سو اثباتی برای وجود سیزدهمین نفر است و از سوی دیگر وجود خارجی مصداق آن را در زمانی که گوینده‌اش آن را می‌گوید نفی می‌کند.

۳- روایت شیخ طوسی نیز با وجود این که در آن به جای «وما عدا» کلمه «فصاعداً» (و بیشتر) آمده است، به همین معنا دلالت دارد، زیرا از گوینده این کلام با توصیف «خروج از دین» تعبیر شده است با این تعبیر: «و برخی نیز از دین خارج خواهند شد و خواهند گفت: به سیزدهمین نفر رسیده و بالاتر خواهد رفت». و از تعبیر «خروج از دین» دانسته می‌شود

کلام گوینده از نظر زمانی جلوتر از حضور سیزدهمین نفر گفته شده است. در دعا وارد شده است: «خدایا، بر محمد و آل محمد درود فرست؛ آن درخت نبوت و جایگاه رسالت و محل رفت و آمد فرشتگان و معدن علم و خاندان وحی. بارخدایا، بر محمد و آل محمد درود فرست؛ آن کشتی روان در اقیانوس های ژرف، که هرکه بر آن سوار شود ایمنی یابد و هرکه آن را ترک گوید غرق شود. پیشی گیرنده از آنها از دین خارج است و عقب مانده از آنها نابود است و ملازم و همراه با آنها رسیده به حق است.»^۱

۴- درباره حدیثی که در غیبت طوسی روایت شده است، ابتدا باید بپذیریم کسی که درباره اش گفته شده است: «با اعتقادش به این که تعداد امامان به سیزدهمین نفر و بیشتر می رسد، از دین خارج می شود»، از کسانی است که به دوازده امام اعتقاد دارند و امام مهدی (علیه السلام) نیز یکی از آنهاست. پس، این حدیث درصدد بیان «تولد انواع شک ها در قلب های شیعیان به خاطر طول غیبت او و ارتداد بیشتر مردم از دین و خارج کردن طوق بندگی اسلام از گردن های شان» است. به علاوه، هیچ کسی در اعتقاد به دوازده امام با شیعیان موافق نیست، همان طور که سید مرتضی در متنی که چند مرتبه در این کتاب از وی نقل کردیم چنین گفته است؛ و همه گروه های نام برده در این روایت، در میان شیعیان یافت شده است و برای مطمئن شدن از این حقیقت کافی است سری به کتاب غیبت طوسی بزنیم. در نتیجه، هیچ کسی نمی تواند به این نتیجه برسد که همه یا برخی از این افراد از غیر شیعیان هستند، و این ادعا را کلیدی برای تشکیک در تقسیم بندی زیر که ارائه می دهیم قرار دهد:

تقسیم بندی ارائه شده به صورت زیر است:

اگر شخص گوینده، از مؤمنان به دوازده امام باشد، با توجه به مضمون سخنش چند

احتمال وجود خواهد داشت:

الف- این که شخص دیگری را که از فرزندان امام مهدی نیست به امامان دوازده گانه بیفزاید (مثل زیدبن علی)، و مشابه این احتمال در عمل اتفاق داده است. در کتاب رجال نجاشی، در شرح حال «هبة الله بن احمد» - که از رجال عصر غیبت است - آمده است:

«هبة الله بن احمد بن محمد کاتب، ابونصر، معروف به ابن برنیه، می گفت که مادرش "ام کلثوم" دختر ابوجعفر محمد بن عثمان عمری است. حدیث های بسیاری شنیده است. سخنور خوبی بوده و در مجلس ابوالحسین بن شبیه علوی - که زیدی مذهب بود- نیز حضور می یافت. و کتابی برایش نوشت و در آن ذکر کرد که امامان با احتساب زید بن علی بن حسین سیزده نفر هستند؛ و به حدیثی از کتاب سلیم بن قیس هلالی استناد کرده است که می گوید: امامان از فرزندان امیرالمؤمنین (علیه السلام) دوازده نفرند.»^۱

به همین ترتیب، جماعتی نیز قائل به امامت جعفر پسر امام هادی (علیه السلام) بعد از امامت برادرش حسن عسکری (علیه السلام) شدند.

ب- این که وی قائل به انتقال امامت به فرزند امام مهدی (علیه السلام) شود؛ که در این صورت دو حالت پیش می آید:

اول: قائل به فوت امام مهدی (علیه السلام) و انتقال امامت به پسرش باشد.

دوم: در زمان امامت پدر - یعنی امام مهدی (علیه السلام) -، قائل به امامت فرزند شود.

شیخ طوسی در غیبت به چنین معنایی اشاره کرده و گفته است:

«اما کسی که گفته است: خَلَف دارای فرزندی است و امامان سیزده نفر هستند، فاسد است؛ بنا به دلایلی که آوردیم که امامان (علیهم السلام) دوازده نفرند. در نتیجه، کنار گذاشتن

این قول واجب است؛ به رغم این که تمام این فرقه‌ها بحمدالله منقرض شده‌اند و کسی نیست که به سخن آنها معتقد باشد؛ و همین دلیلی است برای بطلان این سخنان.^۱

طبیعتاً این تقسیم‌بندی، به خودی خود، این حدیث را از جمله موارد متشابه قرار می‌دهد و در نتیجه، نمی‌توان به آن تکیه کرد، مگر آن که بگوییم: دسته اول «الف» و بخش اول از دسته دوم «ب» به دعوت مبارک یمانی بر نمی‌گردند؛ پس می‌ماند بخش دوم از دسته دوم که تنها دسته‌ای است که می‌تواند با آن به دعوت مبارک یمانی اشکال گرفت.

ولی حتی این احتمال هم وجهی ندارد؛ زیرا - در حقیقت - احتمالی است که از درجه اعتبار ساقط است و مورد نظر الفاظ روایت نیست. حدیث می‌گوید: «دسته‌ای با این گفته‌شان که آنها سیزده نفر و بیشتر می‌شوند از دین خارج می‌شوند» و معنای کلمه «یتعدی» در کلام عرب «تجاوز کردن یعنی فراتر رفتن» است، همان‌طور که در کتاب صحاح جوهری آورده شده و نوشته است:

«...و عدها يعدوه: یعنی جاوزوه، یعنی از آن عبور کرد. و ما عدا فلان أن صنع كذا: یعنی فلانی کاری غیر از این انجام نداده است. و ما لي عن فلان معدی: یعنی برای من جز فلانی راهی نیست. گفته می‌شود: عدیته فتعدی، یعنی او را عبور دادم و او عبور کرد.»^۲

و - همان‌طور که واضح است - «تجاوز» (عبور کردن) با باقی ماندن بر ادعای امامت امام مهدی (علیه السلام) سازگار نیست، بلکه به نفی آن اشاره دارد، و این چیزی است که دعوت یمانی به آن معتقد نیست.

ممکن است گفته شود: منظور این است که کسی که با این ادعا «خارج می‌شود»

۱. غیبت طوسی، ص ۲۲۸.

۲. الصحاح، جوهری، ماده «عدا».

تنها به ادعای امام سیزدهم بسنده نمی‌کند، بلکه کلمه «فصاعداً» (و بیشتر) نشان می‌دهد که او به امام سیزدهم، چهاردهم، پانزدهم و الی ماشاءالله معتقد است؛ و در نتیجه، این شخص «مارق» (خارج‌شونده از دین) کسی است که اعتقادی بر مبنای وجود امامان یا حجت‌هایی بعد از امام دوازدهم علیه السلام پایه‌ریزی می‌کند.

و پاسخ آن: مسئله یکی است. و تقریر در اینجا و آنجا تنها در برخی الفاظ متفاوت شده است، اما حقیقت آن یکی است. کلمه «یتعدی» (عبور می‌کند) به‌تنهایی برای ساقط کردن این اشکال کافی است، همان‌طور که قبلاً گفته شد، و این علاوه بر نکات دیگری است که پیش‌تر ذکر شد.

شبهه دوم:

در کتاب هدایت‌الکبری، نوشته حسین بن حمدان خصبی آمده است:

از مفضل بن عمر نقل شده است که گفت: شنیدم ابو‌عبدالله علیه السلام می‌فرمود: «بپرهیزید از این که او را نام ببرید. به خدا سوگند، مهدی شما سال‌هایی از روزگارتان که بر شما طولانی می‌شود، غیبت می‌کند؛ و می‌گویید کدام، ای کاش، شاید، و چگونه. و شک‌ها و تردیدها دل‌های شما را از او خالی می‌کند، تا این که گفته می‌شود مُرد و هلاک شد و می‌آید و کجا رفت؛ و چشم‌های مؤمنان بر او اشک می‌ریزد. و همان‌گونه که کشتی‌ها در امواج دریا سرگردان است شما هم سرگردانید و نجات نمی‌یابید مگر کسی که خداوند میثاق او را در روز ذر گرفته و در قلب او ایمان را نوشته و او را با روحی از جانب خودش تأیید کرده باشد. برای او دوازده پرچم متشابه برافراشته می‌شود که نمی‌دانند امر آن چیست و چه می‌کند.» مفضل گفت: من گریه کردم و گفتم اولیای شما چه کنند؟ امام به خورشیدی که از روزنه‌ای به داخل تابیده بود، نگریست و فرمود: «ای مفضل، این خورشید را می‌بینی؟» عرض کردم: بله. فرمود: «به خدا سوگند، امر ما نورانی‌تر و آشکارتر از این است. گفته می‌شود مهدی در غیبت مُرد، و می‌گویند فرزندی دارد، و بیشترشان ولادت او و بودن او و ظهور او را

انکار می‌کنند؛ لعنت خدا و تمام فرشتگان و پیامبران و مردم بر آنها باد.»^۱

برخی ادعا کرده‌اند این روایت به عدم وجود فرزند یا نسل برای امام دلالت دارد و هرکه خلاف این را بگوید مشمول لعنت وارد شده در روایت می‌شود. در سلسله‌مقالاتی که از طریق مرکز مطالعات عقایدی منتشر شده است، در مقاله بیست‌ویکم با عنوان «کسی را که ادعا می‌کند فرزند امام مهدی است لعنت کنید» آمده است:

«و معنای آن این است که هرکسی بگوید امام مهدی در دوران غیبتش فرزندی دارد، لعنت خدا و همه مردم بر او باد؛ و هرکسی بگوید امام مهدی (علیه السلام) فرزندی دارد یا ادعا کند او فرزندش است، پس لعنت خدا و همه مردم بر او باد.»^۲

برای پاسخ به این شبهه، می‌گوییم:

۱- محل شاهد این قسمت از فرمایش است: «گفته می‌شود مهدی در غیبت مُرد، و می‌گویند فرزندی دارد، و بیشترشان ولادت او و بودن او و ظهور او را انکار می‌کنند؛ لعنت خدا و تمام فرشتگان و پیامبران و مردم بر آنها باد.»

این قسمت از روایت در همه منابع معتبر که روایت را نقل کرده‌اند نیامده است؛ از جمله کتاب کافی، کمال الدین، غیبت نعمانی، غیبت طوسی، دلائل الامامة، الامامة و التبصرة، و منابع معتبر دیگر.

۲- از ظاهر عبارت «و می‌گویند فرزندی دارد»، برمی‌آید که آنها به انتقال امامت به فرزندش معتقدند و این را می‌توان از عبارتی که قبل از آن است متوجه شد: «گفته می‌شود مهدی در غیبت مُرد». بنابراین «می‌گویند فرزندی دارد» به معنای این که «می‌گویند او فرزندی دارد یا نسلی دارد» نیست، بلکه به این معناست که «می‌گویند امامت

۱. هدایة الکبری، حسین بن حمدان، ص ۳۶۰ و ۳۶۱.

۲. مقاله بیست‌ویکم از سلسله‌مقالات مرکز مذکور که در سایت آنها در شبکه اینترنت منتشر شده است.

پس از مرگش به فرزندش منتقل شده است». امثال چنین افرادی با این عقیده در تاریخ وجود داشته‌اند، همان‌طور که شیخ طوسی در کتاب غیبت اشاره کرده است:

«اما کسی که گفته است امام مهدی علیه السلام فرزندى دارد و ائمه سیزده نفرند، این گفته با دلیلی که ما ارائه دادیم مبنی بر این که ائمه علیهم السلام دوازده نفر هستند، رد می‌شود. بنابراین، این گفته را باید کنار گذاشت و نپذیرفت؛ با توجه به این که همه این فرقه‌ها، به لطف خدا، منقرض شده‌اند و دیگر کسی نیست که چنین سخنانی بگوید، و این دلیلی برای باطل بودن این ادعاهاست.»^۱

نکته مهم در این متن، دلالت آن بر وجود فرقه‌ای در تاریخ است - که به گفته شیخ طوسی منقرض شده است - که می‌گفتند خَلَف (امام مهدی) فرزندى دارد و ائمه سیزده نفر هستند. از این متن، به نظر می‌رسد گفتن این که ائمه سیزده نفرند مرتبط با این گفته است که خَلَف فرزندى دارد؛ و بنابراین آنها معتقد بودند ائمه سیزده نفر هستند به این معنی که به نظر آنها امام مهدی علیه السلام فوت کرده و امامت به فرزندش منتقل شده است.

ممکن است گفته شود: عبارت «می‌گویند فرزندى دارد»، به عبارت «گفته می‌شود مهدی در غیبت مرد» ربطی ندارد، و این‌ها نماینده دو گروه مختلف هستند.

پاسخ این است که اگر این فرض را بپذیریم، نتیجه‌اش این می‌شود که گروهی می‌گویند برای امام مهدی فرزندى وجود دارد (همان‌طور که صاحب شبهه می‌گوید)، اما این با سخن امام علیه السلام سازگار نیست:

«به خدا سوگند، مهدی شما سال‌هایی از روزگارتان که بر شما طولانی می‌شود غیبت می‌کند؛ و می‌گوید کدام، ای کاش، شاید، و چگونه. و شک‌ها و تردیدها دل‌های شما را از او خالی می‌کند، تا این که گفته می‌شود مُرد و هلاک شد و می‌آید و کجا

رفت؛ و چشم‌های مؤمنان بر او اشک می‌ریزد. و همان‌گونه که کشتی‌ها در امواج دریا سرگردان است، شما هم سرگردانید و نجات نمی‌یابد مگر کسی که خداوند میثاق او را در روز ذر گرفته و در قلب او ایمان را نوشته و او را با روحی از جانب خودش تأیید کرده باشد.»

این مقدمه به وقوع امری بسیار مهم دلالت می‌کند و با گفتن این که امام مهدی فرزندی دارد - به آن صورتی که اشکال‌گیرنده ادعا می‌کند - تناسبی ندارد! بلکه این مقدمه تناسب دارد با این که مراد از این گفته، انتقال امامت به فرزند و مرگ امام مهدی (علیه السلام) باشد.

به هر حال، تنها احتمال معنایی که ما آوردیم برای ساقط کردن استدلال صاحب شبهه کافی است.

* * *

امام سیزدهم و امتحان آخرالزمان

روایات بسیاری وارد شده‌اند که پرداختن به بیشتر آنها - چه برسد به همه آنها - در این مختصر امکان‌پذیر نیست. این روایات از فتنه و امتحان الهی در آخرالزمان، که محورش امام سیزدهم علیه السلام خواهد بود، هشدار می‌دهند. ازجمله این روایات:

در کافی روایت شده است که امام کاظم علیه السلام به فرزندان و خویشاوندانش فرموده است: «هرگاه پنجمین فرزند از هفتمین فرزند مفقود شود، زنه‌ار، زنه‌ار، از دینتان، که مبادا کسی شما را از دینتان جدا کند. ای فرزندانم، ناگزیر صاحب این امر غیبی خواهد داشت تا آنجا که معتقدان به این امر نیز از آن روی گردان خواهند شد. این بلا و فتنه‌ای از سوی خداوند عزوجل خواهد بود که با آن خلق خود را می‌آزماید. بدانید اگر پدران و اجداد شما دینی درست‌تر از این دین سراغ داشتند، قطعاً از آن پیروی می‌کردند.» راوی گوید، عرض کردم: آقای من، پنجمین از هفتمین فرزند چه کسی است؟ فرمود: «ای فرزندانم، اندیشه شما یارای درک آن و خیال شما ظرفیت گنجایش آن را ندارد؛ ولی اگر زنده بمانید، او را درک خواهید کرد.»^۱

این حدیث بسیار مهم، به ما تصویری ارائه می‌دهد که به‌طرز حیرت‌آوری - که عقل‌ها را شگفت‌زده می‌کند و دل‌ها را به لرزه درمی‌آورد - تمامی عناصر آزمونی را که امت در آخرالزمان با آن مواجه خواهد شد به تصویر می‌کشد، و دشواری این آزمون و شدت آن را برای مردم به نمایش می‌گذارد، و این که موضوع این آزمون، قائم علیه السلام است؛ و نتیجه آن یا موفقیت است یا شکست دینی: «زنهار، زنهار، از دینتان، که مبادا کسی شما را از دینتان جدا کند؛ و آزمونی است به بزرگی محنت «این محنتی از سوی خداوند عزوجل خواهد بود که با آن خلق خود را می‌آزماید» با تمام سختی‌ها و دشواری‌هایی که واژه «محنت» در

خودش نهفته دارد؛ و حتی امتحانی است که عقل‌ها از درک آن عاجز می‌مانند و اندیشه‌ها یارای رسیدن به آن را ندارند. و علاوه بر تمامی این‌ها، این آزمون ویژگی غافلگیرانه‌ای خواهد داشت، به‌طوری که «اگر زنده بمانید، آن را درک خواهید کرد» به این معنا که شما اکنون نمی‌توانید تصویری از آن داشته باشید.

مرکزی که تمامی این عناصر از آن متولد می‌شوند فقدان پنجمین فرزند از فرزندان هفتمین است!

در اینجا مجدداً سؤال مطرح‌شده در خود روایت را مطرح می‌کنیم تا از طریق آن به حقیقت این آزمون پی ببریم و بدانیم که چرا این آزمون این‌قدر سخت و دشوار است. سؤال این است: پنجمین فرزند از فرزندان هفتمین کیست؟

مگر او امام مهدی محمدبن حسن (علیه السلام) نیست و صاحب غیبت نیست؟ مگر شیعیان به او ایمان ندارند و منتظر ظهور مبارکش نیستند؟ پس این دشواری و صعوبتی که حدیث به تصویر می‌کشد، چه معنایی دارد؟

واقعیت این است که منبع دشواری این آزمون، همین فهم عجولانه و حتی آسان‌گیرانه است. آیا از خود پرسیده‌ایم معنای این فرمایش امام کاظم (علیه السلام) چیست که می‌فرماید: «ای فرزندانم، اندیشه شما یارای درک آن و خیال شما ظرفیت گنجایش آن را ندارد؛ ولی اگر زنده بمانید، او را درک خواهید کرد.» و امام (علیه السلام) این سخن را در پاسخ به همان سؤال فرموده است. حال چگونه عقل فرزندان و خویشاوندان امام (علیه السلام) از شناخت امام مهدی محمدبن حسن (علیه السلام) قاصر است و اندیشه‌هایشان از تحمل آن عاجز بوده است؟!

بدون شک، ما را حیرت فرامی‌گیرد. روایت از یک سو به‌طور کامل با فهم ما سازگار به نظر می‌رسد؛ زیرا درباره امام مهدی محمدبن حسن (علیه السلام) صحبت می‌کند که همه ما به او ایمان داریم و منتظر ظهور مبارکش هستیم؛ اما از سوی دیگر معنایی در آن وجود دارد که ما را مردد و نامطمئن می‌کند که آیا به راز پی برده‌ایم یا نه!

خوشبختانه روایت‌های دیگری نیز وجود دارند که درباره همین موضوع صحبت می‌کنند و در آنها اهل بیت علیهم‌السلام کلیدی طلایی قرار داده‌اند که با آن همه قفل‌هایی که در سفر دشوارمان با روایت اول برخوردده‌ایم، گشوده می‌شود.

از جمله این روایات، روایتی است که محمد بن حنفیه، از امیرالمؤمنین علیه‌السلام نقل کرده است که فرمود:

«شنیدم رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در حدیثی طولانی در فضیلت اهل بیت علیهم‌السلام می‌فرمود: بعد از من فتنه‌گر و کوری خواهد بود که در آن هر دوست رازداری سقوط خواهد کرد؛ و این هنگام فقدان پنجمین نفر از نسل هفتمین فرزند از شیعیان توست.»^۱

پس پنجمین فرزند از هفتمین فرزند، امام مهدی علیه‌السلام نیست؛ زیرا منظور، پنجمین فرزند از فرزندان هفتمین از نسل امیرالمؤمنین علیه‌السلام است. بنابراین، باید دوباره محاسبه کنیم و نتیجه این بار به این ترتیب خواهد بود:

فرزندان امیرالمؤمنین علیه‌السلام:

۱. حسن علیه‌السلام
۲. حسین علیه‌السلام
۳. سجاد علیه‌السلام
۴. باقر علیه‌السلام
۵. صادق علیه‌السلام
۶. کاظم علیه‌السلام
۷. رضا علیه‌السلام که هفتمین است.

حال، پنجمین فرزند از نسل او کیست؟

۱. جواد (علیه السلام)

۲. هادی (علیه السلام)

۳. عسکری (علیه السلام)

۴. مهدی (علیه السلام)

۵. احمد ذکرشده در وصیت رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، که امام سیزدهم است.

بنابراین آزمون به شناخت امام سیزدهم مربوط می‌شود؛ همان کسی که عقل‌ها در [شناخت] او سرگردان شده‌اند و گمانه‌زنی‌ها درباره‌اش به حیرت افتاده‌اند.

اما غیبت و فقدانی که روایت درباره‌اش صحبت می‌کند، چیست؟

این سؤال را روایات دیگری که در همین موضوع آمده‌اند پاسخ می‌دهند.

نخستین روایت از عبدالرحمن بن ابولیلی روایت شده است که گفت: علی (علیه السلام) فرمود:

«در خانهٔ امّسلمه، نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) بودم ... تا آنجا که فرمود: سپس رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به ما رو کرد و صدایش را بالا برد و فرمود: برخیز باشید، هنگامی که پنجمین از هفتمین فرزندانم مفقود شود. علی (علیه السلام) فرمود: ای رسول خدا، این غیبت چقدر طول می‌کشد؟ فرمود: صبر می‌کند، تا این که خداوند اذن خروج دهد.»^۱

در این روایت، «غیبت یا فقدان» به معنای صبر آمده است.

برای روشن‌تر شدن نتیجه و از بین بردن هر گونه تردید، روایت دیگری از ابوخالد کابلی نقل می‌کنیم که گفته است:

وقتی علی بن حسین (علیه السلام) از دنیا رفت به حضور محمد بن علی باقر (علیه السلام) وارد شدم و به

۱. بحارالأنوار، ج ۳۶، ص ۳۳۵؛ طبق آنچه در کفایت الاثر آمده «اصبت»، ص ۱۵۰. روشن است که این کلمه در اینجا مناسب نیست. در کتاب معجم احادیث امام مهدی (علیه السلام)، ج ۱، ص ۲۹۶، اصبت (الصمت). صمت به معنای صبر نزدیک است.

ایشان گفتم: فدایت شوم، شما بریدن من از مردم به سوی پدرت، و انس من به او، و تنهایی ام را از مردم می دانی. فرمود: «راست می گویی، ای ابو خالد، حال چه می خواهی؟» عرض کردم: فدیتان شوم، پدرت صاحب این امر را برایم طوری توصیف کرده است که اگر او را در راهی می دیدم، قطعاً دستش را می گرفتم. فرمود: «پس چه می خواهی، ابو خالد؟» گفتم: می خواهم اسم او را به من بفرمایی تا او را به اسم بشناسم. فرمود: «به خدا سوگند، ای ابو خالد، از من سؤال مشقت برانگیزی پرسیدی؛ و از من درباره چیزی پرسیدی که هرگز درباره آن به کسی چیزی نگفتم ام، و اگر آن را به کسی گفته بودم، قطعاً به تو می گفتم. تو از چیزی از من سؤال کردی که اگر فرزندان فاطمه آن را بدانند، به قطعه قطعه کردن وی حریص خواهند شد.»^۱

ابو خالد کابلی درباره چه چیزی سؤال می کند؟ آیا درباره صاحب این امر سوال می کند که امام سجاد علیه السلام او را به گونه ای برایش توصیف کرده بود که اگر او را در راه ببیند، دستش را می گیرد؟! درحالی که گمان می کند صاحب این امر را به خوبی می شناسد و فقط اسمش را نمی داند!

اما آیا ابو خالد - که کشته مرده ائمه اهل بیت علیهم السلام بود - اسم امام مهدی علیه السلام را شنیده بود؟ شاید شنیده باشد، اگرچه این احتمال بعید است. سؤال بزرگ تر این است که امام باقر علیه السلام چرا می فرماید: «به خدا سوگند، ای ابو خالد، از من سؤال مشقت برانگیزی پرسیدی؟» اگر سؤال درباره اسم امام مهدی محمد بن حسن علیه السلام بوده، اسم ایشان علیه السلام که معروف و مشخص بوده است، پس چرا سؤال درباره آن، سخت و مشقت برانگیز باشد؟ شکی نیست که موضوع به اسم امام مهدی محمد بن حسن علیه السلام تعلق ندارد، بلکه مربوط به اسم شخص دیگری است.

چیزی که این نتیجه را تأیید می کند این فرمایش امام باقر علیه السلام است: «و از من درباره

چیزی پرسیدی که هرگز درباره آن به کسی چیزی نگفتم، و اگر آن را به کسی گفته بودم، قطعاً به تو می‌گفتم». و حال آن که اسم امام مهدی (علیه السلام) را ائمه (علیهم السلام) ذکر کرده بودند، پس باید منظور اسم فرد دیگری باشد.

سؤال‌ها در همین جا تمام نمی‌شوند. امام (علیه السلام) درباره صاحب‌الامر می‌فرماید: «اگر فرزندان فاطمه آن را بدانند، به قطعه‌قطعه کردن وی حریص خواهند شد.» آیا بنی‌فاطمه اکنون اسم امام مهدی را نمی‌دانند؟ بنابراین، اکنون می‌توانیم با قطعیت بگوییم که این بحث درباره امام مهدی (علیه السلام) نبوده است، بلکه درباره فرزندی «احمد»، امام سیزدهم (علیه السلام)، بوده است.

برای این که خواننده گمان نکند آنچه برای ابو‌خالد کابلی رخ داده یک اتفاق منحصر به فرد بوده است، روایت دیگری با محتوایی بسیار مشابه از امام باقر (علیه السلام) نقل می‌کنیم:

از مالک جهنی نقل شده است که گفت: به ابو‌جعفر (علیه السلام) گفتم: ما صاحب این امر را با صفتی توصیف می‌کنیم که هیچ کس از مردم چنان نیست. فرمود: «نه به خدا سوگند، هرگز چنین نخواهد شد، تا آن که خود او کسی باشد که با آن بر شما احتجاج کند و شما را به سوی خودش فراخواند.»^۱

به عبارت دیگر، امام باقر (علیه السلام) می‌فرماید، شما صاحب‌الامر را نمی‌شناسید و او را هرگز نخواهید شناخت، تا این که خود او بیاید و برای شما استدلال کند؛ و این همان آزمون است.

مشکل اینجاست که مردم از اهل بیت (علیهم السلام) کلامی شنیده‌اند که مضمون آن می‌گوید، امام مهدی (علیه السلام) قائم و صاحب‌الامر است. حال، چگونه این موضوع، با این که صاحب‌الامر

فرزندش «احمد» باشد سازگار می‌شود؟

بیایید از امام باقر علیه السلام بشنویم:

از جابر جعفی نقل شده است که گفت: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می‌فرمود:

«عمر بن خطاب از امیرالمؤمنین علیه السلام پرسید: به من بگو نام مهدی چیست؟ فرمود:

اما اسمش، حبیبم [رسول خدا] با من پیمان بست که اسمش را به کسی نگویم، تا

این که خدا او را برانگیزد ... »^۱

امام علی علیه السلام می‌فرماید، رسول خدا صلی الله علیه و آله از او عهد گرفته که اسم مهدی علیه السلام را نگوید. بنابراین نمی‌توان گفت منظور امام محمد بن حسن علیه السلام بوده است، به‌ویژه وقتی بدانیم عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله تنها به علی علیه السلام اختصاص نداشت. اگر منظور امام مهدی محمد بن حسن علیه السلام بود، ما هرگز نام او علیه السلام را نمی‌دانستیم.

اما از آنجا که شخص مورد نظر «مهدی» است، از مباحث قبلی برای ما روشن شد «احمد» نیز مهدی است و رسول خدا صلی الله علیه و آله او را در روایت وصیت و دیگر روایاتی که دیدیم، به این نام نامیده است.

حال، مشکل این است که مردم باید توجه داشته باشند به این که امام مهدی علیه السلام - که با وی آزمایش خواهند شد - از سوی امام مهدی پدر (محمد بن حسن علیه السلام) برایشان فرستاده خواهد شد. آیا متوجه خواهند بود؟

اخبار وارده از آل محمد علیهم السلام ما را به نتیجه‌ای دردناک می‌رساند، و برخی از این روایات را خواهیم خواند؛ اما قبل از خواندن آنها باید سؤالی بسیار مهم را مطرح کنیم: چرا این نتیجه؟ آیا این دلیل واضحی نیست که نشان می‌دهد ظنات مردم آنها را از حق و حقیقت دور کرده است؟ بیایید برخی از این روایات را بخوانیم:

از ابوجارود نقل شده است که از امام باقر (علیه السلام) پرسید: قائم شما چه موقع خواهد آمد؟ امام (علیه السلام) فرمود: «ای ابوجارود، شما او را درک نمی کنید.» عرض کردم: اهل زمانش چگونه؟ فرمود: «و اهل زمانش [نیز] هرگز درک نخواهند کرد. قائم به حق ما بعد از یأس و ناامیدی از شیعه قیام می کند.... تا آنجا که فرمود: و سپس به سوی کوفه روانه می شود. شانزده هزار نفر از بتریه از کوفه خروج می کنند که سلاح به دست گرفته اند. آنان قاریان قرآن اند، فقیهان در دین هستند، و پیشانی های خود را در اثر سجده مجروح کرده اند؛ درحالی که همه مسلح و آماده هستند و نفاق کورشان کرده است و می گویند: ای فرزند فاطمه، بازگرد! ما به تو احتیاجی نداریم. پس حضرت (علیه السلام) در روز دوشنبه، در پشت نجف از عصر تا شب هنگام شمشیر بر آنها می کشد ... سپس وارد کوفه می شود و مبارزش را می کشد تا آنجا که خداوند راضی گردد.»^۱

از اباعبدالله امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: «وقتی قائم قیام کند مردم او را انکار می کنند؛ زیرا او به صورت جوانی موفق به سوی آنان بازمی گردد، و کسی بر او ثابت قدم نمی ماند مگر آن که خداوند میثاقش را در [عالم] در نخستین از او گرفته باشد.»^۲

از امام باقر (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «وقتی قائم (علیه السلام) قیام کند به سوی کوفه حرکت می کند. چند هزار نفر که بتریه نامیده می شوند با سلاح از آنجا خارج می شوند. به او می گویند، به همان جایی که آمده ای برگرد، زیرا ما به فرزندان فاطمه نیاز نداریم. او شمشیر را در میان شان می گذارد و تا آخرین شان را می کشد. سپس داخل کوفه می شود و در آن هر منافق شک کننده ای را به قتل می رساند، و قصرهایش را نابود می کند، و جنگجویانش را می کشد تا آنجا که خداوند (عز و علا) راضی شود.»^۳

امام صادق (علیه السلام) فرموده است: «قائم (علیه السلام) پیش می رود تا به کوفه می رسد، و سپاه

۱. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۳۸.

۲. غیبت نعمانی، ص ۱۹۴.

۳. الإرشاد، شیخ مفید، ج ۲، ص ۳۸۴.

سفیانی و اصحابش از کوفه خارج می‌شوند، درحالی که مردم به‌همراهش هستند؛ و آن روز چهارشنبه است. او آنها را دعوت می‌کند و حش را به آنها یادآوری می‌کند و به آنها خبر می‌دهد که مظلوم مقهور است. و می‌گوید: هرکس درباره‌ی خداوند با من محاجه کند، پس من سزاوارترین مردم به خدا هستم ... می‌گویند: به همان جایی که آمده‌ای برگرد، که ما به تو نیاز نداریم. [بدانید] ما به شما خبر داده‌ایم و شما را آزموده‌ایم.»^۱

خواننده‌ی گرامی، آیا به روایات توجه کرده‌ای؟ آیا متوجه شده‌ای که نتیجه‌ی چقدر دردناک است؟ چگونه این نتیجه‌ی دردناک نباشد درحالی که این مردم منجی خود را نمی‌پذیرند و با او می‌جنگند؟ به‌علاوه، چه بر سر اهل کوفه آمده است که با سفیانی در یک صف قرار می‌گیرند تا با مهدی بجنگند؟! «تا به نجف می‌رسد، و سپاه سفیانی و اصحابش از کوفه خارج می‌شوند درحالی که مردم به‌همراهش هستند.»

به هر حال، روایات بسیار هستند و برادران انصار (خداوند برترین جزای نیکوکاران را به آنها بدهد) زحمت بیان جزئیات و پیچیدگی‌های عصر ظهور و ماهیت آزمون الهی در آن را کشیده‌اند؛ پس خواننده‌ی گرامی را به این کتاب‌ها ارجاع می‌دهیم.

و آخرین دعای ما این است که سپاس و ستایش از آن خداوند پرورگار جهانیان است؛ و ستایش خدایی که ما را به ولایت ائمه و مهدیون هدایت کرد و اگر خدا ما را هدایت نمی‌کرد، هدایت نمی‌شدیم؛ به‌راستی رسولان پروردگار ما به حق آمدند.

﴿رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ﴾^۲ (پروردگارا، ما به آنچه نازل کردی ایمان آوردیم و از فرستاده پیروی کردیم؛ پس ما را در زمره‌ی شاهدان بنویس).

۱. بحارالأنوار، ج ۵۲، ص ۳۸۷.

۲. سورة آل عمران، آیه ۵۳

۲۰۲ انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام) بعد از دوازده امام

از خداوند متعال می‌خواهم کوتاهی بزرگ و ناتوانی‌ام را بر من ببخشاید، که او
بخشایندهٔ مهربان است.

تاریخ پایان:

هریبع‌الثانی ۱۴۳۲ هـ ق

۲۰۱۱/۳/۱۱ م^۱